



در بیان این طریقی بیان می نماید
که ایک رساله مشال جامع است
تحریریه الامشال السیاسی که در بیان سیاست شتاق می باشد
لوی و عذرا و کجای می آید که بهجت فوطا خط اب کی نهایت شتاق و در باب کتابت صورت نظر
توسعی می یابد و پانی کمال علی مصنف هر چه که نامش می آید که در حدیث است
کتاب می آید که همیشه به پیش ریاست مندرج بر زبان بی علم و فضل که شایسته یار
ایسی کام فی نمایان خطای می آید که تک اول و او نمی آید که در حدیث است
اگر کتاب این فیسی می آید که می آید که کتاب این فیسی می آید که کتاب این فیسی می آید
بر یک که در حدیث است که می آید که کتاب این فیسی می آید که کتاب این فیسی می آید
ما فی الضمیه فی حدیث است که می آید که کتاب این فیسی می آید که کتاب این فیسی می آید
نقلی اویس بن ابی بنی که می آید که کتاب این فیسی می آید که کتاب این فیسی می آید
امی کلامی می آید که می آید که کتاب این فیسی می آید که کتاب این فیسی می آید
ابو البرکات که می آید که کتاب این فیسی می آید که کتاب این فیسی می آید
انما فی ضایع می آید که می آید که کتاب این فیسی می آید که کتاب این فیسی می آید
استعمال امشال عرب که می آید که کتاب این فیسی می آید که کتاب این فیسی می آید
کتاب این که می آید که کتاب این فیسی می آید که کتاب این فیسی می آید
در حدیث است که می آید که کتاب این فیسی می آید که کتاب این فیسی می آید
کتاب این که می آید که کتاب این فیسی می آید که کتاب این فیسی می آید
نقلی اویس بن ابی بنی که می آید که کتاب این فیسی می آید که کتاب این فیسی می آید

[illegible]

[illegible]

أَحْسَنُ النَّاسِ قِيَمًا وَكَيْفًا أَحَبُّ النَّاسِ مَنْ أَحَدًا

بِعَافِيَّتِهِ وَأَعْظَمُ خَيْرٍ مُسْتَحَقٌّ أَحَبُّ النَّاسِ مَا أَحْبَبَ لِنَفْسِهِ

أَحَدٌ كَيْلِيكَ فَهِيَ لِي أَحَدًا خَطِيئَاتِ لَعْنَانِ أَحْرَصُ

مَنْ تَعَلَّ أَحْسَنُ مِنْ أَحْسَنٍ أَحْسَنُ دَمْعِ الْمَقْلَاتِ أَحْسَنُ مِنْ أَحْسَنٍ

أَحْسَنُ مَنْ قَسَمَ أَحْسَنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ أَحْسَنُ إِلَى

الْمُسْتَحِقِّ سَعْدٌ مِنَ الْأَرْحَامِ أَحْسَنُ الْأَشْيَاءِ كَلَامٌ

صَاحِبُهُ مِنْ لِسَانٍ فَصِيحٍ فِي وَجْهِ صَلِيحٍ أَحْسَنُ صَنِيعَةٍ

الْأَنْسَانِ أَحْسَنُ يَقْظُهُ اللَّهُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ كَلِمَةٍ

أَحْسَنُ وَتَرْتِيبُ أَحْسَنُ الْخَيْلِ بِالْأَكْثَرِ الْمَعَارِ أَحْسَنُ

أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ

أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ

أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ

أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ

أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ

أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ

أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ

أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ

أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ

أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ

أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ أَحْسَنُ

[illegible]

امثال و غزوة

سَمِعْتُ ذَاتَ الْغَيْبِ * أَخَشِنَ مِنْ لَيْفَةٍ * أَخْطَأْتُ اسْتَهَ الْخَضِرِ

از من صدای پنهان شنیدم * از یک لایه ترسیدم * خطا کردم در استه سبز

الْأَخْرَجَ * اخْضَاءَ الشَّدَايِدِ مِنَ الْمَرْوَةِ * أَخْلَى مِنْ جَوْفِ حِمَارٍ

خارج کرد * سبزه را از شاخه های درخت مارون * خللی زد از شکم اسب

أَخْلَفَ مِنْ شَرِّ الْكَيْفِ * أَخْلَفَ مِنْ عَمَلِ قُوبِ * الْأَخْلَاقُ

پشت کرد از شر کینه * پشت کرد از عمل کوب * اخلاق

كُنُوزَ الْأَرْزَاقِ * أَخْشَتُ مِنْ دَلَالِ * أَخْوَانِ هَذَا الزَّمَانِ

گنجهای روزیها * ترسیدم از دلالی * برادران این زمان

جَوَاسِيسُ الْعُيُوبِ * أَخُولُكَ مِنْ وَاسَاكَ فِي الشَّدَاةِ * أَخُولُكَ

جاسوسان عیوب * خوار تو در سختی است از تو * خوار تو

مَنْ وَاسَاكَ فِي النَّسَبِ * لَمْ يَسَاوِكَ فِي النَّسَبِ * أَخُولُكَ

کسی که تو را در نسب * نساوت تو در نسب * خوار تو

صَدَقْتُكَ لَمْ يَصْدَقْكَ * أَخِيلُكَ مِنْ مَدَالَةِ * أَخِيْبِ صَفَقَةٍ

درست گفتم ترا * راست نگوید تو * خیانت از یک معامله

مِنْ شَيْءٍ مِمَّا أَدَّاعَ الدِّينَ مِنَ الدِّينِ * أَدَّابُكَ مِنْ

از چیزی که در دین * آداب تو

ذَهَبِهِ * أَدْرِكْنِي وَلَوْ بِأَحَدِ الْمُعْرِوِينَ * أَدْعُ إِلَى الْجَعَامِلِ

نزد او * در پی من باش حتی اگر با یکی از معرینان * دعوت کن به چیزهای بی ارزش

مَنْ يَدْعُو إِلَى جَفَائِكَ * أَدْفَعِ الشَّرَّ بَعْدَ الْخَيْرِ * أَدْقُ مِنْ

کسی که دعوت کند به خیانت تو * دفع شر را بعد از خیر * دقیق تر

كُنْجِيَّةٌ

گنجینه

خَطْبَ بَاطِلٍ إِذَا تَنَافَسَ قَوْمٌ فِي مَوْتِهِ إِذَا انْقَضَى الْأَمْرُ

سراپ + و توفیق بیا بر شما از غیر قوم پر + از این امر و توفیق بیا بر شما

إِلَى الْكَمَالِ عَادَ إِلَى الزَّوَالِ إِذَا انْتَهَتْ الْمُدَّةُ لَمْ يَنْفَعِ الْعَدَا

سب کمال باز به سوی نقصان + و توفیق بیا بر شما + انت تمامه باقی

إِذَا دَبَّ الدَّهْرُ عَنْ قَوْمٍ كَفَى عَدُوَّهُمْ إِذَا أَقْبَتَ جَلْبَابُ

چون پشت دهد زمانه از قومی آفتاب کند + و توفیق بیا بر شما + آفتاب

أَحْيَاءٍ فَعَلْ مَا شِئْتَ إِذَا انْجَحَّ شَأْصِيْفًا رَقْعِيْدًا إِذَا

شهر را پس بگو آنچه خواستی + و توفیق بیا بر شما + شمس + آفتاب + رخت + پاره

الْيَهُودِي تَنْظُرُ فِي حِسَابِ الْعَتَقِ إِذَا انْجَحَّ شَأْصِيْفًا رَقْعِيْدًا إِذَا

دکان اقبال + چون شغل شود + و توفیق بیا بر شما + شمس + آفتاب + رخت + پاره

إِذَا اصْطَنَعْتَ الْمَعْرُوفَ فَاسْتَوْزِرْ إِذَا انْجَحَّ شَأْصِيْفًا رَقْعِيْدًا إِذَا

چون بگوئی کنی + و توفیق بیا بر شما + استعانت + تکیه + و توفیق بیا بر شما + شمس + آفتاب + رخت + پاره

إِذَا ارَادَ أَنْ يَنْفِضَ سَبَابَهُ إِذَا اسْتَشْرَكَ الْجَاهِلُ

چون بخواهد که براندازی + و توفیق بیا بر شما + استعانت + تکیه + و توفیق بیا بر شما + شمس + آفتاب + رخت + پاره

إِنَّمَا رَكَتُ الْبَاطِلِ إِذَا بَلَغَتِ السَّيِّئَاتُ فَاقْتُلْ بِالْمُسْلِمِينَ

افشا کند بی + و توفیق بیا بر شما + استعانت + تکیه + و توفیق بیا بر شما + شمس + آفتاب + رخت + پاره

إِنَّا نَكْرَهُ نَقْرًا إِذَا تَمَّ امْرُؤٌ أَنْفَصًا إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ مَقْصُورٌ

ما که نکرده + و توفیق بیا بر شما + استعانت + تکیه + و توفیق بیا بر شما + شمس + آفتاب + رخت + پاره

مَنْ شَاءَ

مَنْ شَاءَ

مَنْ شَاءَ

مَنْ شَاءَ

مَنْ شَاءَ

مَنْ شَاءَ

مَنْ شَاءَ

الكلام إذا تم الفقر فهو الله إذا تحاصم السارق فاضل

کلام : چون کامل شود فقر پیران سعادتمندان بهم بنهند و و

فلم يسرق إذا تغير السلطان تغير الزمان إذا جاء

علا شود از رویه چون تغییر شود پاش و تغییر از زمانه چون بیاید

عَمُ الْبَصَرِ إِذَا أَجَاءَ أَجْلَهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ

تا بنام خود بنیانی و قیامگاه بیاید میعاد ایندن تاخیر نکنند . ریاست و بیعت کند *

اِذَا حَاءَ لَصْفُوعِ الْبَيْرَمْنِيَّةِ يَعِصُّمْ حَبْلُ الْحَيَّةِ + اِذَا حَاءَ

چون بیاید بری شوک چاه مرگ و پشیمانی برین ناله چون بیاید

اجل البعد حام حول البذر اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

مرکز ششتر بگره: اگر چنانچه چون بیان احتمال

إِذَا جَاءَتْ الْحَيَاءُ سَمِعَتْ الْعَيْنُ إِذَا جَاقَ الْقَضَاءُ ضَاقَ

چون سارے ملک کی آبیاری

الْفَضَاءُ إِذَا حَلَّتِ الْمَقَادِيرُ ضَلَّتِ النَّدَابِيرُ إِذَا أَحْمَلَ عَلَى التَّوْبِ

بابی : این چنین دو و آید اندازم ، ضائع شد که بر باد چنان بشتدند

إِعْقُدْ الذُّنُوبَ بِطَوَائِفِهَا زَلَّ إِلَهُ الْخَانِ إِذَا شَجَرَ الْحَمِيدُ

گرمه نایاب الماس بلبله جویبار

مُحَمَّدٌ قَدْ أَذْكُرْتُ الذَّمَّ، فَأَعَدَّ الْقَضِيْبَ

از این آیه شریفه بنده جان تو را در پیش تو قرار می دهم و از تو می خواهم که مرا از این آیه شریفه آگاه کنی.

اِذَا دَهَبَ حَاجِبُكَ فَاَعْبُدْهُ اِذَا دَهَبَ رَجُلُكَ فَاَتَّبِعْهُ

چون سحر فروید نصیب برقیله برود وفا مزارع صی

اِذَا نَزَلَ الْعَالَمُ نَزَلَ بَرَكَتُهُ الْعَالَمُ اِذَا سَادَ الْيَاكُمُ بَادَا الْكُرْ

چون ببارد عالم ببارد بختش جهان چون ببارد ناکسان ببارد کزبان

اِذَا سَادَ السَّفِلُ خَابَ الْأَمَلُ اِذَا سَمِعَ صَوْرَةَ الْقَيْنِ فَاعْلَمْ

چون برسد ناکسان نوبت کرد امید چون بشنوی وشنش آید راس باک

اِنَّهُ مَصْبُوحٌ اِذَا سَنَكْتَ عَنْ جَاهِلٍ فَقَدْ اَوْسَعَتْ جَوَارِاُ وَاجَعَتْ

بچشم آید ببارد وگفته چون خاموش شد از جاهل به آید فراخ و نهی از روی ببارد

عَيْنَا اِذَا ضَحَكَ الْقِرْدُ يَبْكُ اِسْتُهُ اِذَا ضَاقَ الْأَمْرُ تَسَعَرُ اِذَا

بخت عطف چون بخندد بوز بگریه گران او چون تنگ شود امر فراخ شود چنان

طَرَتْ قَعَمٌ قَرِيْبًا اِذَا طَلَعَ السَّهْبُ قَطَعَ السَّيْلُ اِذَا عَزَزَ

بروز از روی بخت قریب چون طلوع کند سبیل برید شود آب آن چون غالب

اُخْوِكَ هُنَّ اِذَا عَرَفْتَ اُخْوِيَةَ قُلُوبِكَ التَّوْبَةُ اِذَا قَابَتِ الشُّرُ

برادر تو این می گز چون شناختی شو گناه قبول از پناه توبه و تیکه نوت شود

فَاتِ الْمَشْرِطِ اِذَا قُلْتَ لَكَ لَطَاطُ اسْتِهِ وَخَزَنُ اِذَا قُلْتَ

فترت در دوشه و طوطی چون بگویی او اسب فرود و سحر و ا و طلیع شود و تیکه اند کرد

الْعُقُولُ كَثُرَتْ الْفُضُولُ اِذَا قَامَتِ الْقِيَامَةُ تَعَدُّ الثَّوَابُ

عقلها زیاد شود بیهوده و گویا چون قام شود قیامت شمار شود پادشاهی ثواب

نَشْرُ اِذَا كَانَتِ الْعَرَابُ دَبِيلُ قَوْمٍ سَيَسْهَدُهُمْ طَرِيقُ

چون باشد نراغ بنمای گردد به در کیت سکه بپزدان آید راه

هَالِكِينَ اِذَا كُنْتَ كَذُوبًا فَكُنْ رَكُوعًا اِذَا لَمْ يَسْجُدْ لَكَ

براک شود گران و تیکه شوی به بیز و بیز پس بران و بیز و بیز ناست

اَلَمْ تَعْلَمْ اِذَا الْمُسْتَضِي قَضَىٰ مَا نَدَىٰ اِذَا الْمَغِيْبُ فَاخْلَبَ

ما زیادہ نرمی اور خون شہ پر کھنی پس کھن - یہ نرمی ، قہقہہ غماشہ ہی پس کھن

اِذَا مَا الْقَارِظُ الْعِزِّيْ اَبَا اِذَا مَا اَلْتَقَى مِنْهُمْ فَمَا وَهَّاءَ وَاهَا

عمری بازاری و فسیله مالکاتی از انور و بنیادین کن

أَمْرُوا بِاللَّغْمِ وَمَا كَذَّابًا إِذَا مَاتَ الْأَعْتَصَامُ عَاشَرَ الْأَنْتِقَامِ

بمقتضای کینه بدوی افروخته شد و حالیکه کینه چنان بدید و خنک از آن گمانی کند و عرض کند

اِذَا لَكُمْ اِلٰهُ سِوَا اللَّهِ فَاحْكُم بَادِلَهُ اِذَا مَلَكَ الْاَزَادُ

آنکه ما را می‌خواسته‌ی اگه اند حاکم آنرا بپزند با اینان مالک شد و توان

هَآءِ الْاَضَاءِ اِذَا مَا كُنْتَ تَسْتَحْيَا اِذَا نَزَلَ الْقَدَرُ طَلَّ

هلاک شود فانیست ایام ملک با حق ادا و استیلا و استیلا
هلاک شود فانیست ایام ملک بشی سیر ساله که در مجنون ذوق آید حکم

أخذوا فلفافهم فقالوا بآياتهم كذبا وقالوا بل نخلة كنا نعبر بها على إخواننا فلعلهم بلغ آلهم فلعلهم بلغ آلهم فلعلهم بلغ آلهم

نزدیک من چون مرده شود غم استم بر حق را رانم کنی خالو ۱۲ غمی شای و فتنه

وَأَنفِ هَاجِرًا دَلِيلًا لِّكُنُوزِ مَعَادٍ إِذَا وَجَدَ

میرزا فتحعلی خانی را در این محفل از این کلامی که در آن روز در آن محفل

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

قوله يا ايها الذين آمنوا انزلوا من كل ثوب مما على الجاهل

١٥٣٠

نموده اند ایستاده نماند و در میان راه ایستاد و در میان راه ایستاد

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

عابد بن قریب اذل بن امصایا اذل بن حجاجیه اذل بن

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مِنْ قُلُوبِهِمْ كَقَبٍ مُّطْمَئِنٍّ

از دل ایشان در گنجی و در گنجی و در گنجی

مِنْ بَابٍ مُّطْمَئِنٍّ مُّطْمَئِنٍّ مُّطْمَئِنٍّ

از دروازه ای که در آن دروازه ای که در آن دروازه ای که در آن

مِنْ الشَّيْبِ أَطْلَمَ مِنْ صَبِيٍّ أَطْلَمَ مِنْ مَجْمُوعٍ أَطْلَمَ مِنْ رَمْلٍ أَطْلَمَ مِنْ

از پیران و از جوانان و از پیران و از جوانان و از پیران و از جوانان

الْغَنَى مِنَ الشُّكْرِ أَظْهَرَ مِنَ الشُّكْرِ أَيْدِي مِنَ الْأَمْسِ الْأَعْتِلَا

نعمتی از شکر و ظاهرتر از شکر و دستها از دستها و دستها از دستها

بِنَابِ الْفَيْلِ أَهْلٌ مِنَ التَّلَوُّنِ بَابِ الْبَحِيلِ أَعْدَى مِنْ

در نایب و از اسبان و از اسبان و از اسبان و از اسبان

الشَّقْرِ أَعْدَى مِنْ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ أَعْدَى

شتر و از دشمن و دشمن تو نفس است آنکه میان دو پهلوئی و دشمن

مِنْ الْيَمِينِ أَعْدَى مِنْ أَنْذَرِ أَعْرَاسٍ مِنَ الْمَعْلُ أَعْرَضَتْ الْقَبْرَةَ

از راست و از چپ و از چپ و از چپ و از چپ و از چپ

أَعْرَفَ مِنَ الْمَاءِ بِأَسْتِ الْمَاءِ أَعْرَفَ مِنْ كَلْبٍ وَأَيْلٍ أَعْرَفَ مِنْ

شناخته تر از آب و از آب و از آب و از آب و از آب و از آب

بَيْضِ الْأَنْوَاقِ أَعْرَفَ مِنَ الْأَبْلَقِ الْعَقُوقِ أَعْرَفَ مِنَ الْغَرَابِ الْأَحْصَمِ

سفیدتر از انواع و از انواع و از انواع و از انواع و از انواع و از انواع

أَعْرَفَ مِنَ الْقَوْسِ أَعْرَفَ مِنَ الْعَبْدِ كَرَامِطِ الْعَبْدِ

شناخته تر از کمان و از کمان و از کمان و از کمان و از کمان و از کمان

أَعْرَفَ مِنَ الْبَعْدِ أَعْرَفَ مِنَ الْبَعْدِ أَعْرَفَ مِنَ الْبَعْدِ

شناخته تر از بعد و از بعد و از بعد و از بعد و از بعد و از بعد

أَعْرَفَ مِنَ الْبَعْدِ أَعْرَفَ مِنَ الْبَعْدِ أَعْرَفَ مِنَ الْبَعْدِ

شناخته تر از بعد و از بعد و از بعد و از بعد و از بعد و از بعد

از زبان امام حسن عسکری علیه السلام
 در بیان از خودی و از حق تعالی
 از خودی که در دل است و از حق تعالی که در آسمان است
 از خودی که در زمین است و از حق تعالی که در آسمان است
 از خودی که در آسمان است و از حق تعالی که در آسمان است

۳۳	الحال	الغنی
اعلم ان الله شديد العقاب الاعمال الصالحه		
نافع من از سوداگر بداند که این خدا سخت است عذاب را در آسمان است		
بالبیات الاعمال نماز النیات اعلم من معاد اعلم من نصر اعلم من صبح و بقی		
به نیتهاست و علمها که این نیتهاست در آسمان است و در آسمان است و در آسمان است		
اعلم ان الله من القضية المغلوسه اعلم عینک و اعلم عی من باقل اعلم الله		
بنا بر این که خدا از قضیه تبدیل گردیده و هر یک از اینها در آسمان است و در آسمان است		
الدواع اعلم من بعله انی دله اعلم منی باشر فکلف بدید		
دوای را که میباید از استر ابو دلا و در آسمان است و در آسمان است و در آسمان است		
اعلم بقینه او دع اعلم من صفر اعلم من ظمی صفر اعلم من		
بی و فانی کن که در آسمان است و در آسمان است و در آسمان است		
سکاب اعلم من فعل اعلم من امر القیس اعلى فداء من		
فایش آب و عاشق تر از این که در آسمان است و در آسمان است و در آسمان است		
حاجب بنو سکره اعلى الابواب بها البواب اعنى الصباح		
حاجب پس برآورد و بنده در آسمان است و در آسمان است و در آسمان است		
من الصباح اعنى من النقه عن الرفه افه صرك تعلم عجل		
از چرخ و بی نیاز از دنده از کاه و بی نیاز خوشه را و بی نیاز است		
افتك من البراض افحش من فاسیه افوخ روعك افوس		
دلیر تر از براض و بیوود تر از فاسیه و بیوود تر از افوس و بیوود تر		
من ماکه لکسته افوس من غامد بن الطفیل افوس من		
از بازی کشنده نژاد و نامر از عامر بن طفیل و فارغ از		
الحجینه	الحال	الغنی

از زبان امام حسن عسکری علیه السلام
 در بیان از خودی و از حق تعالی
 از خودی که در دل است و از حق تعالی که در آسمان است
 از خودی که در زمین است و از حق تعالی که در آسمان است
 از خودی که در آسمان است و از حق تعالی که در آسمان است

طعامك محمد من امة الاقلام مطايا الالهة **الكتاب** **وحد**
طعام خود را شایسته کنی خواب را به طعام سوا هیچ دانستی + بنویس از خود را
عَلَى الْحَيَاةِ الْكَثْرَ مَصَادِرِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْأَطْمَاءِ الْكَثْرِ
برستخ + بیشتر مصراعهای قصهها زیر برقهای طعنت + بیشتر
الظُّنُونِ هَيُولُونَ الْكَذِبُ مِنْ دَبٍّ وَدَرَجٍ الْكَذِبُ مِنَ الْبَهَائِ
گمانها از دانات درنگورین کسیرت به از سرید + درنگور از سراب
الْكَذِبُ مِنْ سُهَيْلَةٍ الْكَذِبُ مِنَ الْهَلَبِ بْنِ أَبِي صَفْرَةَ الْكَذِبُ
درنگور از سیه + درنگور از هلب پسر ابو صفرة + درنگور
مِنْ فَاخَةٍ الْكَذِبُ مِنْ سَجَاةٍ الْكَذِبُ مِنْ أَبِي ثَمَّةٍ الْكَذِبُ
از فاخته + درنگور از سجاح + درنگور از ابو ثمة + درنگور
مِنْ صَبِيٍّ الْكَذِبُ مِنْ حَاتِمٍ الْكَذِبُ مِنْ مَسَاكَا الْكَذِبُ مِنْ جَبَلٍ
از کودکی + جوافز از حاتم + آیت از دلی با جمل + بیشتر و با جمل + بیشتر
الْكَذِبُ مِنْ جَمَارٍ الْكَذِبُ مِنْ نَاشِرَةٍ الْكَذِبُ مِنْ حَمْدِ خَيْرٍ مِنْ أَكْلِ وَدَمٍ الْكَذِبُ
کافتر از عمار + کافتر از ناشره + خورن کسودن بیشتر از خورن کسودن + خورن
الْكَذِبُ مِنْ غَدَاةٍ الْكَذِبُ مِنْ قَلْبٍ غَلْظَةٍ الْكَذِبُ مِنْ قَسْوَةٍ الْكَذِبُ مِنْ
گرفت شباهت با او + پدید آید دل + آیدنی و سخته + خورن از
الْكَذِبُ مِنْ الْكَذِبِ عَلَيْهِ وَشَرِبَ الْكَذِبُ مِنْ قَسْوَةٍ الْكَذِبُ مِنْ
دین است + خور + زمانه بروی و نوشید + داناک از کس + کسیر
رَضِيَ الْكَذِبُ مِنْ مَاجِدٍ الْكَذِبُ مِنْ مَاجِدٍ الْكَذِبُ مِنْ مَاجِدٍ
راضی + ناکس از ماجر + کسیر
الْكَذِبُ مِنْ مَاجِدٍ الْكَذِبُ مِنْ مَاجِدٍ الْكَذِبُ مِنْ مَاجِدٍ

[illegible]

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳

لَوْ دُعِيَ إِلَى طَعْنٍ لَا حَبَابَ ۚ إِنَّ الْمَعَادَ يُرَدُّ كَسُوءِ بِالْكَذِبِ ۚ إِنَّ

اگر خوانده شود سوی طعن کردن و دشنام تحقیق عذر و گنجی می دیند به بیخ و تحقیق

الْمَقْدَرَةُ تَذْهَبُ حَقِيقَةً ۚ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمُ هَوْنٍ ۚ إِنَّ

توانائی می برد و محبت ۱ تحقیق رحمت کند گمان این غافل از محبت و محبت

النَّفْسُ كَمَارَةٌ بِالسُّوءِ ۚ إِنْ هَدَا يَأْتِ عَلَى مِقْدَارٍ هُدًى ۚ إِنْ بَاضَ

نفس را کمره گشته است به بدی تحقیق ۱ باز آید به هدایت ۱ باده بیدار است و گمان است

بَعِيرٌ تَوَثَّرَ ۚ إِنَّ بَعْضَ الْفُجَرَاءِ أَنْتَ شَوْكَةُ النَّاصِحَةِ ۚ أَنْتَ

بدون توتر ۱ تحقیق بعضی گمان من است ۱ تو شوکتی نصیحت کننده ۱ تو

الشَّعَارِدُونَ الذَّنَائِرُ ۚ أَنْتَ لَقَدْ لَنَا مِثْقَلُ كَيْفَ تَتَّقُ ۚ أَنْتَ

شماره بی ۱ تو شایسته می بدوی گمان ما بر می گزینی شفق مییم ۱ تو

كَصَاحِبَةِ الْعَامَةِ ۚ أَنْتَ مِنْ جِيفَةٍ ۚ أَنْتَ تَحْرُجُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ

مانند زانکده شتر مرغ است ۱ بدو از مردار ۱ آسیدین شتر مرغ ۱ انتظار کن کنایه

عِبَادَةٌ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ

عبادت ۱ انتظار سخت است از مرگ ۱ در او بخت بکشد دید حسن ۱ وفادار و محرم

مَا وَعَدَ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ

ما وعده کرد ۱ بزرگتر از ام بین ۱ بزرگتر از دفتر خوشب ۱ بزرگتر

مِنْ كَيْفِيَّةِ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ

از ام حبه بزرگتر آواز کند عود پس نهاده آنرا که آنرا بزرگتر از آن

مِنْ كَيْفِيَّةِ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ

از ام حبه بزرگتر آواز کند عود پس نهاده آنرا که آنرا بزرگتر از آن

خزینہ
۰
۲۸
۱
امثال الف
لَوْ دُعِيَ إِلَى طَعْنٍ لَا حَبَابَ ۚ إِنَّ الْمَعَادَ يُرَدُّ كَسُوءِ بِالْكَذِبِ ۚ إِنَّ
اگر خوانده شود سوی طعن کردن و دشنام تحقیق عذر و گنجی می دیند به بیخ و تحقیق
الْمَقْدَرَةُ تَذْهَبُ حَقِيقَةً ۚ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمُ هَوْنٍ ۚ إِنَّ
توانائی می برد و محبت ۱ تحقیق رحمت کند گمان این غافل از محبت و محبت
النَّفْسُ كَمَارَةٌ بِالسُّوءِ ۚ إِنْ هَدَا يَأْتِ عَلَى مِقْدَارٍ هُدًى ۚ إِنْ بَاضَ
نفس را کمره گشته است به بدی تحقیق ۱ باز آید به هدایت ۱ باده بیدار است و گمان است
بَعِيرٌ تَوَثَّرَ ۚ إِنَّ بَعْضَ الْفُجَرَاءِ أَنْتَ شَوْكَةُ النَّاصِحَةِ ۚ أَنْتَ
بدون توتر ۱ تحقیق بعضی گمان من است ۱ تو شوکتی نصیحت کننده ۱ تو
الشَّعَارِدُونَ الذَّنَائِرُ ۚ أَنْتَ لَقَدْ لَنَا مِثْقَلُ كَيْفَ تَتَّقُ ۚ أَنْتَ
شماره بی ۱ تو شایسته می بدوی گمان ما بر می گزینی شفق مییم ۱ تو
كَصَاحِبَةِ الْعَامَةِ ۚ أَنْتَ مِنْ جِيفَةٍ ۚ أَنْتَ تَحْرُجُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ
مانند زانکده شتر مرغ است ۱ بدو از مردار ۱ آسیدین شتر مرغ ۱ انتظار کن کنایه
عِبَادَةٌ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ
عبادت ۱ انتظار سخت است از مرگ ۱ در او بخت بکشد دید حسن ۱ وفادار و محرم
مَا وَعَدَ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ
ما وعده کرد ۱ بزرگتر از ام بین ۱ بزرگتر از دفتر خوشب ۱ بزرگتر
مِنْ كَيْفِيَّةِ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ
از ام حبه بزرگتر آواز کند عود پس نهاده آنرا که آنرا بزرگتر از آن
مِنْ كَيْفِيَّةِ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ تَنْظَرُ ۚ أَنْتَ
از ام حبه بزرگتر آواز کند عود پس نهاده آنرا که آنرا بزرگتر از آن

أَنْزَلَ النَّاسَ مِنْزَلَهُمْ أَنْ سَرَّكَ فَاسْرِقْ دُرَّةً وَأَذْزَبْتَ قَارِنَ

فروانگر مردم را در مرتبه ای نشان + اگر دزدی کنی پس بزد و دزدان را و چون زنا کنی پس زناگر

بِحُرَّةِ الْإِنْسَانِ مَرْكَبٍ مِنَ الشَّهْوِ وَالنَّيَّانِ الْإِنْسَانُ عَبْدٌ

بزن جره + انسان مرکب است از غفلت و فراموشی + انسان بنده است

الْإِحْسَانِ الْإِنْسَانُ مِنْ أَهْلِ الْإِنْسَانِ الْإِنْسَانُ مَعَ النَّيَّانِ الْإِنْسَانُ

احسان است + انسان از اهل انسانیت است + انسان با فراموشی است + انسان

حَرِيصٌ عَلَى مَا مَنَعَهُ الْإِنْسَانُ بِكَافٍ الشَّهْوِ وَالنَّيَّانِ الْإِنْسَانُ

در بخت است بر آنچه باز داشته باشد + انسان بهمان شیء غفلت و فراموشی را + انسان

رَبُّهُ اللِّسَانُ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ أَنْشَطُ مَنْ ظَنَّى مَقْمَرٍ

پادشاه می توانست + انسان بر ذات خود میاست + نشاوان از آهوی شب بستر

الْإِنْصَافُ أَحْسَنُ الْأَوْصَافِ أَنْصَفَ الْفَارِسِ مَنْ دَامَ هَاهُ نَصْرُ

انصاف نیکترین صفات است + انصاف کردن در حق منوش کسی که زیاده است می یاری

أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا أَنْظِرْ إِلَى مَا قَالُوا لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ إِنَّ

بر او خود را و حالیکه ظالم یا مظلوم + بنگر بسوی چه که گفت و مگر بسوی کسی که گفت + آنرا

عَلَى نَفْسِكَ إِنَّ عَلَا لَللَّحْمِ فَاصْبِرْ إِلَى رَحِيصِهِ إِنَّ فِي الْمَعَارِضِ

بر ذات خود که اگر گراشت و گراشت پس بر کن بسوی از آنی پسند چنانچه در تعارضها

لَمَنْ دَوَّعَتْهُ عَنِ الْكُذْبِ إِنَّ فِي نَفْسِ الْجَمَالِ مَا لَيْسَ فِي نَفْسِ أَنْفٍ

مرا که گنجایست از + چنانچه در ذات خودی چیرت نیست در نفس + آن

وَالسَّمَاءُ وَارَتْكَ فِي كَلَامِ الْفَقْهِ مِثْلُكَ وَأَنْتَ كَأَنْتَ أَحَدٌ أَنْتَ لَمْ تَقْطَعْ

و آسمان در پشت تو در کلام فقیه می شود و تو چون یکی از آنها هستی + منقطع نشده است

الْإِنْسَانُ كَأَنْتَ أَحَدٌ أَنْتَ لَمْ تَقْطَعْ

انسان چون یکی از آنها هستی + منقطع نشده است

این بیت را در حدیثی از امام علی علیه السلام نقل کرده اند
انسان را در مرتبه ای نشان دادند که اگر دزدی کنی پس بزد و دزدان را و چون زنا کنی پس زناگر
انسان مرکب است از غفلت و فراموشی
انسان با فراموشی است
انسان بهمان شیء غفلت و فراموشی را
انسان بر ذات خود میاست
انصاف نیکترین صفات است
انصاف کردن در حق منوش کسی که زیاده است می یاری
بر او خود را و حالیکه ظالم یا مظلوم
بنگر بسوی چه که گفت و مگر بسوی کسی که گفت
آنرا
انسان چیرت نیست در نفس
آن
و آسمان در پشت تو در کلام فقیه می شود
و تو چون یکی از آنها هستی
منقطع نشده است
انسان چون یکی از آنها هستی
منقطع نشده است

امثال العرب

۲۰

أَمِنْ الدَّعِيَةِ أَمِنْ الرَّجَاةِ أَمِنْ الْبَيْتِ أَمِنْ الْفَيْتِ أَمِنْ الْفَيْتِ أَمِنْ الْفَيْتِ

سخن چو بوی گل + سخن چو آوازه گینه + سخن از باغ و سخن از چمن + سخن از زبان
سخن چو بوی گل + سخن چو آوازه گینه + سخن از باغ و سخن از چمن + سخن از زبان

ان مع الغیر لیس ان من البیان یسجد ان من الکلام حمله بان
 یسجد یا سجد یا سجد یعنی بیان از کلام است تحقیق یعنی کلام حکمت است تحقیق

من الكلام ما هو أغنى الغنى وما هو أفقر من السيف * إن

بعضی از کلام چیریت که از این برت از باران و چرخه ای که بر زمین است از سبب چرخه

کسیکے صاحب گنبد اور اس کے صاحب گنبد اور اس کے مالک شوہر ملک اپنی اہلیت کے

ان هي لا تفتتلك انه لا ياتي من فريجه لشراب انه ليحاجر الى

إِنِّي لَأَكُونُ مِنْ جَدِّكَ أَوْ مِنْ عِزِّكَ * إِنِّي لَأَكُونُ مِنْ جَدِّكَ

تجربین بنام ای که این مطیع است آنست که بر منافع تمام از خدای تو تحقیق کن من ای که بر این معارف از سبیل تو

وفاقیان و اتریم از فصل تو + ہلاک شد + خمر گونہ کز وسیع تر از مبلہ + قیصر فزونی

مِنَ الْحَارِثِ بْنِ خَالِدٍ وَأَوْفَى مِنَ السَّمُولِ وَأَوْفَى مِنَ الْفَيْهَةِ وَأَوْفَى مِنَ

عُمْرُكَ وَالنَّاسَ بِالْمَالِ أَزْهَدُهُمْ فِي السُّؤَالِ وَأَلْ كَحِمِ الشُّبُهَةِ وَأَوْهَرُهُ

غفر نزدیکی بین مردمان بخش بی غیبت ترین ایشان سوال اول بهیاری مشورت است

مِنْ بَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ * اهْتَزُّوا ذِي الْحُلِيِّمِ * اهْذَى مِنْ دِيمِ

کنجیہ	:	۶۴	مثال شرح
-------	---	----	----------

تاریخ ہندوستان



گفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

[Handwritten signature]

[illegible]

خزینہ

الْوَقْلُ مَا هَدَى مِنَ الظُّلُمَةِ أَهْلَ الْبَيْتِ دُرٍّ بِأَفْنِهِ أَهْلُ طُوسِ نَفْسُ

رمل در بہار از قطا + مردم خانہ دانست بخود را حق است مردم طوس گناہان

هَذَاكَ مِنْ تَهَاتَاتِ الْبَسَائِسِ أَهْوُنُ مِنْ بَنَاءِ عَلَى الْحِجَارِ أَهْوُنُ مِنْ

بانگ از باطنهای بیاس + خوارتر از تالہ بر حجاج + غبارتر از

فَعْدِيسٍ عَلَى عَمَّتِهِ أَهْوُنُ مِنْ ظُلْمٍ مِسْقَاةٍ مِنْ رُبِّهَا أَهْوُنُ مِنَ الشَّقَى الشَّنِيرِ نِعَمَ

فعدیس بر خواہر دروغ + غبارتر از ستم دہکان خشکتر از دامن آب + گندہندان برین آب + دامن شتر

أَيُّهَا مَنْ مِنْ عَرَبٍ أَيْلَاكَ أَعْلَى فَاسْتَمِعِي يَا جَارِدَةُ أَيْلَاكَ وَمَا يَقْتَضِيهِ

نامیدتر از عربین + خاص تر از آنکہ پیشتر بنوای من سیاحت کند از او + بخود خود متنبود

أَيْلَاكَ أَنْ يُضْرِبَ لِسَانَكَ عُنُقَكَ أَيْلَايَ وَاللَّحْجِ أَبَيْسُ مِنْ قِدَّةٍ +

نگاہ از او دلا از آنکہ نیز زبان تو گردن تو را بنگہدار از زخمتی شکی + در دال

أَبَيْسُ مِنْ صَخْرٍ أَيْمَانَ لَعْنُ رِيْفٍ يَأْمُرُ أَنْ يَنْكَسِرَ قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَ أَنْ يَرْجِعَ الْحِجَارُ

شکستہ از سنگ + ایمان مرد شانه میشد بگوئی ای ایمن ازین شازدہ گردن + کجا میرود جن

مِنْ دِيْوَانِ سُلَيْمَانَ أَيْنَ هُوَ أَنْتَ أَيْنَا أَيْمَانُ أَوَّجَهُ إِلَى سَعْدَاءِ أَوْ يَوْمِينَ مِنَ

از دفتر سلیمان + کجا او کجا تو کجا من + ہر جا کہ شود بخود دوا کند سعادہ + اہم و دوست از

گنجینہ دوم در شہامی پرسی

آب آیدیم بخت است آب نذیدہ موزہ کشیدہ آب و آتش را چہ آشنائی + آب چو از ہر

گذشت چہ یک نیز چہ یک است + آب بی جام خورہ است + آب بریمان می بندد + آب

کہ جلی بسیار میماند گندہ می شود + آب تیز در خانہ درایدہ از آنکہ دولت تیز مردود + آب در بار

کبیل مشت می پاید + آب از در بای بخند + آب این بی حاصلین کسیرد بایمرد + آب شیرین

گنجینہ

گفتند که ای کجاست که آب از غزال بخش میکند و آبی دین ناری باشد و آتش چو
خداوند از خشک زندان آبی دوست و دشمن زمانه بخش بدست خود و در آتش ببارد
آن در گل سوری به آتش زن در آن خاک که در گوش کسی بزمید
آن نشان از آتش است که در آتش ببارد و در آتش ببارد
که در آتش است و در آتش ببارد و در آتش ببارد
بجوی ما خود برفت و در آتش ببارد و در آتش ببارد
میرسد که بگوید نه میرسد و در آتش ببارد و در آتش ببارد
آدمی از شیر خام و در آتش ببارد و در آتش ببارد
که بگوید نه میرسد و در آتش ببارد و در آتش ببارد
آسی طریق دولت چالاک است و در آتش ببارد و در آتش ببارد
دل در میان چلست و در آتش ببارد و در آتش ببارد
چیز زمانی که در آتش ببارد و در آتش ببارد
آسان گردد و در آتش ببارد و در آتش ببارد
آتش مروان در آتش ببارد و در آتش ببارد
آفتاب در آتش ببارد و در آتش ببارد
میرسد و در آتش ببارد و در آتش ببارد
گفتند و در آتش ببارد و در آتش ببارد
از بالابو و در آتش ببارد و در آتش ببارد
عیان است چه حاجت به بیان است و در آتش ببارد و در آتش ببارد
چنین آتش و در آتش ببارد و در آتش ببارد

پوئست پر ادا باغی برون شداد
 طبع و ذوق باغی برون شداد
 صبح

۴۴۰

آنکه ازانی نسب نسبت جانش دور اندوختی گوهری جوفاش پنهان سرشته از دست
 آن بی تعدی که نیکو انداخت خدمت اشبت بد آن قبح شکست ران سالی نماید آنکه
 شیر از کند و در پنج به احتیاج است احتیاج است احتیاج است احتیاج است احتیاج است
 است بد آن گرید که مکر و به نقیصه کرد بد آن صبر که مکر و به نقیصه کرد بد آن صبر که
 آنکه گشت استیم گشت مکر و از بهل شنیدن از دور خوش است مکر و از بهل شنیدن از دور خوش
 گدار او آواز گدازد و رفیق بازار کریم است مکر و از بهل شنیدن از دور خوش است مکر و از بهل شنیدن از دور خوش
 که دیوار بگوش دارد و آهین گشته را بجا آوده بد آن سر و سیکو بد آنه داری در مجلس
 که آن را بر سر سینه استان خانه گویان شود و ابر را با ناک سگ ضرر نکند و ابرگر
 آب زندگی بار و بهر گز از شاخ حیدر بخوری و باروی هلال بوسه آسمان بر نشود و ابرگر
 گفت و دیوانه باور کرد و ابریس فت و خاشاک بگذشت چهل سگ که حشر
 نان چنان بخورد و ابریس سگ که آید سی خواب کند احمق تریش رست کند و عقل
 می سن احمد احوط زیاده بر ششانی بد اختیار بدست مختار بد ادب آب حیات
 آشنائی است و از زبان بعلت گران بکشت و از انجا رانده و از انجا مانده و از انجا
 که درون رفت ترا با سیر و نیم سیر چه کار و از آسمان هر چه آمد زمین برداشت و از آتش او
 گرم نشدم از دوش مردم و از ابریه باشد از دوشی باران و از ابریه فرو آورده و از آتش او
 از بیضه خالی چو زنه زاید از بویو گویانی و از بر شمار بر سپستانی تسل بود و از برای کشت
 منت و کس نماند آن کشید و از بیم باران بر باد و آن میگیرید و از برای ننگ سپید
 از پای چو شام بود است و از نو حرکت از ماکت و از نو نمانی و از نو نیازی و از جمیع شمار
 سب از چهل ایلم و از شصت آفتاب بر ششانی حاصل نشود و از انجا بر دین آلود چاه افتاد
 از جمله اشیرین تنگ و خانه دیگران و از انجا شصت و از انجا شصت و از انجا شصت و از انجا شصت

فاصله باور

لاستیک درین زمان
 که در میان بزرگان و عوام
 جنبه ابرو بان

دانه کون فاسی

نصف جهان در اصل در
 انزونی نور ماه برای سپری شدن است اگر خطا را با این است
 یکی افغان در دم کبوسوم بدو است سپری اگر با رابل
 می توان خورد اگر به آتش شوی خود را بسوزی اگر بپوشد بر جهان
 اگر در دل خنایه باشد دید و بهتر بود اگر موی نظاساز و بهائی بی سار اگر
 در شکلی کنی دروغ و جهان دروغ و جهان دروغ و جهان دروغ می میرم در
 قار و و پاک است اطلبید پاک است در اگر این بار جان بر من غمت و دیگرم شایع تر
 نبوده اگر باور کنم عقلم نباشد اگر زنی بود قاضی نمی شد اگر ان گندی نیست زبان مرده
 راجه شد اگر شکا شغال کردی سامان شیر کن اگر سوزی خوشه تزیینی چشم ترا زیان دارد
 زخوشید راه اگر فی اشل در نشانند نانی به به حال در جیدن آخر توانی که اگر ناشی ماند
 شبی دیگر نمی ماند اگر بدست همین قورس است در اللهم یکک امر و زراف و دنی
 در شست در امر و زاری بخور و زخم زخم در سید بتر از خوردن در خطا در تراز مرگ است
 آنچه پر زشت بند جان در آینه در آنچه با کار داریم اکثری در کاست در آنچه در طبع توانا
 است تو نفهمیده که خطاست آنچه ما کردیم با خود هیچ نابینا کرد و آنچه در بند است
 اگر در غنیمت در آنچه در دل است بر زبان می آید آنچه عوض دارد و گله دارد و آنچه دیدی از دست
 رفت در آنچه آدم میکند بوزینه هم آنچه کنی بخود کنی اگر به نیک و کنی آنفوس است
 بهم میرسد اگرستانی بستم میرسد اندرین باغ چو طلاس بجاست کس اندکی جمال به
 بیندیری مال در انصاف شود به به بلای طاعت است در گشت کاسب کلید
 در شست و دست بی هنر که گدائی گشت عمل به بواز میکشد در گشت بجای
 خلق است در گشت اگر در گوش کنی به برین نرسد و اگر نرسد به برین گیر درنگ

دانه کون فاسی

دانه کون فاسی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لو را یک گیاره وقتی ازین یکسانند ذکر بر ایک باشند که برای هر یک هم همان ثواب و ثمن می آید
 چیزی مثل این را که گنبدی بود که برای هر یک پنج من پزی و اینست که لینی اور پز که لینی اینست
 ای مردم بدانید که برای یک خزینه دوم در امثال حرفی اشتغال بهما بخینه

بخینه اول را امثال عربی

بِأَنَّ عِلْمَ الْبَاقِي عَنْ حَقِّهِ بِطَافِهِ الْبَادِي أَظْهَرُ

گفته شد عوار عوض محل + کاوده از مرگ خود بشود + آغاز کنند ستمکار

بِأَذْنِ السَّمَاءِ سَمِعْتُ بِأَفْعَةٍ مِنَ الْبَاقِي عِنْدَ التَّكَاثُرِ

گوش شنوائی شنیدم + سختی از خندها + باقی نزد ملاقات

بِأَكْرِ السَّعْدِ بَالِ حَوَالِ سَنَابِلِ تَكْلُوهِ فَضَالِ تَكْلُوهِ أَقْدَارِ بِلَالِ

بزرگوارانیک بخت خوشبخت که در پیش رویت است سبب بزرگی گردانیدن این قدر بدست

لِاسْتَعْدَادِ الْحَمْدِ بِالْمُرَافَعَةِ الْبَنِينَ بِالْإِسْعَادِ يَبْطِشُ الْكَفْ

پند گرفته شد و حریفه مبارام و پسران بهجت بازو حمله میکند پنجو

بِالشُّكْرِ تَدْوُمُ النِّعَمِ بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ بِالْغَدَاةِ قَاصِ

بهجت شد همیشه ماند نعمتها بهجت انصاف قامت شدند آسمانها به پادشاهان و نصیب

بِالْعَيْشِيِّ مَاضٍ بِالْحَمْدِ لَا يَخُوفُ مِنَ السُّرْفِ بِحَمْدِ اللَّهِ لَا يَجِدُ

در شادگاه گذشته است و دریا نمی ترسد از دروغ + بحمد خدا نه بجز تو

بِالْخَيْلِ عَدُوُّ اللَّهِ وَكَوْكَانَ نَكْرَهُدِ الْخَيْلَ لَا يَدْرِي

دشمن خدایت اگر چه بد و بدست ازین بد و خیل را نمیداند

بِالدَّرَةِ مِنْ الْعَمِيدِ بَدَلُ الْخَوِّ بَدَنٌ وَافِرٌ وَقَدْ

بدون از بدست بدیل ناص بدین کامل و در

بِالْخَيْلِ عَدُوُّ اللَّهِ وَكَوْكَانَ نَكْرَهُدِ الْخَيْلَ لَا يَدْرِي

بِالدَّرَةِ مِنْ الْعَمِيدِ بَدَلُ الْخَوِّ بَدَنٌ وَافِرٌ وَقَدْ

بِالْخَيْلِ عَدُوُّ اللَّهِ وَكَوْكَانَ نَكْرَهُدِ الْخَيْلَ لَا يَدْرِي

بِالدَّرَةِ مِنْ الْعَمِيدِ بَدَلُ الْخَوِّ بَدَنٌ وَافِرٌ وَقَدْ

بِالْخَيْلِ عَدُوُّ اللَّهِ وَكَوْكَانَ نَكْرَهُدِ الْخَيْلَ لَا يَدْرِي

بِالدَّرَةِ مِنْ الْعَمِيدِ بَدَلُ الْخَوِّ بَدَنٌ وَافِرٌ وَقَدْ

بِالْخَيْلِ عَدُوُّ اللَّهِ وَكَوْكَانَ نَكْرَهُدِ الْخَيْلَ لَا يَدْرِي

وَقَدْ أَمِيرٌ عَلَى بَابِ الْفَقْرِ وَبَيْتِ الْفَقْرِ
وَحَبِيبٌ أَيْتٌ بَرٌّ فِي نَفْسِهِ

الْأَسْبَدَادُ بَيْتُ الْفَقْرِ وَبَيْتُ الْفَقْرِ
أَمِيرٌ بَرٌّ فِي نَفْسِهِ وَبَيْتُ الْفَقْرِ

أَنْ يَكُونَ لَكُمْ لَوْ جَلَّ خَلَاءُ بَيْضَاءُ لَا يَدْرِي سَبَلَهَا الْعِظَامُ
أَكْبَرُ مِنْ كُنْزٍ وَدَمِي أَكْبَرُ مِنْ كُنْزٍ وَدَمِي أَكْبَرُ مِنْ كُنْزٍ وَدَمِي

بَيْضَاءُ الْعِظَامُ بَيْضَاءُ الْعِظَامُ بَيْضَاءُ الْعِظَامُ
أَوَّلُ نَحْمٍ نَكَبَانِ دَرِيَانِ بَيْضَاءُ الْعِظَامُ بَيْضَاءُ الْعِظَامُ

گنجینه دوم در شلهای فارسی

باب اول باشد تا بزرگ شودی با ادب باشد گر توئی زاده ناس با نیک طرفان شست
عمر ضائع کردن است با نیک است ما را نیک است با نیک است با نیک است

نوار اهدا در وکشان هر که در افتاد بر نیک است با نیک است با نیک است
نیک است با نیک است با نیک است با نیک است با نیک است با نیک است

و بار دیگر میگویی به باری هیچ خاطر خوشا و میکنم به بازی بازی ریش بابا هر باری
نیک است با نیک است با نیک است با نیک است با نیک است با نیک است

نیک است با نیک است با نیک است با نیک است با نیک است با نیک است
نیک است با نیک است با نیک است با نیک است با نیک است با نیک است

نیک است با نیک است با نیک است با نیک است با نیک است با نیک است
نیک است با نیک است با نیک است با نیک است با نیک است با نیک است

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional verses related to the main text.

با همه بازی که با هم بازی و با هیچ و لا در سپهر تقضائیت و با هر که هست آید از چرخ
 و رست آید و بیست و یک و در هر دو کان که باشد به این روش و نش و بیال و نگر و پودا
 میکند و به نام بلند دست بر آسمان نتوان رسانید و به شستن و به نام افتاد و به
 پرست و به یک و دیگر و به یک و دیگر و به یک و دیگر و به یک و دیگر و به یک و دیگر
 با کسی که باز بود و سگ گز و دیگر و به یک و دیگر و به یک و دیگر و به یک و دیگر
 بخت و هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 است بازی و هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 نرسد و به هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 نمی بار و به هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 عزت و حاشا که این بر شاخ آید و به هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 روست و به هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 چنگ و به هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 بر بی و به هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 باشد و به هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 نه و به هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 و به هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 بزرگ و به هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 که به هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 بزرگ و به هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه
 و به هر که بود و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه و از پادشاه

بازی و به هر که بود

دست

۱۲

ساده ای و به هر که بود

بازی و به هر که بود

سینه نمایی نوک ای تاشی بوچی کوانوت کی کون سی بوچی توتی سی کسین بوچی بن
 بوچی باری غنق دواوی بوچی گنوی اولان کلام بوچی بو نامی بوچی بو نامی بوچی
 اویدی کمال کی کمال بول بولی بی میری نمین تودو کاهی سین تری بدوند کاجو کاکرون
 بول کاپو بولینه بولینه کاپو بهست تیت مندی خراب بهست کی توتی بوچی
 بهشی دینین بولینه بوچی بولی گارناور بولی گارناور بولی گارناور بولی گارناور
 دس گارناور بولی گارناور بولی گارناور بولی گارناور بولی گارناور بولی گارناور
 خیلا وچی ایک سیلا بولی بولی داری باندی کاهی گارناور بولی گارناور بولی گارناور
 بولی تین بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه
 چمار کی او نام کماچک بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه
 بیدر و قسائی کیا جانی بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه
 بیدی کی چارون بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه
 کون بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه

گنجینه چهارم در شلهای حرف بها

بهات هوکا تو کوی بهت آرمین کی بهات چو ژا با باهی سانه نمین چو ژا با با
 بهلاری تهر و کماچو کم چو ژا ویدو باگل پوری کنگیلی اوکل کاون کی بهات بولی کی دوا
 نینون نامر و بهانی ایسا بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه بولینه
 اوچو چو کوی بولی س بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی
 بهی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی
 بهی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی
 بهی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی
 بهی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی

این
 بهی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی
 بهی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی بولی

یہ کتب سب ہوا یہ جوانی نیک کسی سل بہو کی رگ لکائی گاڑا تیرے کہانیں ہوئی کا کتاب
 ہوئی جو تو میری ہی روکہ دیکھو بہو کی سی کہا دو اور دو کیا کامیا روٹیان ہو چکی ہے
 (کہا ناں ہی مجی او دل ری بہو کا بنگالی بہات بہات پچاری بہو کو بہو جن کیا اور نہ کو
 بہو رنگ کیا بہو گئی بہو جن کی جا راگنی قبا ی جین گئی تر یا می منون دیو بہا ی بہو کی ماہن
 کا مین کہانی اب کہانیں تو رام گھاٹی بہول گئی دن دپہرا بندہ ونی بانو ماہر لا بہور
 گئی نارینگ ڈال ایسی بہات تین بہول گئی راگ نگ بہول گئی ذکر این تین تائیں یاد تیز
 نوں میل کلریاں ہو گا کہ اس کے ساتھ ہی بہو جن بی ساہ کی دونی بہت ساجی کی ڈڈو ٹو
 سیاہی تیرا ڈاکٹر این بندی پہلوان نہیں تن فی کی بسا جی کی گوری ہنہیہ تاہر سست
 بریک اور پھر دیگی مرغی ہمیں کہ ان کی میں بجای ہمیں جگا لے کر پ
 خربسہ سوم ورامثال حرف باپی پا پس مشکل رہی

گنجینهٔ اول در مشاهیر نازی

یا حاجی اطراف کعبه حاجی نشو و نما بودی قطبک مهسال گشتی قطب دین به سال دیگر گز
بمانی قطب دین حیدر شوی به پای پیش آیت پس یوا ای پای جلیست پای تدرایه
چو بود به پای جوین سخت بی تکلیف بود به پای در زرخیزش درستان به که بایگیا گکان
در گستان کوای چراغ تاریک میباشند محبت غیره و نان غیره در کش پادشاهی را
نشیاء به و گزاشد محبتش بنیاید به چرا کند و روزی را کند و دل بدو تو بجان نکند
هر که دنیا دوش به دست در پیشی غریب از بر دلی آساست هر دوشی جیغ سبب نفسی دیگر
پرستار از دنیا به کاره اگر چه بود از دشمنه باز نشیند از سی سال انیمنی سخن شد جافان
که نورانیست با دجانبان با بجا نیست درانی به ایسر که بگویم که لغت دیگر کار کن به ایسر نوح

۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

تبصر لعواف نؤمن العايب سعة فيا ذا الحبيب محاور
 بیرون انجاسای کار را بی خوف شوی زخم کند بدین می کرد و را رس محبوب * محاور کرد

تَضِيْعُ الْعُرَى الْجَنِينَةِ مِلَّةُ الْعَقْلِ * تَجَسُّدُ الْإِنْسَانِ مِنْ عَيْنِ تَبَعٍ
ضَالٌّ كَرَيْنٌ زَكَاةً تَتَجَرَّمُ أَمَّةٌ عَقْلٌ تَتَكَلَّفُ نَفْسٌ إِذْ يَقْتَضِي بَدُونِ كَيْسٍ

حسنهم جميعاً وقلوبهم مشى بحسبها محمداً وهي باختر
لأن مكنى شازن جمع واما لکنه اشارة لکنه مکنى آن آن احوال لکنه احوال

من قوتی تذکارتی فباخر العزم ما فالك في اوله تر جبر

حَجْرَةٌ وَتَرْتَقِي وَسَطَ التَّرْجَمِ عَلَى الْأَشْقِيَاءِ ظَلَمَ عَلَى السَّعْدَاءِ

چهار و بالاد و دستار و چهار بالاد و بر بر بختان ستمت بر ستمت

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a page from a book. The text is written in a cursive style and is oriented vertically. The page is numbered 10 in the top right corner. The text is written in black ink on a light background.

فخر

06

امثال

تَرَكَ الدُّنْيَا رَأْسَ كُلِّ عِبَادَةٍ تَرَكَ الذَّنْبَ الْيُسْرَ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ
كَدِّشْتَن دُنْيَا سِرْدَارِ عِبَادَتِ * كَدِّشْتَن كَنَاءِ آسَانِ اَزْ عِلَالِ دُن تَوْبَةٍ
تَرَكَ الطَّبْعَ ظِلَّهُ تَرَكَ الشَّرَّ صَدْفَهُ تَرَكَ الْعَادَةَ عِدَاوَةً تَرَكَتَهُ

گدازش آموخای خود را بگذشتن بی صدوست بگذشتن عادت و شغلیست بگذشتن او را

عَلَى مِثَالِ لَيْلَةِ الصِّدِّيقِ تَرْكُهُ مِنْهُ مِثْلُ مَقَرِّ الصَّغِيرِ تَرْكُهُمْ

مانند شب باز گشت حجاج و گذرنامه ماند بای کردن صبح عربی گذرنامه ایشانرا

فَوَجَّصَ بَصْ + تَرَكْتُ الرَّأْيَ بِالرَّيِّ + تَرَى لَفْنِيَانِ كَالنَّحْلِ وَمَا يَدْرِيكَ

در تنگی و سختی * گذاشتم عقدا و بدیدار نیک شمعینی جوانان اماند خست با و کدر آخر کار

مَا الدَّخْلُ تَرَاوِرًا وَلَا تَجَاوِرًا أَلَيْسَ لِي بِرَبِّينِ سَلَامًا

که بیست و نعل + ملاقات کنید و بهیاسگی کنید + سوال میکنی مرا و دردیگ شلغم را

تَسْمَعُ بِالْمُعِيدِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرَاهُ تُضَرُّعُ إِلَى الطَّيِّبِ قَبْلَ أَنْ

نہیں تو سعیدی را بہت از ہون تو اور اندازی کن ابوی طبیب پیش ازین

تَرْضَى نَطَاطًا لَهَا يَحْمُكُ * تَطْلُبُ أَنْزَاعًا عَيْنِ * تَطْلُبُ الْغَائِبَ

بیمای فخری ۱۰۰۰ سبب کن برای خود آید ۱۰۰۰ سبب نشان را بعد شخص ۴ جتن ۱۰۰۰

سِرِّ الْمُعَانِيَةِ تَعَاشُرُوا كَالْأَوَّابِ وَتَعَامَلُوا كَالْأَبَاعِدِ تَعْرِفُوا

برترین عیبهات آئینش کنید مانندزدیکان و معامه کنید مانند دورانده شناسان

الاشياء باضدادها تعرف بالجهول * بالجهول * التعريف

چیزها به خودی خود، تالیف نامعلوم بنا معلوم + تقدیر اصل خود

مِنَ التَّعْصِيبِ وَاللَّعَظِيمِ عَلَامَةُ الْبِقَاقِ الْغَافِلُ عَنِ الْمَكْرِ

از جویندگان تعلیم نشان نفاق است غفلت کن از

اشمال

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَاسْطِقْ **تَقَالَ** بِالْخَيْرِ تَنَلُهُ تَقَرُّوا أَيْدِيَكُمْ
 تَقَرُّوا كَمَا تَقَرُّونَ كَمَا تَقَرُّونَ بِشَيْءٍ تَقَرُّونَ بِشَيْءٍ تَقَرُّونَ بِشَيْءٍ
تَقَرُّونَ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً التَّقَادِيرُ
 تقدیر کی ساعت بهشت از عبادت شصت سال + تقدیرها
تَبْطُلُ التَّائِبَةُ التَّقْدِيرُ يَصْحَكُ التَّائِبُ يَتَقَرَّبُ لَطِيفٌ فِي زِيَارَةِ
 باطل میکند توبه را + تقدیر می خندد + توبه را از نزدیک + راه را در ملاقات
الْحَبِيبِ تَقْلُدُهَا طَوْقُ الْحَمَامَةِ تَكْبَرُ **أَمْرُ الْمُنْكَرِ يَتَعَلَّقُ**
 محبوب + قلاب و بندازد گردش طوق حمامه را + تکبر کنید + امر منکرندگان + دروغی کنید
مَعَ الْمُتَوَاضِعِينَ تَكْذُرُ الْقَلْبُ يَطْلُ الْخَطُّ تَحْكُمُ النَّاسُ عَلَى قَدَرٍ
 با فروتنی کنندگان + تذکره + قلب + خط + حکم + مردم را + اندازه
عُقُولُهُمْ تَلْدَغُ الْعَقْرَبُ طَبْعًا تَلْدَغُ الْعَقْرَبُ نَصِيحَتُهُمْ تَلْقَفُ
 عقولشان + می گزد + از روی نصیحت می گزد + آواز می کنند + می گزد
الْكَلَامُ يَجْدَعُ الْكَرَامُ تَلْفُ الْمَالُ حَلْفُ الْعَمَلِ تَلْكَ الْأَمْثَالُ نَصْرُهَا
 سخن + می فریب دهد + ان + ممالک شدن مال پس مرست + آن + دهان نمایان + نصیر آنها
لِلنَّاسِ تَلْكَ الرُّسُلُ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ تَمَامُ الرِّبْعِ الصَّبْرُ
 برای مردم + آن + رسولان + بزرگی + بعضی + تمام + ربع + صبر
مَنْعِلُ شَيْءٍ يَنْتَفِعُ فِي آيَةٍ طَوِيلَةٍ يُوْجَدُ الصَّبْرُ عَلَى آيَةٍ كَرِيمَةٍ
 بمنعول + چیزی + منتفع + در آیه + طویل + می یابد + صبر + بر + آیه + کریم
قَلِيلَةٌ تَحْتَجُّ لِحَقِّهَا تَزِيدُ عِلْمًا وَتُزِيلُ الْإِلَهِيَّ التَّمَنِّيُ السَّوْنِيُّ
 اندک + می یزداید + الهی + حق + می یزداید + علم + و + می یزداید + الهی + سونوی

تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَاسْطِقْ تَقَالَ بِالْخَيْرِ تَنَلُهُ تَقَرُّوا أَيْدِيَكُمْ
 تَقَرُّوا كَمَا تَقَرُّونَ كَمَا تَقَرُّونَ بِشَيْءٍ تَقَرُّونَ بِشَيْءٍ تَقَرُّونَ بِشَيْءٍ
تَقَرُّونَ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً التَّقَادِيرُ
 تقدیر کی ساعت بهشت از عبادت شصت سال + تقدیرها
تَبْطُلُ التَّائِبَةُ التَّقْدِيرُ يَصْحَكُ التَّائِبُ يَتَقَرَّبُ لَطِيفٌ فِي زِيَارَةِ
 باطل میکند توبه را + تقدیر می خندد + توبه را از نزدیک + راه را در ملاقات
الْحَبِيبِ تَقْلُدُهَا طَوْقُ الْحَمَامَةِ تَكْبَرُ **أَمْرُ الْمُنْكَرِ يَتَعَلَّقُ**
 محبوب + قلاب و بندازد گردش طوق حمامه را + تکبر کنید + امر منکرندگان + دروغی کنید
مَعَ الْمُتَوَاضِعِينَ تَكْذُرُ الْقَلْبُ يَطْلُ الْخَطُّ تَحْكُمُ النَّاسُ عَلَى قَدَرٍ
 با فروتنی کنندگان + تذکره + قلب + خط + حکم + مردم را + اندازه
عُقُولُهُمْ تَلْدَغُ الْعَقْرَبُ طَبْعًا تَلْدَغُ الْعَقْرَبُ نَصِيحَتُهُمْ تَلْقَفُ
 عقولشان + می گزد + از روی نصیحت می گزد + آواز می کنند + می گزد
الْكَلَامُ يَجْدَعُ الْكَرَامُ تَلْفُ الْمَالُ حَلْفُ الْعَمَلِ تَلْكَ الْأَمْثَالُ نَصْرُهَا
 سخن + می فریب دهد + ان + ممالک شدن مال پس مرست + آن + دهان نمایان + نصیر آنها
لِلنَّاسِ تَلْكَ الرُّسُلُ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ تَمَامُ الرِّبْعِ الصَّبْرُ
 برای مردم + آن + رسولان + بزرگی + بعضی + تمام + ربع + صبر
مَنْعِلُ شَيْءٍ يَنْتَفِعُ فِي آيَةٍ طَوِيلَةٍ يُوْجَدُ الصَّبْرُ عَلَى آيَةٍ كَرِيمَةٍ
 بمنعول + چیزی + منتفع + در آیه + طویل + می یابد + صبر + بر + آیه + کریم
قَلِيلَةٌ تَحْتَجُّ لِحَقِّهَا تَزِيدُ عِلْمًا وَتُزِيلُ الْإِلَهِيَّ التَّمَنِّيُ السَّوْنِيُّ
 اندک + می یزداید + الهی + حق + می یزداید + علم + و + می یزداید + الهی + سونوی

وَاللَّاطُورُ غَيْرُ مَالِهِ تَنْهَاهَا أَلْسَامِيْنَ النَّفْيِ وَتَعْدُو فِيهِ تَقَا ضَمُّ

دباغبان نیست مانع نمیشد و الا نادوا از گمراهی و تجاوز کنندگی آن گمراهی و فزونی

الْمَرْكُومَةُ تَوْبَةً نَصُوحًا تَهْمَةُ الْجَانِي اعْتَدَا لِرَفْعِ نَفْسِهِ وَتَوْبَةً

هو نزلک سکراندا واد تو مکرده خالص و دگر گنجگار مازخو من او به مباد و او مباد

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَثِيرٌ

عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَنْفَعُ هَذَا رَأْسُ الْوَحْشِ الْعَمِيَّةِ مُوَالٍ مِنْ سُورِ

کنجیدہ ذوم و امثال فارسیہ

تا رسیدیم که از غنچه آرد و در میان آن کلاه خانم را گذاشتند و او را فرستادند تا نزد پسر

باب بیستم در بیان سیرت و خلق امام جعفر صادق علیه السلام که از ائمه است

از عراق آورد و سود و مار کردید و برده بود و دهم سده من رسیده هم نامو بن میری من بعد ایر
تم متان آ

عاج محمد فرقه العین اوسیان است با جو دلفان از پرده چه اردیروزان نامد میماند خواسته اردو

چیت نام در سوخته و هر کار که هست به سودی نغذیاری میربار که هست به تارسته در

آنست امید شری هست تاریکی و آفتاب که ابر و تاریکی شب چشم که روشن است تاریک

دیو و دگر یک سته تا سال دگر می که خور و زنده که ماند تا شب زوی روز و جمعی نزی *

تأصیف تمام نشد بر درویش تمام و سخن نگفته باشد عیب و نهش نهفته باشد تا ماری است

نشد بسوخته و دمانا شد که هر روز که درجه بلبلت آنف با تو است رازندگ نیست *

تلاک اندامی باشد که از این جهت است که در این کتاب

بهر احوال بدینسان که روزگار هر دین تبدیل آنکه مصالحه دارد

حکمت یا محنت یا بخت سر از قوی ز سر بره از کز انی تا گمان شکسته تراز و هر دو سر

۱
خداوند
۲
دارد

ترکی نام شد نشسته و خواب آب می بنید و تصدیف را صنف نمیکند باریان
 تعریف زیاده و بر از شناسمت بدخیم کار گیران معاف و تعظیم صاحب خانه کردن
 پذیرش طاعتی بر پیشانیست تقوی هم بارین بکار نیاید مگر عزایل اخوار که بشکری خوار
 آید بجای زندگان توان زد و گرفتار شد بر پستان از انباشد در روشن تنور
 تا گرم نان توانست شنایش لغضی سودی را بختی آبی تو اضع زر گردن از آن
 نکوست تو اضع و دوسوار تو اضع کم کن در مبلغ از دتوبه بیا مان چرا خود تو به کینه کشند
 تو به بدی شکستنست بد تو پاک بهش دود از ای برادر کس باک تو دوان و کارت بد تو کار نیز
 از کواحتی هک که با آسمان بر بر دوشی بد تو که بقدر از خواب منطوقی چرانی میری تو مراد دل
 در لیری برین و رو به خویش همان شیر برین بد تو گری بملست بد بال خشی دست سیاه
 تیر چرخ را کمان چش با بد تیر چون تر شد و کمان گرد و تیر از جگر کاودیته را باز اش کاش
 خوار و دیش آید خواجوب تیر شده که تخیلست دست ملک بد بد تیغ کج را نیام کج باشد

گنجینه سوم در مشاهیر هندی

تارون بہی رات نمازی مارکھائی ترکی تراش پائی ماش پر سوخ کا بھینڈالی دو گڑھے
 باجی مانبا وکھی چیتنا او گڑھ دیسی ہوا تانمت باجی اور راک بو جھانڈالی گھاٹ کہانی
 گھاٹ تانین تانین پس تما سنجہ ماری شہ لال رکستی پین سترپی فی دیجہ سترپی
 کھایا جیب جلی نہ سو دیا یاد شتی کچھڑی گئی نیلہ ابھاسیا لاہون ی گیا کھجستی تو جھانڈ
 بی پائی زکونہ لون تھلک کو گڑھ انسن پتھی پائی کی پڑی تو پائی تیز کھجستی پتھی سیانگی
 کھجستی شرت واپس ہاچن کھجستی درویر نہیں شرا شری لاتی پین ترکی ہر جوت
 آتہ تھانہ ترکی تھانہ پتھی تریا پتھ جانی کہ کوئی ختمہ مارکی سہی ہوتی تریا کی جھون کو بھجی

الْبُخْلَى بِالْعَدَاءِ وَتَبَاتُ الرُّوحُ بِالْعَدَاءِ نَبَتْ الْعَرْشُ أَوْلَاتُ

ففس بسبب فساد و بر جای بودن روح بسبب وجود ثبات گردان عرش را اول باز

انفُسُ الثَّرِيدِ فِي الطَّعَامِ كَالْمَثَلِ فِي الْحَلَاةِ تُقْبَلُ بِحَرِّ

نقش کن + شکر + طعام مانند مثل است در سخن + سوراخ سنگ

أَمْسِرْ كَتِفَ الدِّرَّةِ الْفَقِيلِ إِذَا خَفَفَ صَارَ الطَّاحُونُ

نیست مانند صنوع مردارید با هر گران بقیه سبک شعر گرد آسیا *

الشكل الحجب الشكل ثلاثة لا امان بها الجسر والدار والسليمان

زن بی غیرت بدست میدارد و چون فرزند استیلا شود که نیست مانع آنند و با او شش و پادشاه

نزل عرشه ليلة الحز من لا يسدها إلا التراب ثم بد لنا مكان

ویران شدت از زخمه حرص و غدنی کند آزا اگر خاک باز تبدیل بگویم بجا

السَّيِّئَةُ أَحْسَنَهُ مُرْجَانٍ لِأَرْحَمٍ وَلَا خَيْرَ مُرْجَانٍ مِثْلُهَا

پس نیکی را به میوهها بدل میست نمودن و در زبان میوهها تکبیر دشمن گفتن

مَرَّةً الْعُلُومِ الْعَمَلُ بِالْعُلُومِ ثَنَاءُ اللَّيَامِ أَقْبَى الْكَلَامِ ثَنَاءُ الرَّجُلِ

میوه. علما. عمل نسبت موانعی معلوم استایش لیوان نشت ترین کلام استایش مرد

عَلَىٰ مَعْطِيهِ مَسْزِيْدًا مِّنْ اِحْسَانِكَ بِالْاِعْتِدَالِ تَنْتِمْ نَحْوِي

بر بخشنده اش زیاد و بر او بپایند و او در باره کن احسان خود را بسبب غرض داشتن بازگشتی نیابد

بِقَرَاءِ الْوَاوِ اِيْدِ قَوَابِلَ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ مِنْ تَعْمِيْرِ الدُّنْيَا نُوْبُ السَّلَاةِ

بیدان جانوران وحشی + ثواب آخرت بسمت از نعمت دنیا + جامه ساتی

لا يبلَى ثِقَلُ الدُّوَابِّ يَنْطَاحُ جَدِيدُ النُّوْبِ حَمِي نَفْهٍ بِرَوْقِ أَهْوَالِ

کهنه می شود و گاو را در دواب شایع میزنند و زغال را در گاو میزدند و بینی را در آبش میزدند و گوشت را

کتابخانه
۲۴
اشغال عربیه

مع الرأع والظاف

مع انكاز الملح

موت

مورالین

محرران و

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مع الهاء والياء:

الف واو الف

فلا

三

م

جسد کاینده نهان در این صلا ما تجل النیب محج الزک

کتابخانه و موزه ملی افغانستان

نابت سنگان بیت قاضیست ثابت قدم گفت کسی بنی شو ثانی چنین عوج بر عوی ست ثانی
اول جمله ثواب راه بخانه صاحب خودی بود گنجی بیوم در مشایق مهندی ثانی
ندم کوب چنگ لاون ثابت کزین نه زمین از ثابت لوگ انبزاری هم لوگونی ناری ثابت نه زمین
بان بالیو بخا اربان ثواب الطوائف مفتین خزینه ششم در مشایق حرفی ششم خزانچه

پہلے اول در ایشمال عرب

جاء بما صاى وصمت جاء بقرنى حمراء جاء ثلجاً دعه جاء

آورد خیر را که آواز کرد و ناموش بود آورد و در شاخ حمار را آورد

فَكَانَ يَنْقُضُ مِذْرَابِيهِ جَاءَ النَّبِيُّ اَذْنِيهِ جَاءَ يَصْرِبُ اَصْدَرُ

فغان در حالیکه می‌توانست به پای کمان خود آمد در حالیکه او را از فزون بود و گویان او را در حالیکه می‌توانست به پای کمان خود آمد

نَجَارِنَهُمُ اللَّذَارُ جَعَلَتِ التَّرَاحِمُ حَتَّى كَادُوا أَنْ يَكُونُوا الْبُرُجَا وَمِنْ

سایه باز خانه + گرسنه شدن کرکسها + تاناکه نزدیک خانه خود گندم + همسایگی کن

لَكُمْ أَوْ تَجْرَأْ أَجَاوِزَ الْحَرَامِ الطَّيِّبِينَ جَبَلِ الْقُلُوبِ

دشمنان را بدیدار و تجماع کرد و تنگ سویر مرد و پستان را پدید آوردند و

عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا الْجِدُّ إِلَى الْمَطْلُوبِ

بر دوستی سلیقه نگوی که دوستی سلیقه ای نیست و دشمنی سلیقه ای نیست و دوستی سلیقه ای نیست و دشمنی سلیقه ای نیست

جَدِّ بِاِحْدِ جَدِّ الْكَثِيرِ وَاقْتَعِبِ الْقَلِيلِ جَدِّ هَؤُلَاءِ اَنْفِهِ

شش کنانچی پانی بخش کن پیر وقامت کن بندک * برید ز منہ یعنی بخوردا

فصل	۷		
-----	---	--	--

مجلس

استیضاح

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مکتوبه بنوم و مشاء بای همد

[illegible]

امثال منہجہ

۱۰۰

بہارِ دہلی و دہلی

5

٩

کونفلام

9

مترجم	س	امثال
<p>وَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ لَكَ الْمُتَكِبِينَ چنانچه ای که در پیشگاه من متکبر باشی چنانچه ای که در پیشگاه من متکبر باشی چنانچه ای که در پیشگاه من متکبر باشی</p>		
<p>الحادی وَلَيْسَ لَهُ بَعْدَ مَا كَانَهُ أَحَارٌ مِّنْ حِفْظِ مَنَافِدِهِ وَلَمْ يُؤَخِّرْ شَعْلَ يَوْمِهِ لِعَدِهِ + حَاصِلُ الْأَهْلِ لَيْسَ بِحِفْظِ الشَّهْلِ حَافِظٌ عَلَى الصَّدِيقِ وَلَوْ فِي الْحَوَائِقِ + حَالُ الْحَرْبِ دُونَ الْقَرِيبِ + حَالُ الْقَدْرِ دُونَ الْوَطْرِ + الْحَائِكُ إِذَا صَلَّ سَرَّعَتَيْنِ فَانْتَظِرَا كَوْنِي حُبَّ الدُّنْيَا دَاءٌ وَلَا دَوَاءَ لَهُ + حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةُ بَرٍّ فِي الدَّارِ خَيْرٌ مِنَ النَّارِ الْمُسْتَعْلَا حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعْنِي وَيُصِغُّ حُبِّي عَلَى غَارِي حَبَّةُ صَنِيدٍ مِّمَّا كَانَتْ قِيَمُهَا حُبُّ يَنْوَارِ حَتَّى إِذَا قَسِرَ جُؤَامُهَا لَوْ أَخَذْنَا هُمْ قِيَمُهَا حُبُّ يَنْوَارِ حَتَّى إِذَا قَسِرَ جُؤَامُهَا لَوْ أَخَذْنَا هُمْ</p>		

وَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ لَكَ الْمُتَكِبِينَ
چنانچه ای که در پیشگاه من متکبر باشی
چنانچه ای که در پیشگاه من متکبر باشی
چنانچه ای که در پیشگاه من متکبر باشی

محل

محل

محل

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

الْيَوْمَ يَقْتُلُ الشَّيْطَانُ الْحَرِيصَ فَقِيرًا وَإِنْ مَلَكَ الدُّنْيَا

شعیر باست برای شمشیر سلطان * حرم ریس محتاج است اگر چه مالک شود و دنیا را

مُخْرِقَةً فِي رَفْضِ الشَّهَوَاتِ * خَرَبَتْ حَالَهُ مِنْ كَوْنِهَا

حیث در گذشتن خواستهایست * رخصه افکند بریدی از کعبه و بی *

الحرم سوء الظن حبيبك من غنى شيعه و سري اخسده

گمانیست لبس نه ترا از تو نگری نمیری و سیرابی مشک

يَقُولُ الْحَكِيمُ قَبْلَ أَنْ يَصَلَ إِلَى الْمَحْصَدِ: الْحَسَدُ لِلصَّدِيقِ مِنْ

از آنکه حاسد را پیش از رسیدن جسد سوی کسی که حاکم شد، رشک برای اوست از

المكتبة حيدرآباد

مدرسه دینیه خانی
مدرسه دینیه خانی
مدرسه دینیه خانی

وَجَاءَ الْوَحْيُ بِالْكِتَابِ الْمُبِينِ

عَلِيْمَه حَسَن اَحْلُو يَوَاجِبْ اُمُو - حَسَن الْبِرَارِ مَرَّةً الْعَدْوِي

میتواند حقیقت را ببیند و دوستی را با حقیقت دراز بر حقیقت

حَسَنَ الصَّبْرِ طَبِيعَةَ الطَّفْرِ حَسَنَ نَبَاتِ الْأَرْضِ مِنْ كَرَمِ

خوبی صبر علایه پیر زجست خوبی رسیدگی زمین از جوامع و

لَبْدِرْ حُسْنُ الصَّوْتِ وَالْعَقْلُ يَجْمَعُ الْحُسْنَ وَالْحُسْنَ

خجست + خوبی آواز عقل فراہم نمی شوند + حسن سرخ

مَسْنَدُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ أَحْسَنُ مَا يَفْرِهِ

نیکینای نیکان . بهیای مفرات

بسم الله الرحمن الرحيم

از + حاد + عملگیت + بمکون در حان + مانند می + خورشید

۱۰۰

[illegible]

خزینہ

156

امثال حا

الْأَدْمِكَ وَحَلِي النَّسَاءِ الدَّهَبُ حُلِبَتْ صَرًا مَحْمَرًا وَتَرْتَمَتْ

ادبیت پریرایه نمان ز رستگار دوشید شد مرا هم خستایه دود آید

عَنْهُ لَأَنْبَالَ يَمُنْ بِرُكْبَةٍ ۚ الْأَحْمَارُ يَعْرِفُ طَرِيقَ الْعَلَفِ ۚ حَمْرًا

اثران باک مدار کسی که سوا شود از آنرا خبر می شناسد راه کاه را + سرخی

الْحَدِيدُ جَمَلٌ وَحُمْرَةُ الْعَيْنِ اعْتِدَالٌ حُمْرَةُ الْجَحْلِ تَحْيِي لُصْفَةً

بخشنامه خوبی و سرخو چشم بیاری است + سرخو شرمند حکایت میکند برای ما

الْوَجَلُ حُمْرَةُ الْمَرْيُوحِ مِنْ دِمَائِهِ الْحَمَقُ دَاءُ لَدَاوَاءِ الْجُمُوحِ

ترشد یعنی بر او شاخ و برگ می رسد + مرغ از غنهای + نادانی بی نهایت نیست + اگر او بی نهایت

الطعام خير من حُموضات الكلام الحبي أضرعنيك

خوردنی بهتر است از شیر شکر + مپ غار کردم ا برای

حَسَنٌ فِدَجٌ لَيْسَ مِنْهَا أَحْوَتْ لَابَهُدَّ دِيَالْعَرْقِ حَوْرٌ

باب لرون تیر میست از این + ماهی ترسانند پیشود بر غرق + نقصان

فِي مَحَارِبِ حَيَاءِ الْمَرْءِ سِتْرُهُ + الْحَيَاءُ بِنِعْمَةِ الرِّزْقِ + الْحَيَاءُ خَيْرٌ

در عصیان + شرم مرد پرده است + شرم منع میکند رفتن او + شرم بهت

كله+الحياء جزء من الإيمان+حيثما أنت فان

بسم الله الرحمن الرحيم

مِنْهَا رَافِعًا حَيْثُمَا سَقَطَ لَهَا + اِجْلِبْهُ اَعْمَرُ بْنُ اَبِي النَّوْثِ

گنجینه یوم و شام

کتابخانه دوم، مثلها می رسی

حاجت مشاط نیست روی دلا رام را بد حاجی حاجی را از کوه می بیند بد حاصل تحصیل

ا

九

امثال عربیہ

(Faint handwritten text, likely bleed-through from the reverse side of the page)

مع الف

معالجہ و التذال

معالجہ

معالجہ و التذال

خَاطِلُ النَّاسِ وَرَأْسُ الْوَحْشِ خَالَفَ نَفْسَهُ تَسْلِيحًا لِلْإِيمَانِ

آمیخته شدن با مردم و سران وحش را با مخالفت کن نفس خود را آمارد تا برای ایمان تسلیح

وَبَالِ الْأَخْيَارِ خَالَفَ الْأَخْيَارَ فِي الْمَلِكِ وَرَكَاتِ الْخَائِنِ فِي الْمَوْقِفِ

و با بالی اخیار مخالفت کرد در میان درگاهش و رکعت خائن در موقف

الْخَبَائِثُ لِلْجَنِينِ خُذِ الْأَمْرَ قَوْلًا بِلَهُ خُذِ الْقَلِيلَ

پلیدیها را برای مردان پلید آید بگیر کلام را به قائلهای او بگیر اندک را

مِنَ اللَّيْلِ وَذُمَّهُ خُذِ اللَّصَّ قَبْلَ أَنْ يَأْخُذَكَ خُذِ النَّفْسَ

از ناکس و ذمت کن او بگیر و زود را پیش از اینکه بگیر دوی را بگیر نفس را

قَبْلَ أَنْ يَأْخُذَكَ خُذِ حَرَّ النَّفْسِ خُذْ مَا صَفَادُ عَمَّا كُنْتَ

پیش از آنکه بگیر دوی را بگیر راه سوخا را بگیر آنچه صاف شد بجز آنچه نرسیده

خُذْ مِنَ الرِّضْفَةِ مَا عَلَيْهَا خُذْ مِنْ جِدْعٍ مَا اعْطَاكَ خُذْهُ أَخَذَ

بگیر از رصفه آنچه بر اوست بگیر از جذعه آنچه داد ترا بگیر آنچه از آنکه

سَبَّحَهُ خُذْهُ وَكُلْ بِقَرْنِ مَارِيَةٍ خَرْقَاءُ وَجَدَتْ صَوْوَاءَ

سبحه را بگیر از او اگر چه بد گوشت را مارش خرقاء یافت و چشم گریخته

خَرْقَاءُ ذَاتُ نَيْفَةٍ خَزَائِنُ الْحِجَارِ لَسْتِ قَبِيضٌ مِنْ قَطْرَاتِ

خرقاء ذات نیفه خزائن الحجاره لست قبضه از قطره

الْأَمْطَارِ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْخَضَابُ سَمٌّ قَاتِلٌ

باران زیاده کار شد در دنیا و آخرت خضاب سم قاتل

الْخَضُوعُ عِنْدَ الْحَاجَةِ رُجُوبِيَّةٌ الْخَطُّ عَقْلٌ الْعَقْلُ حِفْ

خضوع کردن نزد حاجت رجوبیه خط عقل العقل حِفْ

الْخُشْيَانُ

کتاب الفقه

الله لا اله الا هو العزيز الخالد
 از خداوندی که جز او نیست و زنده بماند
 الفتح و الفتح و الفتح و الفتح
 فتح کن و شاد شو + فاسد و معوج نزدیک بزرگان با حسن اندک
 تدعو الى السلف حل سبيل من وهى سقاؤه و امر
 میخواند سوی دژوی + بگنود راه کیک شکافه و شک او و کبر
 بالفلانة ماؤه + خلوص التو من حسن العهد + خلوص
 در زمان آب او + خالص شدن دوستی از غری بیان + نما
 النبى خلاصة العظيمة + خلوص القلب خیر من ملأه
 نبی خلاصه بزرگواری + خلوص دل بخت و بخت
 خلیل المرء دليل عقله + امر الحاشی + الحمر مطبوع
 دوست مرد نشان دهنش + شراب اهل پیوست + شراب مطبوع
 خطیبة + حمول الذکر + اسنى من الذکر الذمیر + الحق
 گناه + نشان گویند ذکر بهتر از ذکر بطله + فهای
 الوفاق + خلاص المصطفى حق + خوف الله مجلی
 بگر + خواست + بخت + ترس خدا روشن
 خیر الامم + خیر الدین + خیر الخلق + خیر الامم + خیر
 خیر این + خیر که خیر است + خیر + بخت + کار + مایه
 خیر الامم + خیر الدین + خیر الخلق + خیر الامم + خیر
 خیر این + خیر که خیر است + خیر + بخت + کار + مایه
 خیر الامم + خیر الدین + خیر الخلق + خیر الامم + خیر
 خیر این + خیر که خیر است + خیر + بخت + کار + مایه

خیر الامم + خیر الدین + خیر الخلق + خیر الامم + خیر
 خیر این + خیر که خیر است + خیر + بخت + کار + مایه
 خیر الامم + خیر الدین + خیر الخلق + خیر الامم + خیر
 خیر این + خیر که خیر است + خیر + بخت + کار + مایه
 خیر الامم + خیر الدین + خیر الخلق + خیر الامم + خیر
 خیر این + خیر که خیر است + خیر + بخت + کار + مایه
 خیر الامم + خیر الدین + خیر الخلق + خیر الامم + خیر
 خیر این + خیر که خیر است + خیر + بخت + کار + مایه

۷۶	امثال عربیه
----	-------------

منازل

است برادر ایامانی

خدا کو کما نہیں عقل ہی بچا نا ہی خدا از رالی کو تو خون نہ پوی کہ کمر بچا ہی ہند او سکھ
 دی تو تو کسی خدا دیتا ہی تو پتہ پھاڑ کی دیکھا ہی خدا دیتا ہی تو نہیں تو پتہ پھاڑ تو
 کون ہی خدا از راق ہی بندہ قرآن ہی خدا الکتی کوئی کسی منہ دیکھی سب کسین ہند
 مہربان تو جگ مہربان خدمت ہی عظمت ہی ہر خراب خستہ تک نہشتا از دیا کا
 کاٹھ کاٹی ہی کٹی ہند بوزیکو دیکھ کی خربوزہ رنگ پکڑا ہی ہند بوزہ پھری پر گری تو
 خربوزہ کا خربوزہ پھری خربوزی پر گری تو خربوزہ کا خربوزہ خستہ کا کھنڈین پین گیت کا کھنڈین
 کی ہضم ملی ہضمی خربوزی ہوتی ہی ہضم کا خلق کس فی بندہ کیا ہی ہضمی کسی
 تک نہ لیا تو پھر کیا خواب خربوزہ مین ہی ہند ان براخون پوش براکھول دیکھو
 تو او براخون پکڑ خربوزہ پاک کھول دیکھ تو خاک ہی خاک ہند خوب ہی کاڑھے
 چمنی ہی خوب ہی دہشت کٹی ہوئی ہندی اور خدا کی میں خربوزہ کا کھنڈین کلا
 خورگی کی بہ لای خیرات کی نگری اور بازار مین دکان خیر کی چوٹی خیرات کا ماراڑنی
 ملا عقد او دیا خیرات خیرات خیرات خیرات خیرات خیرات خیرات خیرات خیرات خیرات خیرات

مکینہ اول در مثال عرب

دَاءُ النَّفْسِ الْحَرِصِ دَارُ مَنْ جَفَاكَ نَجْلٌ دَارُ الْأَمِيرِ مَأْمَنُ الْفَقِيرِ
 بیماری نفس حرصت + دعوت کن کسی را اگر تیرا نشتد شو غارت امیر مای بی خونی محتاج
 الدَّلَّالُ عَلَى الْحِجْرِ كَفَاعِلُهُ الدَّرَاهِمُ الدَّرَاهِمُ الدَّرَاهِمُ الدَّرَاهِمُ
 رہنما بر نیکی مانند کفایت است در رہا بخشش رہا در رہا
 تَكْسِبُ الدَّرَاهِمَ كَيْفَ تَكْسِبُ الدَّرَاهِمَ كَيْفَ تَكْسِبُ الدَّرَاهِمَ كَيْفَ تَكْسِبُ الدَّرَاهِمَ
 حاصل کردہ رشید در رشیدی اندک ترمانہ است از رشیدی حاج + فوہی کردہ ہا کہ گزینہ دہا

مکینہ اول در مثال عرب

۷۶

[illegible]

۱۰۰۰ الدنیا کفر لعة الاخرة الدنيا داحة لئس فيها راحة
 ۱۰۰۱ دنیا کشت آخرت است دنیا قشیت نیت دران است
 ۱۰۰۲ الدنیا نطلب لها رب و نطلب من الطالب دنياك و
 دنیا سجویه گریزنده را دیگر نیراز جوینده دنیا پنهان
 ۱۰۰۳ و قنك الذي انت فيه دواء الشق ان تحو صبه دواء
 وقت است آنکه تودان و نهی هستی دوا کشتی ای که فراهم آوری آنرا
 ۱۰۰۴ الشرف بر دویة الاخوان الدوا فانفع الاد و انت دولة
 غوفی دین برادرانست دوا سودمندترین آنکه هست دولت
 ۱۰۰۵ الاشرار محنة الاحبيار دولة الاشرار افة الرجال دوة بیض
 بدان آزار بخش نیکانست دولت در میان آفت مردم نزار است بیاض
 ۱۰۰۶ الانوف دویة ذی النور دهلین سعد القین دینار الشیخ
 دواهای نثار نیکان بنی غیر نثر بیکار شد بعد آنکه دنیا بخیل سنگ است

کنجینه دوم و مثالی فارسی

۱۰۰۷ و اوحى راقبیت شرطیت و بلکه شرط قابلیت و اوست داشته آید بکار
 که چه بود زهر ما داغ بالای داغ و امن کشتان میرود و امن کشتان حسن و لا و نیز
 ۱۰۰۸ با یک کاشفتگان عشق گریبان درین اندیشه و امن پاک را که با امن آلوده
 پاک هم پلید شود و انا باشارة ابرو کار کند و نادان بر خرم چو گمان و دانشمند را
 ۱۰۰۹ دست کوتاه به از دستار دراز و اینه کند مازدانه مروری قیمتی است اگر قوت
 اگر سنگ پیدا شود و دایه مهربان تر از مادر است و در آرزو
 بدو زو شره دید و به شمع و در پیشه گمان مبر که خالی است

۱۰۰۰ دنیا کفر لعة الاخرة الدنيا داحة لئس فيها راحة
 ۱۰۰۱ دنیا کشت آخرت است دنیا قشیت نیت دران است
 ۱۰۰۲ الدنیا نطلب لها رب و نطلب من الطالب دنياك و
 دنیا سجویه گریزنده را دیگر نیراز جوینده دنیا پنهان
 ۱۰۰۳ و قنك الذي انت فيه دواء الشق ان تحو صبه دواء
 وقت است آنکه تودان و نهی هستی دوا کشتی ای که فراهم آوری آنرا
 ۱۰۰۴ الشرف بر دویة الاخوان الدوا فانفع الاد و انت دولة
 غوفی دین برادرانست دوا سودمندترین آنکه هست دولت
 ۱۰۰۵ الاشرار محنة الاحبيار دولة الاشرار افة الرجال دوة بیض
 بدان آزار بخش نیکانست دولت در میان آفت مردم نزار است بیاض
 ۱۰۰۶ الانوف دویة ذی النور دهلین سعد القین دینار الشیخ
 دواهای نثار نیکان بنی غیر نثر بیکار شد بعد آنکه دنیا بخیل سنگ است
 ۱۰۰۷ و اوحى راقبیت شرطیت و بلکه شرط قابلیت و اوست داشته آید بکار
 که چه بود زهر ما داغ بالای داغ و امن کشتان میرود و امن کشتان حسن و لا و نیز
 ۱۰۰۸ با یک کاشفتگان عشق گریبان درین اندیشه و امن پاک را که با امن آلوده
 پاک هم پلید شود و انا باشارة ابرو کار کند و نادان بر خرم چو گمان و دانشمند را
 ۱۰۰۹ دست کوتاه به از دستار دراز و اینه کند مازدانه مروری قیمتی است اگر قوت
 اگر سنگ پیدا شود و دایه مهربان تر از مادر است و در آرزو
 بدو زو شره دید و به شمع و در پیشه گمان مبر که خالی است

باشد و در بار چو کوشند سلیم و در قضا چو کرگ مرگم و در بیان فقیر سوخته اشکم
بخته یک نفره خام و در بلا جودن بازیم بلا و در پای تویر نرم آنچه در دست من است
در جنگ حلوا بخش میکنند و در خانه مور شبنمی طوفانست و در خانه بکده خدای مانده چرخ
در خانه بگرگ است حرفش بس است و در خانه آرونی و در کوچه دو تنور و در خانه بینوا
چرخ و چرخش و در خانه هر چه باشد همان هر که باشد و در خانه خدا اتم بارست و در
کاهی کفر آورد بار و درختی که اکنون کوفته است پای و بنیروی مردی برای زجای درخت
که از بهی گسستی برسد بی آبی خشک به و در در پیش رو من بگو و در ده که طیب به منظره
و در نفس حرص را فکرمی بایست و در را خدا به درستان خود میدهد و در دم از یار است
و در بان نیز هم و در بکش تا بلیتی رسی به در عاشق نشو به زده او ای طیب و در طاعت
هر چه پیش است که بیدار است و در غفلت نیست که در استقامت نیست و در این اختیار نیست
نیت و در غم کی سوز زنده و در قصص این مضا حک نگین و در کار خیر حاجت هیچ نتوان نیست
و در کیه یکویی و خانه که می برسی و در بیان دورا که میخواند و در تمام تشنگی هزار بار و در بقدره
آبی نیز و در آن کسی رسد که در وی دارد و درستی مردن بجهت حاجت پیش کسی بردن
در پیش هر که که شب بدمی او است و در پیش صفت باشد و کلاه تتری دارد و در پوشی
زوان بند و در غم که آماجانه باید بایند و در غم مصلحت آینه به از راستی غم آینه بند و در
ایضا فانی شود و در دگر بی سزایش کار نکند و در دگر تیشه برای خود دینند و در دوازده شهر
میتوان است بهنستون و بهن مخالفان است و در هر که بنکری بهین و اخ مبتلاست و در
در پیش هر که که شب بدمی او است و در پیش صفت باشد و کلاه تتری دارد و در پوشی
زوان بند و در غم که آماجانه باید بایند و در غم مصلحت آینه به از راستی غم آینه بند و در
ایضا فانی شود و در دگر بی سزایش کار نکند و در دگر تیشه برای خود دینند و در دوازده شهر
میتوان است بهنستون و بهن مخالفان است و در هر که بنکری بهین و اخ مبتلاست و در

در پیش هر که که شب بدمی او است و در پیش صفت باشد و کلاه تتری دارد و در پوشی
زوان بند و در غم که آماجانه باید بایند و در غم مصلحت آینه به از راستی غم آینه بند و در
ایضا فانی شود و در دگر بی سزایش کار نکند و در دگر تیشه برای خود دینند و در دوازده شهر
میتوان است بهنستون و بهن مخالفان است و در هر که بنکری بهین و اخ مبتلاست و در

رو و دو ساج لاری . در دوا یک سبب اهل چراغ خانه را . در دامن باغانه عید زد و مسج ع خایه را
و زیاده بود آنچه بماند بخند و نید . دست از همه چیز شسته + دست بکاوشه دست پشمالی است
بکار و دان بار + دست بی بهره چه گدایت + دست بر کشیدن دو + دست بالای دست سبب
دست پیشین با بدلیت + دست جوانمرد برای دادن خایه و کله بخیل برای سیدین
از دست راست نمی شناسد + دست خود و دان خود گونجوری زبان خود + دست و دست اهل
ست دست او دست می شناسد + دست را دست میشود و هر دو دست رورا + دست
نگ را نهسته می باشد + دست را بالا دست شکسته دال گردن بختن شکست
دست شین بکینه خلیفه است + دست کار دل نمیکند و دل کار دست میکند + دست گد
و کار را + دشمن اگر تو نیست بکسان قوی ترست + دشمن را نه از دست نادان +
دشمن توان حق و بجا + دشمن چه کند چه مهر جان بماند دست و دعای گوشه
نشینان بلا گیرد + دلاکی بو استغناء و لا خوشه با شریان با و دروغ فضا + دست
آو که حج اکبر است + دل بدست آو + چه خواهی کن + دل بدست زاکسی با شنی
دل از یک راجان روشن بجا شد + دل را بخورد و در و دجگر را + دل را بدلیت
درین گنبد چهره از سوی کینه داز سوی مهر مهر + دل افروخته شد از سینه + باید کرد
دل بخواسد غدر بسیار + دلیر تیغ را کار فرماید بخور باز را + و هم عیسی من زنگانی در گنبد
و نه را بزرگ می سپارد + دندان زدن تیشه شغال امبار است + و امورا شوتم دندان
طعم کند + دندان طلوع نیر کرده + دندان که درو کند باید بشکند + دنیا یک تو را نیست
دنیا پنج روزه است + هوا بی غضب خاموشی است + و با باد و گدایک است
شاد + سلوک بر آینه روی کند + لطف نگاه + دوباره دست کس از زندگانی
چون در سبق بجا و کتاب در و ستاره + دو دل یک شود و هم که کوه اندر

۱

دشمن

۲

دندان

دندان

آرد انجور را به دو رنگی سپید سیاه می آید دست در کار باختر و جسون و زردیکان بی بصر
و در پشته ساز کجای محضر هم تو که با دشمنان نظرداری و دوستان در زندان
و کار آینه که بر سفره دشمنان هم دوست نمایند و دست آن باشد که گیر دست
در پرتیاب حالی و در ماندگی و دولت ندید خدای کس را بغلط دولت نیز با قاضی
و در کس است که بخون آلود یکبار دولت در آن است که از بیمان نیست و در
مرگ شک کنند فغانه تیر کرد و زنده با دوست که دریا کوهر اسهل گیرد و دیدن خرو
پسندیم یکبار خوشتر میمید و خراب خراج دارد و ده ویش و زکینی نمیند
و در پادشاه و اقلیمی نمیند ده و دنیاستان در آخرت ده کجا و خزان کجا ده
بنی و فرنگ می پرسی ده و ده مرد و پانچمی کند و بن سنگ بلقمه و خسته به دهن
بی تاب را با گشت باید و در پانچمی گشت از ناخن ده و دیدن چراغ ندارد و دید
ناخن از ناخن دیده و سخت را سخن سخت می شکند چنانکه با دوام را سنگ دیدی که
چند کراشت خراب و ظلمه رو بچانی یک زردیدم همه را و آزمودم همه را و در نه شنید
عزت علی دیده شنید گواه شد و در آستانه و در پنج و در آید در دست تیر و کینه
و در آمدن و شتاب رفتن دی رفت و پیری رفته و روز امر ویت و یک نرنگ بچوش
می آید و یک کرش بچونه اند بچارشن با هم رسید و یک سیاه سیاه می کند و یک از نشایه
شده و دیوارش رفته شد و دیوانه بکار خوشی بسیار و دیوانه را بوی مین است و
باش ناغم تو و دیگران خوردند دیوانه همان که بود اندر بند و دیوار خدای خشنو بنای
نگین از آن تو که قرآن خوانند و دیو خوش خلق و دیو خورده پیشانی

اگر برای گفتار است گریک می فریبد آهوا برای خور و دانش +

100

۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰

خیزش	۹۱	امثال خا
<p>الابعة خیر الرقیق فی الکلیق خیر الدقیق أو السکون خیر <small>در چهار اند + بهتر از رفیع در راو + نمان آردست یا پست +</small></p>		
<p>الغنى خیر عادة خیر الغنى القوی وشر الفقر الخسوف <small>در غنی + خیر عادت + خیر از غنی القوی و شر از فقر الخسوف</small></p>		
<p>الخیر فی ما وقع خیر فکیل به فصحت نفسی خیر کلام ما قل <small>خیر در چیست که واقع شد خیر فکیل بوی رسو شد نفس من + خیر کلام آنکه اندک +</small></p>		
<p>ودل خیر المولک هب لعقل خیر المناکح الایکار خیر المال <small>و دل + خیر از مالک هب عقل + خیر از مناکح الایکار + خیر از مال</small></p>		
<p>سکینه عین رة أو مودة یا کرم خیر المال عین ساهرة <small>سکینه عین راز + یا کرم + خیر از مال عین ساهرة</small></p>		
<p>العین نائمة خیر المال عین خسارة فی أرض خوار خیر <small>عین نائم + خیر از مال عین خسارة + فی زمین خوار + خیر</small></p>		
<p>الناس من ینفع الناس خیر للنساء سوا فرم خیر النساء <small>انسانان کسی که نفع کند مردان را + خیر از زنان سوا فرم + خیر از زنان</small></p>		
<p>الودود ذو الولود خیر اعلم بفهم سانه <small>دوستان دوستداران + خیر از آنکه بداند +</small></p>		
<p>گنجینه دوم در شمای فانی</p>		
<p>خاک از توده کلان بردار + خاک در عزیزان آسایش دیده + ششامان است خاک عمل از غیر مغز ولی به به خاک غریب را نشاید و خشت است بار + خاکش از خوشتر خالی دست رو سیاه + خاموشی زبان موسن غماز آرا دگر + دست خاموشی</p>		
گنجینه	چهارم	امثال فارسیم

۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

پاموئل

12

صلى الله عليه وسلم

1

امثال ہندو

74

مُخَالَفَةُ دَعْتِ اِنْ خَالَفَ رُبَّ مَسِيئَةٍ نَحْتِ اَهْلِيهَا رُبَّمَا
 سرگردان خواند سوی مخالف بسارگ نیز آرزوی است بها
 حَتَّى اَجَامَ بِالْعِلَلِ رُبَّمَا اَصَابَ الْاَشْيَاءَ رُسُودٌ وَاحْطَى الصِّدِّيقُ
 شد که بناسب بیمار کلاه و سبک یافت ایثارش خود را و خطا کرد بنا
 رُقُودُهُ رُبَّمَا اَدْرَكَ الظُّرُفُ الصُّوَابَ رُبَّمَا اَجَاعَ الْكَلْبُ وَفَقَّرَ
 مقفود خود را بهاست که بکوت کمان سواب بهاست که گرسنه شد سگ
 صَاهِبُهُ رُبَّمَا كَانَ الشُّكُوتُ جَوَابًا رُبَّمَا كَلَّتِ الْفَرَجُ
 مال خود را بهاست که باشد غارتی پاسخ بهاست که می آید شایسته
 وَسَطَ الشَّدَّةِ رُبَّةُ الْعِلْمِ اَعْلَى الرُّتَبِ اَلرُّشِيَّةُ تَطْفِ
 میان سخنان مرتبه علم برتر است بهاست گرین فر میکند
 الْقَضَبُ رَجَعَ خِفِّهِ خَبِيرُهُ رَجَعَ عَلَى حَافِرَتِهِ الرَّجُلُ
 شتم را باز گردید و موزة شین برگردید بر ماوه خود را مرد
 لِمَا عَمِلَ عَاقِلٌ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى السَّابِقِ الْاَوَّلِ رَحِمَ اللَّهُ
 مایه جلد داشت بخشنده باد بر نباشن نخستین رحمت خدا
 مَنْ هَدَانِي إِلَى عَيْقِي أَبِي الرِّحَى تَعْلُو النُّعَالِ رَزَقَنِي
 کسی ملاکه رهنموی کرد مرا سوی عیبای من آسیا بلند میشود بر گرافی روزی من
 نَحْتِ ظِلِّ رَحْمِي رُقُوكَ يَطْلُبُكَ فَاَسْتَرْحِ الرِّزْقُ يَطْلُبُ
 زیر سایه نيزه من است روزی تو بچوید مرا پس سایه من کن روزی من
 عَيْدًا اَكْثَرُ مَا يَطْلُبُهُ الْعَبْدُ الرِّزْقُ مَقْسُومٌ الرِّزْقُ الْجَدُّ
 بنده و بیشتر از آنچه بچوید آنرا بنده روزی تقسیم کرده شدت بر تو نیست

مخالفه دعوت اِنْ خَالَفَ رُبَّ مَسِيئَةٍ نَحْتِ اَهْلِيهَا رُبَّمَا
 سرگردان خواند سوی مخالف بسارگ نیز آرزوی است بها
 حَتَّى اَجَامَ بِالْعِلَلِ رُبَّمَا اَصَابَ الْاَشْيَاءَ رُسُودٌ وَاحْطَى الصِّدِّيقُ
 شد که بناسب بیمار کلاه و سبک یافت ایثارش خود را و خطا کرد بنا
 رُقُودُهُ رُبَّمَا اَدْرَكَ الظُّرُفُ الصُّوَابَ رُبَّمَا اَجَاعَ الْكَلْبُ وَفَقَّرَ
 مقفود خود را بهاست که بکوت کمان سواب بهاست که گرسنه شد سگ
 صَاهِبُهُ رُبَّمَا كَانَ الشُّكُوتُ جَوَابًا رُبَّمَا كَلَّتِ الْفَرَجُ
 مال خود را بهاست که باشد غارتی پاسخ بهاست که می آید شایسته
 وَسَطَ الشَّدَّةِ رُبَّةُ الْعِلْمِ اَعْلَى الرُّتَبِ اَلرُّشِيَّةُ تَطْفِ
 میان سخنان مرتبه علم برتر است بهاست گرین فر میکند
 الْقَضَبُ رَجَعَ خِفِّهِ خَبِيرُهُ رَجَعَ عَلَى حَافِرَتِهِ الرَّجُلُ
 شتم را باز گردید و موزة شین برگردید بر ماوه خود را مرد
 لِمَا عَمِلَ عَاقِلٌ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى السَّابِقِ الْاَوَّلِ رَحِمَ اللَّهُ
 مایه جلد داشت بخشنده باد بر نباشن نخستین رحمت خدا
 مَنْ هَدَانِي إِلَى عَيْقِي أَبِي الرِّحَى تَعْلُو النُّعَالِ رَزَقَنِي
 کسی ملاکه رهنموی کرد مرا سوی عیبای من آسیا بلند میشود بر گرافی روزی من
 نَحْتِ ظِلِّ رَحْمِي رُقُوكَ يَطْلُبُكَ فَاَسْتَرْحِ الرِّزْقُ يَطْلُبُ
 زیر سایه نيزه من است روزی تو بچوید مرا پس سایه من کن روزی من
 عَيْدًا اَكْثَرُ مَا يَطْلُبُهُ الْعَبْدُ الرِّزْقُ مَقْسُومٌ الرِّزْقُ الْجَدُّ
 بنده و بیشتر از آنچه بچوید آنرا بنده روزی تقسیم کرده شدت بر تو نیست

امثالہ را

سوره چشم است + ملت و ده جلد و در آن ابرون آید بجه از انکه سله نرس بهتر است از

زیچم * ریاست فراشی بسینه است + آب دهن دشمن هرست کنند

ان

را بخود بیاورد چنانکه بتوانی گموی راستی موجب رضای خداست +

راحت در پیش است + راست گوئی در رزق خود و صلح و تسبیح در رزق بگردن راوی

راہِ نرن لیکن راہِ خدا بہترین + راہِ میدانِی و فرسنگِ می پستی + رَوْ قِ خلق قبول

رشته زر که دهم افکنده دوست به میکشد چرا که خاطر خواهد اوست + رضای می

را رفت + ره‌مور عاشقان عاشق بدانند + ره‌مور صلی ملک سر و ان دانند راج

چهار کار + رندی و موشنالی و محمد سبک ولی + اسلام به بین و عالم پیرس ریت و موشنالی

په اړه پهلوی روښان بازی میلند روبرو الفند پوسین پوی لفت اچمه پوسیده ام

[illegible]

جانب	موا	است
<p> بن گذارید + روح را صحبت با جنس غایت الیم + روز شنبه بجهود از زانی + روزه نگلی سیاهت + روز سیاهی + ریش است + روز نوا و بفری تو + روز غمی که گشت میرود + روزی خود در سفره دیگر میخورد + روزی خود را یکجا خورده + روزی بقدرت کس مقرر است + روستائی را عقل از پس می آید + روستائی را حشمت خوش آمد + روستائی اگر دلی بودی چو خرمن - کوه بوعلی بودی + روستائی سیدید + روستائی عرب از نور محمد علیه السلام بودند از روستائی بولایت روغن یا لید روغن قابض است + روغن از سنگ میکشد + روغن از یک بیابان بیکس + روغن خنکی پیشکن + مطهری آموز + روزه کسی است که قدمی دارد + روی دروغ گو سیاه + روی مفلسی سیاه + روی پیام هم دلمای خسته است + ره راست بر و اگر چه دو است زن بیوه مکن اگر چه چو است + ریاضت کش بیاد می بسازد + رسمان سوزنه لیکن کجش برون زفته + ریش بر آمد با جی شده + ریش خام طمع در کون مغلس + ریش در آسیا سپید کرده + ریش خود را بدست دیگری بده + ریش بدست دیگر است + یک سحر اسبج انگشت می شمارد </p>		
<p> گنجینه سوم در امثال هندی </p>		
<p> راش تموری سانگ بهت + راجا راج او پر جاسکمی + راجا اکی که موتیو کا کال + راجا کی سونیا و پاسا پری سودا و + راجا کلاو سماوی آوی + راجا کئی رانی کماوی + راجا چوڑی نگر می جو بهادی سولی + راجا کادان پر جا کا اشنان - راجا روٹی کا اپنی نگر می کلا + راجا کا دو جا و ریکری کا تجاد و نو خراب + راست گو مفلس مجلس میں جویا </p>		
گنجینه	ح	امثال هندی

خزینہ	۱۰۱	امثال
<p> رام چھوڑی اچھو دیسا من بہاوی سولی + رانی کو رانا یا راکانی کو کانایا رانی خان کی سالی + رانی روٹھی گی اپنا سہاگ لی گی کیا کسی کا بہاگ لی گی + راٹھ کا ساٹھ + راٹھ کی چرخ کی طرح چلا ہی جاتا ہی + راٹھ کیا سکا کوٹھ کو لا ہی کہ بہانی کو + راٹھ کی گھر ماٹھی او رعاشقون کی گھر کڑا کا + راہ چوڑ گراہ چلی ٹرت دھوکا کھای + راہ کی بات ہی + راہ پڑی جانی کہ بانہ پڑی راہی راہ سو راہی راہ + راٹھ بچ بہت سچا بہت سچا چاہی بچہ + رانی سی پڑ بنانا ہی + رانی چاکر گسیا گھوڑ کھای بہت او پراجی تھوڑ + رجب ہتھیلی کی چھری + رحمان جوڑین پکی پکی لقمان کڑے پاوین کپتا + روہ بندہ خردیار خدا + زلالا مست ہوا خدا کو بھول گیا + زالی کی ناخن ہونی + زالی کالٹھہ زالی کی جو رو کو سد اطلاق + زالی جھل گئی پر بھل نہیں گیا رشتون جگر ہی اب نہیں ٹھرتی + رکہ پت رکہ پت + رکھی تو بیت نہیں تو بیت رہم کی کیم گاڑی ہن زردھی کی ناگ نہوتی تو گوہ کھاتی پرتی + رڈی نہی تو آب سی نہیں سگی باب سی + رڈی کی گالی اور بہوت کی بہتر کی چوٹ نہیں گنتی رنگ فغ ہو گیا + رنگ تو اس اور متاب ناؤن + روپ رووین بھاگ کھاون + روٹی کیون ہونیاں صورت ہی ایسی ہی + روتا جائی موی کی خیر لای + روٹی کو ٹوٹی پانچکو ہٹا خسم کو دادا + روٹی کھاتی شکر ہی نیالیم کمری + روٹی کو رووی اور چو لہی چھی سوو + روٹی پڑی منہ من ذات پڑی گوہ من + روٹی کو منابی پھٹی کو سلاپی + روو کی دان مانگتی پیل روٹی کو گنتی نماز گلی پڑی + روزی خود کی چور + روز کٹوا کھوڑا روز بانی پتا + روزا سو منہ ہو بلکہ ہتھون گھر نہیں ہوتا + رہی ہوشیک سی جاتی تو </p>		
بیت	۷۷	امثال

چھوڑی اچھو دیسا من بہاوی سولی + رانی کو رانا یا راکانی کو کانایا

چون مرغی - ره نام اسدکا + ره محمود کی اندی دی مسهو دکی ره
 چو پیرمین خواب دیکھی محل کا یہ پاست بی سیاست نہیں ہوتے +
 رہمین کی تو پتر ماین کی + یہ بچہ بچاؤ اور گولی بچاؤ دیریں پہلی ہوس
 بی + خمر پیمہ سنیر و ہم در شہای حرن زای بچہ شمل بر سیمہ بچہ شمل

کنجیہ اول در اشال غربیہ

رَأَحْمُ يَعْقُودُ أَوْ دَعُ + نَزَاعُ الْإِخْصَادِ السُّمَرُ + الرُّبُونُ

يَفْحُ بِلَا شَيْءٍ الرَّجَاجُ كَمَا هُمْ رَحْمَةُ الصَّالِحِينَ رَحْمَةً مَرَّةً

غیاثُ الدِّعْوَاتِ بِمَنْزِلَةِ الْبَرِّ يُقَدَّرُ أَكْرَامُهُ لَكَ + زَكَاةُ الْبَدَنِ الْعَقْلُ

زَلَّةُ الرَّجُلِ عَظْمٌ مُجَبَّدٌ وَزَلَّةُ اللِّسَانِ لَئِيْفٌ وَلَا تَذْرُؤُ زَلَّةٌ

العالم كبير زلّة العالم زلّة العالم زلّة العالم

عالم برکت + لعرض عالم
عالم برکت + لعرض جهان + لعرض عالم روزی
بها الطبل و نزل الجاهل مخفیة الجاهل + زلف الجاهل

وَكَانَ مِنْ شَجْوَةِ الْمُكَارِبِ زَيْنُ الرِّجَالِ

دوبود از خواهش گزایه دهنده + بزرگن مردان را

بگشایند	۳۷	امثال عینیه
---------	----	-------------

خزینہ	۱۰۰	امثال ز
بِمَوَازِينِهِ زَوَالَ الدُّوَلَةُ بِارْتِفَاعِ السَّفَلَةِ + زَوَالَ الْعُلَمَاءُ		
بہترانہ دہائی ایشان دور شدن دولت بہ بلند شدن زیردان است ادباء عالمیان		
أَهْوَنُ مِنْ مَوْتِ الْعُلَمَاءِ + زَوَايَا الدُّنْيَا مَشْهُوْنَةٌ بِالزُّرْيَا		
سبکتر است از مرگ عالمیان + گونہ ہای دنیا پرست بصیبتہا		
زَوْجٌ مِنْ عَوْدِ خَيْرٍ مِنْ قَعْرِ زَهْدٍ زَهْدُ الْعَالَمِ رَحْمَةٌ + زَهْدُ		
جفت از چوب بہتر است از شستن زہد عالم رحمت است + زہد		
الْعَاصِي فَضْلُهُ + الزَّهْدُ قَطْعُ الْعَلَادِيقِ وَهَجْرُ الْخَلَائِقِ +		
کنکار فضلہست + زہد بریدن علائق است و گوناگون مخلوقات +		
الزَّهْدُ أَقْرَبُ إِلَى التَّقْوَى + زِيَادَةُ الْمَرْءِ فِي دُنْيَاهُ نَقْصًا		
زہد نزدیکتر است سوی بہترکاری زیادتی مرد در دنیا نقصان		
وَرِيحُهُ دُونَ مَحْضِ الْخَيْرِ حَسْرَتٌ + زِيَارَةُ الْحَبِيبِ طَرِيقَةٌ		
وسوداو جز خالص بہیک زیارتکاری است زیارت معشوق تازگی		
الْحَبَّةُ + زِيَارَةُ الصُّعْفَاءِ ظَنٌّ + الرِّيَاسَةُ لِحِطَّةٍ +		
محبت است زیارت ضعیفان گمان است زیارت یک لحظہست +		
الرَّيْبُ فِي الْعَمَلِ لَا يَضِيْعُ + رَيْبٌ سَكْرَةٌ + رَيْبٌ		
روغن ریزون در سیر ہلک نمی شود + ریب سترہست نوبائیر		
الْمَرْءُ حَسَنُ الْخُلُقِ وَلَدَيْهِ رَيْبُهُ الْبَاطِلُ حَيْثُ مَرَّتْ رَيْبَةُ الظَّاهِرِ		
مرد خوب خلق است وادب زیبایش باطن بہتر است از زیبایش ظاہر		
رَيْبُ الشَّرَفِ التَّغَافُلُ + رَيْبٌ فِي عَيْنِ الْإِيْهِ وَلَدَيْهِ +		
زیبایش شرف تغافل است + زیبایش در چشم پریش فرزند او +		
بجینہ	۷۵	امثال بحرہ

عجب است از این عالمیان
 عجب است از این دنیایان
 عجب است از این زوایان
 عجب است از این ریبان
 عجب است از این سکران
 عجب است از این حیلان
 عجب است از این ظہران
 عجب است از این باطنان
 عجب است از این عینان
 عجب است از این ایہان
 عجب است از این لہزان
 عجب است از این دہان
 عجب است از این بھان
 عجب است از این مہان
 عجب است از این نہان
 عجب است از این پھان
 عجب است از این کھان
 عجب است از این گھان
 عجب است از این سھان
 عجب است از این زھان
 عجب است از این دھان
 عجب است از این بھان
 عجب است از این مھان
 عجب است از این نہان
 عجب است از این پھان
 عجب است از این کھان
 عجب است از این گھان
 عجب است از این سھان
 عجب است از این زھان
 عجب است از این دھان

گنجینه دوم در مثل های فارسی

ز اوه ظالم ستمگرینو + تیخ چون بشکت خنجر مینو + زن گناه که نفی رسد بغیر
 چه پاک + زانو ی گفتار گفتن کلون می بندد + زاهد بدربسی و میخوار بدیر + زبند
 کسی و گایتد کسی جان بابا + زاید که و گاید که در دیر سر که + زبان خلق نظاره خدا
 زبان سرخ سینه میدید + زبان زیر زبان دارد + زبان باسان سرست + زبان
 برین کجی نشسته + نغم کم + با کسی که نباشد زبانش اندر حکم + زبان خوش مار را
 از سوراخ بری آرد + زبان کوتیست به طوط که میگرددانی میگردد + زبانش از سرش بیاید
 میکند + زبانش مو بر آورد + زحل هندی از ترکی مرغ ختر سده + زخم دندان شمنو
 نیزست + که نمای چشم مردم دوست + زده را میتوان زد + زویم بر صفت زمان و
 هر چه بادا باد + ز بر سر نولادنی نرم شود + ز بر زرد لون هنرم داشت + ز بر سر زرد
 میرود + زرداوان دور و سر خرمین + ز سفید برای روز سیاه است + ز سر کلر کند
 مژولاف زند + ز صد جعبه بدیگی بر نشان + ز ماهه با تو سازد تو با زبانه با تو سازد تو
 بر و دست زمانه سفلد پروست + زمانه سازی میکند زمرگ خبر بود و مگر احوسی + زمین سخت
 آسمان دور + زمین شور سنبلی بر نیارد + در و تخم امل ضائع مگردان + زمین ترقید و سید
 نند سرخر + زمین را با آسمان میدورزد + زن از غازه سیر خور شود و مرد از غزا
 زن بد در سرای مرد کثرت میدین عالست و وز رخ او به زن بیکار غر شود و بیای
 زن جوان را تیر در پهلوشیند به که پیر + زن خود گایدن و پنبه خاییدن زن
 خود گای و منت دیگران مکش + زن و بهقان زاید یا نر اید مرا و خرم ابا یا
 زندگی را عشق است + زنده کسی است که ز می داند + زنده کسی است که نماند

تخریب

۳۰

صاف

دال

صاف

نوع

خزینہ	۱۰۵	امثال را
<p>ندارد زنده بلا بس نبود مرده بلا شد + زن راضی نشو ہر دانی گو ز برش راضی + زنگی بکشتن سفید نکرد + زن موش با زمر دزن پیش + زن و از د با ہر دو در خاک بہ + ز نیکو ہر چہ صدا گشت نیکوست + زو بختر سیدہ پالانش + زو بر گا و نالہ برگردون + زو رب گور + زو طقت کہ نشو کشتہ شود اسلام است + زہ کردن این کمان بسی دشوار است زہی در لب خوابی کہ بزیدار است + زہی تصور باطل زہی خیال محال + زیرا رت بزرگان کفارہ گناہ + زیربانی زنان از سرخرو بی مروت زیربانی مردان از سرخی رو + زیرہ بکرمان میفرستد زیر کاسہ نیم کاسہ است + زیر بار انداختن کہ تعلق دارند + زینہار از تیرین بد زنہ ارباب</p>		
گنجینہ سوم در امثال ہندی		
<p>زاهد کاکیا خدای ہمارا خدا نین + زبان کی آگی خندق نہین + زبان خندق پارت زبان شیرین ملک گیری + زبان میتر ہی ملک بانکا + زبان جنی ایک بارمان جنی بار بار زبان کی سی کمون کہ تلوون کی سی + زبان کی تلی زبان ہی + زبان ہی ہاتی چڑ باوی زبان سر کٹواوی + زخمی دشمنون مین دوم لی تو مری نہ دوم لی تو مری + زو ر بل نہ زو ر بل + زو ر کار کا سو اکی بی زو ر کا خدا حافظ + زو ر زن زمین زبان چارون قضیہ گاہ + زو ر کو زو ر کیمچا زو ریت عشق مین مین + زو ر مینداری دوب کی جڑ ہی زو ر نہ ظلم عقل کی کوتاہی + زو ر تھوڑا غصہ بہت مار کمانی کی نشانی + زو ر کی آگی ضرب نہین جلی خرمیہ چار دم ہر شعلای حروف سین مہلہ مشعل بہت گنجینہ</p>		
گنجینہ	۱۰۶	امثال ہندی

پیشہ ناول و ایشال عربیہ

سَامُ رُحْمَاكَ نَفْسِي السَّاجِدُ خِدْمَتِ الْكَلْبِ السَّامَةِ

از ده گمین که در نزدیکی آن مکان است آب و ساجور بهترست از سنگ + بسنوه آمدن

مِنْ اخْلَاقِ الْعَامَّةِ + سَبَقَ السَّيْفِ الْعَدْلُ

از خفهای عوام است + فسادگی کرد تا زدی کنج + سابق ضد شمشیر + کمو بش

سَبَّوْهُ دَكَّرَ عَمَلَهُ سَبَّكَ بِهَا عَمَّاسُهُ سَبَّكَ مِنْ بَلْفَاكَ

سابق شد و اورا کی شیراز
پیشی کرد و ترا بوی عکاشه + دشنام و ترا کسی رسانید ترا

السَّيِّئَاتِ مِنْ أَهْلِ صَيْفٍ عَنْ قَلِيلٍ يَقْتَضِ سَجَاةً تَقْسِمُ

دشمنان را + ابر عکرم از ملک دور می شود + ابرکشامند

سَمَاءُ إِذْ دَعَاكَ الشَّيْطَانُ خَسِبَ اللَّهُ وَلَمْ يُغْنِ عَنْكَ كَيْدًا وَاسِقًا +

دوست خدا هست اگر چه باشد گنگنه +

السَّيِّدُ الْكَدُّ خُ، النَّارُ سِدَّ الْحَمْرِ بَعْمُ زَيْدُ ابْنِ بَيْضُ

حاجی بایاں میگوید: دوزخ را میگویند که در آنجا

الطَّيِّفَةُ السَّاحِرَةُ مِنَ النَّجَارَةِ السَّاحِرَةُ إِذَا حَاوَزَ الْإِسْتِشْنَ شَاءَ

راز راه ملاقات از دستگاری راز و فتنه ها و زکین دور آشوب و فتنه

[illegible]

سیرت السید الفاضل سید محمد باقر + سید محمد باقر + سید محمد باقر
سیرت السید الفاضل سید محمد باقر + سید محمد باقر + سید محمد باقر

روود و ...

[illegible][illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

1

بِالْجَلَّةِ + السَّعَادَةُ إِذَا رَأَى الْأُمِّيَّاتِ + السَّعَادَةُ مِنَ الْعُظَمَاءِ
 جلد ۲ + نیکبختی : زبان تن آرزو است + نیکبخت کسی که بندگان او را

السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيقُ شَقِيقٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ السَّعِيدُ
يَكُونُ تَرْكُكُمْ مَارْخُودٌ وَبَيْنَ رِجْلَيْكُمْ مَارْخُودٌ يَكُونُ

مَنْ أَكَلَ وَرَمَعَ وَالشَّقِيُّ مَنْ مَاتَ وَوَدَعَ السَّعْيُ مَنْ وَ

الْإِنَّمَا هُمْ مِنَ السَّفَاهَةِ أَقْتُلْ مِنَ السَّيِّئَاتِ

وَمِنْ السَّحَابِ الرَّعَافُ السَّفَرُفُ وَإِنْ كَانَ حَمِيدًا السَّفَرُفُ

مِنْ السَّفَرِ + السَّفَرُ مِزَانُ السَّفَرِ + السَّفَرُ وَسِيلَةُ الطَّرِيقِ سَفِينُهُ

نُوحٌ نَظَمَ الْبَرِيَّةَ + سَفِيهَةٌ لَمْ يَجِدْ مُسَانِفَهَا + سَقَطَ الْعِشَاءُ

عَلَى شِرْحَانِ سَكَتَ الْفَأَوْ نَطَقَ خَلْفًا سُرُّ الْحُكْمِ بِهِ

اسْكُرُوا مِنْ سُكْرِ الْخَمْرِ + سُكْرُ الْأَحْيَاءِ سُبُوهُ الْخَلْقِ + سُكُوتُ

مست برکت الهمتی شراب + منے دوسان به سے مست +

اللِّسَانُ سَلَامَةٌ لِلْإِنْسَانِ + السَّكُوتُ زَيْدٌ أَوْ قَارِئٌ نَسِيكَ

ربان سلامی اسات است + خاموشی می افزاید و قار را کاردار

بکفر	حج	امثال عربی
------	----	------------

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

خزینہ	۱۰۸	امثال
لے	اَرَاهِمُوْا لَا يَنْتَسِمِعُوْا سَلَامَةً الْاِنْسَانِ فِي حِفْظِ اللِّسَانِ + ابراهيم زوج نيكلام و مامول به سلامتی انسان در نگاه سخن زبانت السَّلَامَةُ اَحَدَى الْغَيْمَتَيْنِ + السَّلَامَةُ فِي الْوَحْدَةِ وَالْاَقَامَةِ سلامتی یکی از دو غیمت است + سلامتی در یکت و آفتنا بَيْنَ اَلْثَنَيْنِ + السَّلَامَةُ يُبْنِي عَمَّ السَّلَامَةِ + سَلَامُ الصِّغَاكِ میان دو + سلام خبر نیکو از سلامتی + سلام نانو انسان الشُّكَايَةُ + السُّلْطَانُ الْعَادِلُ خَيْرٌ مِنْ مَطْرٍ قَابِلٍ + السُّلْطَانُ ظِلُّ الرَّبِّ شکایت + پادشاه منصف بهتر است از باران سال نیکو + پادشاه سایه پروردگار وَفَضْلُ الْبَرِّ + السُّلْطَانُ اَحْتِاجُ اِلَى الْعُقْلَاءِ مِنَ الْعُقْلَاءِ اِلَى و فضیلت نیکوکار + پادشاه محتاج ترست سوی عاقلان از عاقلان سوی السُّلْطَانُ سَلَّ عَلَامَةً عَنْ عَلِيٍّ + سُبُلُكَ وَلَيْسَتْ بِمُخَلَّجَةٍ + پادشاه + پیرس نشان از علی + نیزه راهت نیست بگریختن السَّمَاءُ لِلَّهِ وَالْاَرْضُ لِلرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ + سَمِعْتُ كَلِمَتَكَ يَكْلُكُ + آسمان برای خداست و زمین برای پروردگار بزرگوار + شنیدم کلمه تو را که سَمِعْتُمْ هُمْ يَتَوَقَّعُونَ اَيُّكُمْ + سَمِعُوا الرَّعْدَ فِي التَّوَاضِعِ وَهَلَاكُهُ فِي روغن تماچیننده در دستمالها + بلند می رود در فروتنی است و هلاکت او در اَعْجَبُ سَنَاءُ دُكَّاءُ لَا يَزُولُ حَرْنُ دُعَاءِ الْخَفَائِشِ سَنَةً عجب + روشنی تابان + دور نمی شود از دعای شجره + خواب الْفَرَاقُ سَنَةً وَسَنَةُ الْوَصَالِ سَنَةً + الْوَسْتُ الْمَغْلُوبُ جدائی یکسال است و سال وصال یکسال است + کسی که مغلوب کسب نماند	
لے	۱۰۹	امثال

لے

لے
 ابراهيم
 سلاحتي
 پادشاه
 شکایت
 پادشاه
 پیرس
 آسمان
 شنیدم
 روغن
 عجب
 روشنی
 جدائی
 کسب

لے

مع الوارو

شَهِدُوا عَلَى الْكَافِ سَوَاءُ قَوْلُهُ وَبَوَلُّهُ سَوَاءُ عَلَيْنَا

محمّد می کند بر سنگ ۶ برابر است سخن او و پیشاب او ۱۱ برابر است بر نا

قَائِلَةٌ وَ سَالِبَةٌ + سَوَادُ الْقُرْآنِ بَيَاضُ الْإِيمَانِ + السَّوَالُ

هر دو نسخه او در بایندگی و سیاهی و رنگ
 سعیدی ایمان است + سوال

زینت و حجاب زمرہ / بیگم فخر نیکیست از خوب فنادان +

سُوءُ التَّبَرُّكِ بِرِصْبِ التَّدْمِيرِ + سُوءُ الْخُلُقِ وَحَسَنَةُ الْإِخْلَاصِ

تدبیر بد سبب ہلاک کر دانت + بد خلقی و خست و زنی

مِنْهَا سَوْءُ الظَّرِيبَةِ الْعَسْقِي + سَوْءُ الظَّرِيبِ مِنَ الْحَزْمِ السَّوْءِ

ازبان به کلمات نشان مسوقت به کلمات از سبابت

۸. یحیٰی بن عمر بن سوار مؤمنین سیفہ ۷ سید الشہیدین

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَدَّلَ لَكُمْ سُبْحَانَكَ مِنْ سَمَاءِ الرَّحْمَةِ

بهرست از کبرور هم منقل + تیرهای تو

سَرَّمُ السَّعَادَةِ فِي قَوْسِ الْمُشْتَرَى + سَيْدُ الْقَوْمِ حَادِي

بر یلیختی در کمان مشتملات سردار عموم خادم

سیر السوائی سفر لا یتقطع + سیر اهر بجنی علی سیر بر
 شته در آتش نیست که منقطع نمی شود + سرتهای در خاک رد می شود طبیعت

الشَّيْءُ لَمْ يَضْرِبْ + السَّيْفُ وَالْحَمْرُ رَجَانًا + السَّيْفُ

ششپیر برای کسی است که زرد ~~ششپیر~~ شکر و نبات + ششپیر

گنجینه	در	۷۷	اشغال حرب
--------	----	----	-----------

مع الباء

۱۰۸

اَهْوَلُ مَا يُرَى مُسْتَقْلَمًا + اَلْشَيْءُ اِخْوَالُ الْحَيْلِ +
ترساننده تر است از چیزی که دیده شود برهنه + دشمنان خردمندیان است + حیلهاست +

گنجینه دوم در مثلهای فارسی

سابقا امروز می نوشیم فردا که دیدم سالی که نکوست از بهارش پیداست
 سال گذشت حال گذشت + سایه همارای دولت والا جویندیم به بدین
 گریه + سینه برنگ نریز چون باریان را + سیم داری میکند + سخت
 زنی سخت خوری + سخت میگردد جهان بر مردان سخت گذشت + سخن مردان جان
 دارد + سخن شنیدن بخ دولت + سخن تا پسر سدل بسته دارد + سخن راست
 از دین و آیه بشنو + سخن نیکو صیاد و دلاست + سخن راست تلخ بیاشند + سخن از
 سخن بر خیزد + سخن بسیار روانی اندکی گوئی + سخن گواه حال گوینده است
 سخن راست از دیوانه بشنو + سخن بدآواز که بند است + سخن یک است و در گریه
 از است سخن راست بشنو + سخن درین بر سال برابر نشو + سنیان از اموال بر بخیزد + بخندان
 غم سیم و زربین و نه سر بریده بانگ نکند سبزی تو ز خمر خرونی خیزد
 زانگونه که ز کار ز مس نیز آید + سر قیل را چرب باید کرد + سر که مفت بد از عسل
 سر کل میخارد + سر مار باید کوفت + سر و از راستی آزاد شود + سر و دستان یاد دهمان
 سر یکبار کسی نکشد باری باشد گردن که سرای گران فروش نخریدن است
 است قدم به چشم + سطر هاکی راست که چون کجی در سطر است سحر
 بسیار گفتن باره کند + سفله چو جاه آمد و سیم و زربین سیلی خواهد بضررت
 سترش سگ از دوکان آید گرچه خواهد برد + سگ اصحاب کفره
 چندین بی بنگان گرفت مردم ندید + سگ باش هم او خرد باشد سگ

باو بای فارسی و خط

باو بای فارسی و خط

هفت گانه بنشیند چون که ترشیدید تر باشد + سنگ حق شناسان را که قدم نماند
 سنگ حضور به از برادر دور + سنگ اندک خوش گریه در انبان صلیت + سنگ را بهیچ
 کاه به رنگ طوق کردن و انوره دولت است + سنگ زدی برادر شغال + سنگ سیر
 و قیده ترش سنگ که شد منظور بجم الدین سگاز سر و دست + سنگ کوی لیلی است +
 سنگ کزده بهمان بر آتشا باشد + سنگ نشیند بجای گیپانی سلام روستائی
 بیغرض نیست + سلسله چنان است سنگ آید و سخت آمد + سنگ بر باره
 حصاره زن + چوبه و کلاه ها رنگ آید + سنگ را سنگ می شکند + سنگ زدن
 بر چرخ از زودان غیر محمل + سنگ مفت و کلان مفت + سوال دیگر جواب دیگر
 سود سفر سلاستی + سوز از کل دور + سوز نده آتش است که برگزیده نشود
 سوز دل نوح علیه السلام را طوفان تو اندکشت + سوز باید مرد را گو سازی تنگ
 هست + سوزین عیسی با جز رسته مریم در خور نباشد + سوزن جاسوس است
 و سوزن انگیر سوزن + سیاق عطار از روزانه شمس نشین شود + سیر
 سیر غم ترس نیست + سیر خورده ام که از بوی گندش ترسم + سیر باشد اگر چه گنده است
 لیکن بجا دهنده است + سیلی نقد به از حلوای نسیم + سیاب زر را سپید رو کرد
 نسیم دیگر است و سی مرغ دیگر + سی مرغ نسیم سیاه روی آنگه سرخ و
 آهن است + سیه لی دوات سرفرا را بیکد + سیه رو زجل بیک دلوش نشود

م
ن
و
ا

گنجینه سوم در امثال هندی

سات پانچ کی لائی ایک جی کا بوجہ + سات سوچو ہی کہا کی جی ج کو چلی
 ساتاروہن + سات جن ڈوہ جی جی جی بہو بہیٹہ + ساجا جو روخسہ می کا

ہمد + ساسی کی پانڈی چوڑی مین ہوڑی ساسی کی ہوئی سب سی ہلی + ساسی
 پر کی کیا جانی انجان + سارا نور داپرو دی کوادیکہ ڈرو دی + سارا کوئی
 نزدیکی + سارا لگاؤن جس گیا کالی میگہ پانی دی + ساری مین
 ہی حلال ہی ساری رات کہانی سنی سنی پانڈی تہی یامرد + ساری پانڈی
 ایک ہی چاول ٹوٹی مین + ساری عروڑہ رکھا رکھا گولانگو + ساری
 گریان مکتین نانی سی بھولی + ساری کی سی چوڑی ایک اندھا ایک کوئی
 ساس گئی گاؤن بہو کی مین کیا گیا لگاؤن + کیا پنی نندی آپسی اندی
 سانس مین پانچی بہو کو جاہی تہو اور سراجی + ساس کی پنی سب
 ساس کی لگی بہو کی کیا پنی + ساس پٹ کا دکھ سالی آہی نہالی + ساس
 پوری جوی + سالی کے شہری اور شہری کی لہرو ہوند ہون + ساس
 آسٹ مین + ساس کو سوارا جاہی جھوٹا ہرٹو اندھکامی + ساسی بات
 کسی سب کی مین ہی آو تراری + ساسی گروکھ جیلا مری ہمارا جاہی سانس
 لکھ کو پنا کو + سانس کلا سہی بھلی مین + سانس کی سی کھی
 کی مین چھوڑ نکل تو اندھا اوگی نو کوڑی + سانس کا کاٹا سنی ہی پنی
 کا کاٹا سنی پچھو کاٹا روئی + سانس بھگتہ پنی پنی پنی مین
 کی اندھی کو ہری ہراسو جی + سانس لکھی نہ ہماوون سوکھی + سانس مین
 بہولانی دیکھ نو اس بہولا + سانس نامو مین تاتین + سانس سی سچا رہ اور
 بند سی ہست ہاٹو ہاویں مین کیس کو ہماوون گونگھ منڈاٹو سب ایک تہی کے
 مین سب پیر چوٹی پیری گین بی بی نور سب توڑی کی ہر رب نہ توڑی سب
 روٹا روٹن ہی ہریرام نہ روٹا جاہی + سانس پچھو ہمار کی دن ننگے سب

وہ بھی برابر کا لگی وہ بھی برابر سو تیا واہ مشہور سو ت چون کی بھی
 سو ت جای سو ت کا ناہرا نجا ی + سو ت بھلی سو ت ہلا برا سو ت نہ کپاس
 کو لہو لہو لہو لہو سو ت لڑکی کا منہ چو مان خوش باب خوش سو ت چھیا
 صراف سو جی نہیں غلیل کا بس سو ت چون چو رکی ایک دن ساہ کا سو ت
 کا منہ گنتا چالی سو ت نہ ایک لہنت سو ر اس جہم کی آندہ سو ت نہ
 نہ ایک لوٹا سو گنتی نہ ایک پونڈا سو سیانی ایک ت سو سنا کی نایک
 لہا کی سو مند وں ایک کپوت سو ترنگون ایک پتوت سو غلاموں گہر
 سونا سو کو وین ایک بگلا بھی ترس سو کی سا وں رو کی بہاد وں
 سو کی مانوں پانی پڑا سو گالیوں کا ایک کالا سو گاڑی نہ ایک چمکڑا سو
 سو ت نہ ایک چملا سو گز واری نہ نہ نہ پٹاری سو لی پر ہی نید آتی ہی پٹو
 پر کی روٹی کمانی مین سو نکٹو نین ایک ناگ والا نکو سو نکٹو نکٹو سو ناچا
 کسی اور مانس چانی سنی سونا و جہالتی چلی جاو سو نی کی کٹاری ہی سو کو
 پٹ نہیں مارتا سو نی کی چڑیا ہاتھ ہی اوڑھتی سو نی کی چڑیا ہاتھ لگا
 سو نی کی کٹاری منہ کی سو نی سیج سی مر کنا بیل چاہ سو نہ ہی بوا چٹائی کا
 سو ہی کی ریت نہیں مشر وے کی تھنق نہیں سو ہی سو ہی جاگین بابا سنی ملک
 سو نی کی نالی ہی سب کو نکالا ہی سو نی نہان نجاوی وہاں سو آگسیر تی ہن
 سہ بندی کی بیاد بکا آچھا برابر سہا کھی اُن سہا چھاتی پھر ہی سہا
 بہت کو تو ال بڑو کا ہی کا سیان کی برتی بہا کا نکون ہن اوڑھ ہن ساہ
 جاو ہن سیان ہی کو آگوا کھاتا ہی سیام چھوڑو چھوڑو نہ سہت دو نو مارو
 ایک ہی کھیت سیان ہی مو کی گئی ملک آڑو کوہ کئی سیار اور وکی خوشگون و

مع الحکماء والاراء

غَيْرِ الْاَقْدَمِينَ فَقَدْ اسْتَحْيَ شَجَبٌ فِي الْاَنَاءِ وَشَجَبٌ فِي الْاَرْضِ شَرُّ

تو که در خنجان ترست از فقیر چه از فرد کینه خبی را و دندت و کینه خبی در زمین + در زمین

لَا شَرَّ اَمِنْ لَا يَقْبَلُ الْاِغْتِدَارَ + شَرُّ الْاُمُورِ اَقْرَبُهَا مِنَ الشَّرِّ شَرُّ

بدان کسی است که قبول نکند غدر را + بدترین کارها نزدیکتر است از بدی بدترین

مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ + شَرُّ اِخْوَانِكَ مَنْ لَا يُعَاتِبُ + شَرُّ اَيَّامِ الدِّينِ يَوْمُ

کسی است که تکلف کرده و برای او بدترین برادران تو کسی است که عتاب نکند + بدترین روزهای دین روز عتاب

يُفْعَلُ بِجَلَدِهِ + شَرُّ اَهْلِ ذَا نَابٍ + شَرُّ الصَّيْدِ الَّذِي شَرُّ

کردندش شوهر و وای او بدترین صیادان است + بدترین منارهای دین طوطای بیشتر بدترین

الرَّعَاءِ الْحَطَّةُ + شَرُّ الْجَالِسِ قَلْعَةٌ + شَرُّ اَمَالٍ يَكُونُ وَلَا يَكُونُ

برایان کاهن خطیبت + بدترین مجلسها قلعه است + بدترین مالهاست آنچه نیست و آنچه است

شَرُّ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ + شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَبْصُرُ الظُّلُمَ مَوْجِدُ

بدترین مصیبتها نادانست + بدترین مردمان کسی است که یاری کند ظالم را و در سر او

الْمُظْلَمُ + شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَبَالِي اَنْ تَرَاهُ مُسِيئًا شَرُّ النَّاسِ

مظلوم را + بدترین مردمان کسی است که باک نیلارد از اینکه بدی از او بدی بدترین مردمان

مَنْ يَبْقِيَةُ النَّاسُ + الشَّرُّ بِالْشَّرِّ خَلِيقُ + شَرُّ الْخَمْرِ مِفْتَاحُ الشَّرِّ

کسی است که به برهیزند از آن مردمان بدی به بدی سزاوارست نوشیدن شراب کلید بدی است

الشَّرُّ اَمْلَكَ عَلَيْكَ اَمْرًا + شَرُّ لَفَةٍ تَرُكُ الْكُفَّةَ + شَرُّكَ

بدترین امری که بر تو است امری است که شرط داری نفع تو شرط دوستی گزینش تحلف است + راه تو

مَا بَلَغَكَ الْحَلَّ + شَرُّ الْاَعْمَالِ فِي تَقْصِيرِ الْاَمَالِ + شَرُّ الْمَكَانِ

بیشتر است که برساند ترا به حل بزرگی عملها در کوتاهی کردن امیدهاست بزرگی مکان

مع الحکماء والاراء
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

نخستین	۱۱۷	امثال نهمین
كَلَّمَكَ الْكَلْبُ + شَرَفَ النَّاسَ بِالْعِلْمِ وَلَا دَبَّ إِلَّا بِالنَّمْلِ وَالنَّسَبِ شَرَفَ الْكَلْبُ		
بصاحب کلمات بزرگی مردمان بعلوم و ادب + نمل با و نسب + بزرگی آفتاب		
فِي الصَّخْرِ + شَرَفَ الْغَزَالَةَ بِالْحَجَلِ + شَرَفَ الْعِلْمِ فِي الدُّوْرِ الشَّرَفُ		
در گره افتست بزرگی آفتاب به حجت + بزرگی علم در غامضات بزرگی		
بِالْهَيْمِ الْكَلْبِ لَا يَلْمِزُ الْبَالِيَةَ + الشُّرَكَائِ فِي طَبِيعَةٍ كُلِّ وَاحِدٍ		
به هیمای کلبه ای نه می تازد بپایه + شرکاء در طبیعت هر یک		
فَإِنْ غَلَبَ صَاحِبُهُ بَطْنَ وَإِنْ غَلَبَ عَلَى صَاحِبِهِ ظَهْرَ + شَرُّ مَا		
پس اگر غالب شود صاحب بر پنهان شود بری و اگر غالب شود بری بر صاحبش شود بری بر پنهان		
يُخَيِّتُكَ إِلَى حُجَّةٍ عَرَفَتْ + شَرُّ مِنَ الْمَوْتِ مَا يُشْمِي سَعَةَ الْمَوْتِ		
که بفرماندگار کند ترا بسوی حجتی که شناخته شد + بدتر است از مرگ آنچه از مرگ و شود بادی مرگ		
الشَّعْرُ عَمَلُ الْمَيِّدِ الرَّحْمَنِ + الشَّعْرُ لَا يَتَّبِعُهُ الْعَاوَنَ + الشَّعِيرُ		
شعران شاعران خداوند + شعر را پیرو نمی کند اعرابان + شعر		
لَيْ كُلِّ وَيدَمُ + شَغَلْتُ شَعَابِي جَدَّ وَايَ + الشَّغْلُ لِلْقَلْبِ لَيْسَ		
خورد و نشود و کند و نشود + باز دشت راههای من بچشم مرا + شغل برای دل نیست		
الشَّغْلُ لِلْبَدَنِ + شَفِيعُ الْقَدْبِ إِقْرَارُهُ وَتَقَابُتُهُ اعْتِدَارُهُ		
شغل برای بدن + شفیع القدر اقرار او و تقابله اعتدال او		
شَقِيقَةُ هَدَارَتْ شَمُّ قَرَّتْ + الشَّقِيقُ عَلَى سَوْءِ الظَّنِّ		
بلگه شمر + سخن شد باز و اگر گرفت + برادر بر بدگمانی		
مَوْلَعٌ + شَيْءٌ تَرْمِي مِنَ الْمَعْرِفَةِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ + شَمْرٌ فِي طَلَبِ		
مورد + چیزی که از شناختن حق بهتر است از بسیار عمل + شمرا در طلب		
کشمند	۱۱۸	امثال دهمین

گرامر تالیف شده است
 در این کتاب
 شرح و تفسیر
 کلمات و عبارات
 خود بود و در بعضی
 از کلمات و عبارات
 که در این کتاب
 آمده است
 شرح و تفسیر
 شده است

معانی
 معانی
 معانی
 معانی
 معانی

لَجَنَةٍ شَنِيشَةٍ أَعْرَضُوا عَنْهُمْ أَخْرَجَهُمْ نَسُوفُنَا أَخْرَجَهُمْ

بخت این عادت است که می شناسم آنها از آخرم • بران کرد برادر تو تا آنکه

إِذَا أَفْنَحَ رَمَدًا شَهْرَةً أَفَنَهُ وَالْجَمَلُ رَاحَةً شَهْرًا لَا حَيْدَرَهُ

چون بخت بد شد و خاک کرد شهرت آفت و گم نام شدن آسائیت • ماهی کز دست بکشد

لَا تَقْدِرُ أَيَّامُهُ شَهْرًا أَفَنَهُ رَزَقَ لَا تَقْدِرُ أَيَّامُهُ الشَّيْبُ

نهار کن روزهای آرد • ماهی کبری تو دران روزت شمار کن روزهای آرد • پیری

مِنْ اسْتِعْمَالِ الطَّيِّبِ وَهَذَا الْحَبِيبُ الشَّيْبُ تَذَكُّرُ الْمَوْتِ شَيْبَةُ

از استعمال کردن خوشبویت و جدائی محبوب • پیری تدبیر مرگ است • پیری تو

نَاعِيكَ شَيْخٌ يَعْمَلُ نَفْسَهُ بِالْبَاطِلِ الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّيِّبِ

بزرگ رساندت را پیرت که مشغول میکند از خود را باطل شیخ در گروه داند بغیبت

فِي أَمْنِهِ الشَّيْخُ عَدِيٌّ شَيْخٌ آخَرُ الشَّيْخُ طَانٌ لَا يَحْبِبُ كَرَمَهُ

در امن خود شیخ قبیله شیخ دیگر است • شیخان ویران می کنند کم خود را

شَيْنُ الْعِلْمِ الصَّلَفُ شَيْئًا مَا يَطْلُبُ الشُّوْطُ إِلَى الشُّقْرَاءِ

زشتی علم لاف زدنت • چیزی که طلب کرده می شود تا رمانه بسوی شقایق

الشَّيْءُ بِالشَّيْءِ يَدْرِكُ الشَّيْءُ إِذَا بَدَأَتْ نَبْتُ يَلْوِزُهُ الشَّيْءُ إِذَا أَحْلَاهُ عَنْ مَقْصُودِ

چیزی بچیزی دیگر می رسد چیزی وقتی ثابت شود تا با چیزی دیگر و فتنه خال شود از مقصود

لَفَا شَيْئَانِ عَجَبِيَانِ هُمَا الْبُكَدُ مِنَ شَيْءٍ يَنْصَبُ وَصَبِي يَنْشَيْخُ

لغو شود • دو چیز عجیب که آن هر دو سر تر اند از رخ • پیرست که بکشد و کوی شود و کوی است که بکشد پیر شود

کنجینه دوم در مثلها غایبی

عقل را که از خود دور
مقام را که از بسوی دور
آخرم نام که بخت از آن
چون بخت بد شد و خاک کرد
نهار کن روزهای آرد
ماهی کبری تو دران روزت
شمار کن روزهای آرد
پیری
از استعمال کردن خوشبویت
و جدائی محبوب
پیری تدبیر مرگ است
پیری تو
بزرگ رساندت را پیرت
که مشغول میکند از خود را
باطل شیخ در گروه داند
بغیبت
در امن خود شیخ قبیله
شیخ دیگر است
شیخان ویران می کنند
کم خود را
زشتی علم لاف زدنت
چیزی که طلب کرده می شود
تا رمانه بسوی شقایق
چیزی بچیزی دیگر می رسد
چیزی وقتی ثابت شود تا با
چیزی دیگر و فتنه خال شود
از مقصود
لغو شود
دو چیز عجیب که آن هر دو
سر تر اند از رخ
پیرست که بکشد و کوی
شود و کوی است که بکشد
پیر شود

شکل محل بر جا کردیم هم گشت + شامی که بلند شد تبر خورده + گفت که من هم شکر خوردم
 شاد و مایه رستن باشد با ز رستن + شاکر و ز رفته باشد می رسد شاکر
 اطف میگردانند بنده باید که خود خواند + شامان چه عجب گر بنوازد گدا را به شامان
 لم التفات بجای کند + شاید که بزمین بپزد بر آرد و بر بال غفا گردد + شنب بسیار
 بیکار + شنبه ایست تا چه زاید بنم + شنبه که طلا و س می نماید + شنبه که بدین
 زکی که جویند به شنبه ما هم می داند + شنبه که پروانه شمع خورشید نشو + شنبه که در
 آفتاب بخورد + رزق بازار آفتاب بخورد + شتر از زان است اگر قلاده در گردن نباشد
 شتر یان در و داخچه بنده گشت + شتر در خواب بیند بیدانه + شتر صالح به ازیر و طالع
 شتر بنم که دو جا گردم زنی شدنی شد و گریه خواهد شد + شراب مفت راقاسی هم
 خورد + شراب زده از شراب و است + شتر طبعه و قی بنوا لاق گشتی + شتر عثمان را با
 ست ز بر آید + شتر فنی عالم بالا معلوم شد + شتر فمیدن با گشتن بود + شکر
 در و ش صورت سوال است + شکر در ویشان نفا ز حد است + شکر خجسته که در خاتم
 شمت است + شمن که شمش دست + شمشیر یک ز این به چون کند شمشیر که چون است که
 من در شام به شمشیر دان خالی نمی باشد + شمع آفت و رومی باشد + شمع را هر چند
 برزد و شمن بر شمع + شمع بقدر علم + شمع و کی بود مانند و شمع و شمع و شمع و شمع
 چه خواهد شد + شوق بر هر حال باشد بهری و گزیرت شوقی ز شمت روی نایاب شمع
 قالین و گزیرت میان و گزیرت شمشیر بنکسسته به پیوند کردن شکل شیطان خود از گزیرت

شکل
شاد
اطف
لم التفات
بیکار
زکی
آفتاب
شتر یان
شتر بنم
خورد
ست
در و ش
شمت
من
برزد
چه خواهد
قالین

گنجینه سوم در امثال هندی

شام باشی بی بی تیری و بر کی کو پادی آب لکادی لک کی کو + شاکر که شکر موز

کو تکرار تمام کی فرد کو یک یک روئی + شان کا مارا و داروی + شامین کیا بختی -
 پڑین گی + شاہ کا مال ہو میں پڑی درنا + شاہ کی روئی + شاہجان پور بکلیز
 چہری کمائی پڑی زنت بری + شاد وار وار گواہ پار پار + شہر غری کرتی میں شہنہ
 لکاپار تر کو کہہ بری ہو کہ لڑی پکاری کہت میں پڑواری کی جوی + شیر پڑو
 سی دوری ہلی + شرع میں شرم کیا + شرم کی ہونٹ ہو کی پڑی + سکار
 کی وقت گنیا ہگاسی + شکر جو کہ شکر مل رہی ہی + شکر دی فری تو ہر کا ہی کو
 دیکھی شعلیتی میں منج نہ کہی لشکرین شیخ نہ کہی + شمع کا پشت رو برابر ہی شہو
 بودا میں ہینسایہ تماشایا شہر شور باکامی سوڈلی دی + شوق داد الہی ہی
 شہد لگا کر جاؤ + شہرین اونٹ بدنام + شیشی اور تین کانی + شیشی خوب ہے
 کہا تر اگر جلتا ہی کہا بلا سی میر شیشی تو میری پاس ہی + شیخ کیا جانی صابون کا ہانا
 شیخ کی کچھ کو بھی دغا دنی ہی - شیخ چندال نہ رہی گہی نہ رہی بال شیخ
 شیرازی عاشقو نکھی پادشاہ معشوقون کی قاضی + شبیہ بکر کو ایک
 گھاٹ پانی پلا یا ہی + شیر کی برقع میں چہچہری کمائی ہین + شیر و گامندہ
 کس فی دہو یا ہی + شیر شاہ کی داڑھی پڑی کہ سلیم شاہ کی + شیطان سی
 آباد مشہور ہی + شیطان کی کان کائی ہین + شیطان کی کان بہری +
 شبن کی تشاکی - خرمینہ شانزدہم در شہای حرف صادمہ شبن بر کفینہ

نوی
۱
کون
۱۲
مصر
۱۲
اول
۱۲
دوم

گنجینہ اول در امثال عربیہ

صاحب الخیر داخل الخیر + صاحب الفی فی شریک العلمی

صاحب نیلک داخل نیلک + صاحب خواہش نیلک ناچناشت

نوی
۱
کون
۱۲
مصر
۱۲
اول
۱۲
دوم

من البير وجميعه على السرير الضيق صبي ولما كان بنا

از پاهای می نشاند او را بر تخت - کودک کودک است اگر چه باشد پیغمبر

الصَّحِيحَةُ مُؤَيَّدَةٌ بِرُخْصَةِ الْحَكِيمِ قَلْبِ الْحَسَنِ عَصِيْفَةِ الْمُتَمَسِّكِ

حجت تائید کننده استند رستی بدن از کمی رنگست + نامه متکلم

صَدَقْتَنِي سَنَ بَكْرَةٍ ۖ صَدَقْتُكَ الرِّمَجَانَةَ ۖ الصَّدَقُ يُنْبِئُ عَمَلَهُ

اگه بایستد و در سال ماده شش را به استی مرد نجات اوست در استی خبر میدهد از تو

لَا تُوعِدْ وَالصَّدَاقَةُ تُوَدُّ الْبَلَاءُ وَتَزِيدُنِي الْعَمْرُ صَدُوقُ الْأَخْرَارِ

نه وعید صدقه دفع میکند بلا را دانه و آن میکند و عمر سینه ای از اذن

كُنُوزُ الْأَسْرَارِ، صِدِّيقُ الْوَالِدِ عَمُّ الْوَلَدِ، صَرْحُ الْحَقِّ عَنْ مُجْتَمِعِ

شرفالجنه را از است یار بود عم پرست - بودا شده از خاک خود

صَحَّحَتْ بِحُلَّةٍ تَصْفَاءُ الْمَالِي يَتَرَبَّعُ الْمَوَالِي صَلَفُهُ بِقَدْحٍ خَيْرُ

میرزا سید احمد علی خان صفائی مه لاریان خه گه ی ممکنه فدا یان به عقد کردن به نقد تمه

عَنْ بَدَارَةَ تَوَاعِدُ صَفْوُ الْعَيْشِ فِي الْقَاعَةِ **هَكَذَا** عَمْرٍو

دره ... و عده صفائی زندگانی و قناعت است نموده عمر ...

لَا تَحْمِلْ يَكْثُرُ حَسْبُكَ صَلَاحُ الْإِنْسَانِ فِي حِفْظِ اللِّسَانِ . صَلَّتْ

از آنکه پدر و مادرش را در میان خود داشت و از آنکه در میان خود داشت و از آنکه در میان خود داشت

وَالْأَسَدُ وَالْعَنْقَبُ وَالضُّلُخُ وَالضُّمُحُ وَالْحُلَّةُ وَالْقَلْبُ

سید و بنت سید

وینیبابا لودی ابلهده حاج بشیر ۶ حاج موسی و ابانی و ابان

فَالْعَمَلُ + الضَّمَّتْ حِيَا حَمْدًا + الضَّمَّتْ بِرَبِّهِ الْعَالَمِ وَسَدِّ

۲۵۰

تم

الم

مع الفلك

三

معالم

این مریضی بر سر ضیاء و بنفشه است که می تواند یک فن در ضیاء چون این است

گنجینه سوم در امثال ہندیہ

صبح کا بھولا شام گھر آوی اوسی ہولانہیں کہتی ہیں + صبح کی ہناری
 اور سترہ این گائیں پچھاری + صبح کی بوہنی اور اسد میان کی آس صبر
 و اخلاص کی ہانہ ہی + صحبت اچھی بیٹھی کہا جی ناگر پان + بری صحبت
 بیٹھنے کی گناہی ناگ + اور کان + صبح گئی سلامت آئی + صبر جہان
 بدر جہان چھوڑ پھانی جائیں کمان + صدقہ دیا رد بلا + صندل کی جابی
 منہ کو لگی + صورت + شکل چوہی سی نکل + صورت چوڑیل کے
 نام پر بونگاسا + خضر مینہ ہفتہ ہم در شلمای حرن ضاد و جہ شتمل بر کھینہ

النجيد اول و امثال عربيہ

ضاق صَدْرُ مَنْ ضَاقَ يَدُهُ + ضَاقَتِ الدُّنْيَا عَلَى الْمُبْتَاعِ عَيْنُهُ

مَنگ شد دینا بر دوشمنی کُندگانِ مَنگ

صَاوَتْ عَلَيْهِ الْأَرْضُ بِرُجْحَا ۖ الصَّحْوُ قَدْ يَجِبُ الْعِلَّةُ
ننگ شد بر زمین بفرانی خود ۱ بی قرار ۲ گاهی باید و شد علیه را ۳

فَمَنْ زَايَدًا عَمَّ مَطْلِبًا + ضِدَّ أَنْ لَا يَجْتَمِعَانِ خُزْبَ

اناليدان نرم از طليعی او + دو صد جمع فی شوند + ظا هر کرد
 احماسه که سدايس + ضرب يضرب و جحر از جحر + ضرب السيف

امثال علی

عبداللہ

معالم

۱۵۸

مع الصالحين

५०५

۵۱۸

8

三

مع الشيخ

31

•

•

ح الو او

ع

五

1

1

[illegible]

المصنف

المصنف طوّل المقال بمثل القول الكلام يدلّ طوّة

برای مصنف گوشت و رازی سخن بگویند و در رازی کلام بخوار میکند و چاربت

عند دلائل الطيبات الطيبين - الطير بالبرية طين الجواهر

بسیار گاه زبان پاکیزه برای مردمان پاکیزه اند و بزرگوارند و بزرگوارند و بزرگوارند

گنجینه دوم در شلمای فارسی

طابق همان نداشت خانه همان گذاشت طاعت دیدن نادر روی پنهان

طامع همیشه ذلیل است - طبل پنهان چه زخم طشت من از بام افشا

طبيب مهربان از دودة بیمار می افتد - طفلی و دامان مادر خوشتر است

بوده است - طفل بکتب نمیرود ولی بزندش - طفل دامن گیر من آنجاست

گربان گیر شد - طفل کدو کرم هم آب می یابد طمع آرد بر داند روی

زهره - طمع راسم بزرگتر است - طمع راسم حرفت هر سه می طوق لغت

گرفتار افتاده طوطیان در شکرستان کامرانی میکنند - طینت بمعنی سفالت است

گنجینه سوم در شلمای هندی

طالب زرکابی ضرور جکین خواهر قسی که - طبعی کی بلانده کی شتر

طوفان شیطان الله عجیبان - طوطی کی سسی انگین بهرینای طوطی

در کتب خزینه نوزدهم در شلمای حرف طای مجرب شمل گنجینه

گنجینه اول در امثال عربیه

گنجینه

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

عقل	۱۳۳	اشال
<p>عَقْلُ الْمَلِكِ عَلَى الْمَقْلُومِ + عَقْوُ الْمَلِكِ انْقَاءُ الْمَلِكِ عقل من از عالم ستمت بر مظلوم + درگزشتن پادشاهان بر مظلومین</p>		
<p>العَقْرُ الْآخَرُ الْعَقْلُ لَا يَكُونُ الرَّجَالُ بِالْحَقِّ وَالْبَهْلَاءُ بِالْجَهْلِ عقر . دیگر + عاقلان را شایسته مردان را بحق و جاهلین را شایسته</p>		
<p>الْحَقُّ بِالرَّجَالِ + عَقْلٌ بِلَا آدَبٍ كُنْجَاعٌ بِلَا سِلَاحٍ + الْعَقْلُ عَقَالُ حق را مردان - عقل بدون ادب + مانند دیرت بدون سازش عقل رس</p>		
<p>الْإِنْسَانُ + الْعَقْلُ يَصِفُ الْكِرَامَاتِ + الْعَقْلُ وَالْهَامُ لَا يَفْقَرُونَ انسانیت + عقل نیز کرامتهاست - عقل و الهام جدا نمی شوند</p>		
<p>الْعَقْلُ مَعَ الرُّؤْيَا وَالْعِظَامُ + الْعَقْلُ وَزِيرُهَا صِدْقُ الْعِشْقِ وَكَيْلُهَا عقل مغز سرها + استخوانهاست عقل وزیر است عصمت گفته عشق کیست ریاست</p>		
<p>عُقُوبَةُ الظَّالِمِ سُرْعَةُ الْمَوْتِ الْعُقُوبَةُ كُلُّ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ + عَقِبَتْ كُلَّ عذاب ستمگار شدائی مرگت + عقوبت بی فرزندی است گریزی نماند پس هر</p>		
<p>يَوْمٍ لَيْلٌ عَكَرَتْ عَلَى الْقَزَلِ بِآخِرَةِ فَارْتَدَّ عَجْدُودُهُ + عَلَقَتْ روز شب است + حاکم روز بر زمین و انجام پس گزشت و رنج پاره از نسیم است که بند کرد</p>		
<p>مَعَارِقُهَا وَصَرَ الْجَنْدَابَ + عَلَنَ لَا فَهَامَ أَشَدُّ مِنْ عِلَلِ الْأَجْسَامِ + زبای او و آواز کرد جندب + . بجا رهای فصاحت ترست از بیماریها در نهان</p>		
<p>الْعِلْمُ وَرَنَةُ الْأَنْبَاءِ + الْعِلْمُ أَفْضَلُ النَّسَبِ أَشْرَفُ اللَّفْقِ الْعِلْمُ يَجْعَلُ عالمان و اربابان پیروان هستند علم بزرگتر نسب و بزرگتر لقب است علم از جهل</p>		
<p>لِلْعَقْلِ لَا يَجْعَلُ الْعِلْمَ حَلِيَّةَ الْفَقِيرِ وَالْجَهْلُ حَلِيَّةَ الْغَنِيِّ کردن مقبول است از جهل کردن علم زیور دانا است و جهل زیور نادان است</p>		
عقل	۱۳۴	اشال

عقل از عالم ستمت بر مظلوم
 درگزشتن پادشاهان بر مظلومین
 عقر . دیگر + عاقلان را شایسته مردان را بحق و جاهلین را شایسته
 عقل بدون ادب + مانند دیرت بدون سازش عقل رس
 انسانیت + عقل نیز کرامتهاست - عقل و الهام جدا نمی شوند
 عقل مغز سرها + استخوانهاست عقل وزیر است عصمت گفته عشق کیست ریاست
 عذاب ستمگار شدائی مرگت + عقوبت بی فرزندی است گریزی نماند پس هر
 روز شب است + حاکم روز بر زمین و انجام پس گزشت و رنج پاره از نسیم است که بند کرد
 زبای او و آواز کرد جندب + . بجا رهای فصاحت ترست از بیماریها در نهان
 عالمان و اربابان پیروان هستند علم بزرگتر نسب و بزرگتر لقب است علم از جهل
 کردن مقبول است از جهل کردن علم زیور دانا است و جهل زیور نادان است

الانجم + عندنا نزلت تعرف احكامك + عنز و نليس و نليس و عا ليه عنوان
 المومنين حسن الخلق + الموقوف بعد النوق + العود احمد سعود
 يقيم اسنانك + عود يقيم + عود يعلم العجم + العيان كحلم
 الى الديان + حيب الكلام تطويله + عيب يحير عيبه + العير يضبط والمكو
 في النار + العين حق + عيب السماء بر الدبر والعطاء + عيب الهرة قصر
 الفارة + عيبه فارة + العينة كسفة الحوت عيني حمار + عيب الاسف
 موش مست + عيبه موش + سامان نك + عيبه موش + عيبه موش + عيبه موش

لبنجینه دوم در متکلمای فارسی

عارف بخود و عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است
 عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است
 عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است
 عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است
 عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است
 عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است
 عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است
 عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است + عارف که عارف است

Handwritten marginal notes in Persian script are present on all four sides of the page, providing commentary or additional text related to the main content.

انسان صراط قاف و لام سیم فون و ایا

عزیزت با چنانکه تفصیرات ما عروس کبریا رسیدند که نامه ها و سکه ها
 خود پس فرستادند چنانکه نخستین حاجت نیست به عزت هر کس به سکه ها
 به حاجت این جنگ است عشق است و ارادت به عشق است و هر ارباب گمانی که عشق
 بازی را به چگونگی یادی باید گرفت + عشق و رنگ پنهان می ماند + عشق آمدنی بود
 آنوقت عشق آنست که پیر جوان را بگریزند + عصای پیر بجای پیر + عصمت بی
 از چادری + عطای شهابی شما بخشد + عطای باید کتاب نزدیکی
 آفتاب روزه عقل چون آید بگوید که کن + عقل در زیر چتری دیگر است + علم
 و توقع قبل از وقوع باید کرد + غلبه بر و عادت نرود + علم نجوم قیافه و رنگ است +
 علم شی به ارجح شی + علم در سینه باید زد + علم غیبی است + علم مرغ و کبوتر
 علم و ادب هر که اندیشند + علم سفر کوتاه + علم به راه و بیراهه + علم برای تجربه است +
 عقاب را میخوانند که بلام کرد + عقابان عود سوز و کنده + دوزخ بنوع + عود و کبریت
 در آتش و خاکستر است + عودش یکی بهیت عیان را چربان + عیب خود را کسی نمی بیند
 عین بدین خود موسی بدین خود + عیش را در جهان نماند + داند

انجمنه سوم در امثال هندی

عاشقی / او را خالاجی کا طر + عاشقی خالاجی کا گهر نین + عاشقی اگر کجیمی
 نوکیا کما س گدو پی + عاشقی کی آبروی گالی او را مار کمانا + عاشق اندام همتا می
 عالی بهت سدا مفسس + عالم گرنانی چو لک آگ نگر می بانی + عاقلی بر زور و زجلا
 گدو پی کی کان امی پی + عطای نمان خطابی + عقل و دان کی دور بلان + عقل
 که بهینش عقل چه کم است که پیش مردان بیاید + عقل کی طوطی او را گدو پی + عقل

خزینہ	۱۳۷	امثال عین
<p>میل و پست و ہوائی و بانی بجای عادت کیونکہ بجای + عیب بھی کرتی کہ نہ عیب بھی عیب بھی کرتی کہ نہ عیب بھی عیب کے جائز ہو گئے عین و عیب کے بھی ٹکڑے + عین و عیب کے بھی ٹکڑے عین و عیب کے بھی ٹکڑے پرستہ گھینہ</p>		
<p>گنجینہ اول و امثال عربیہ</p>		
<p>مخاب شہرین شجاء یکتین عاب مخاب من عاب تاہدیت درماہ بازو روڈ کو روڈ را + تاہدیت بہرہ کسی کو نہایت نفسہ + شالہا من غالی الشاقۃ + عاب مخاب من عاب + عباد نواش + ناک کرد آنر کسی کہ ہلاک کرد ماؤتہ شاقۃ + نواش + گرو العکل خیر من عین العطل + عثک خیر من شمن غیرک + عمل بہترست از عینہ عالی از عمل + لاغوی تو بہترست از فرہ شدن خبر تو عذرک من داک علی الساعۃ + عذرکھا شہر و عذرکھا بے وفائی کرد تو کسی کہ رہنمائی کرد ترا بریدی کردن + با دواؤ کیل بہت شہرہ شہرہ + العرب انحرث بالتمی + العربان سواد وجہ البسای کیل بہت + زراغ شناسازت بہرما + زراغاسیابی روی پائے العربۃ کلھا کربۃ والفرقۃ کلھا فرقۃ العربۃ تھلب اللہۃ + عرب سفر ہمہ آن انورہست و جدائی ہمہ آن سوزشست + نازمہ کی بکشد و زرا فارکولہ + العربۃ انحرث + العربۃ من کثیر لک الحلیب + العربۃ سافرا بہت + غویب کسی است کہ بہت مراورامعشوق + غویب یثبت کل حینش غراۃ الجواد عن آراء الجواد عث جگہ بزمہ + سبباری جواد اگر اسی شہن جواد مذہبست + کینہ</p>		
بخشیدہ	۱۳۸	امثال عربیہ

مخاب شہرین شجاء یکتین عاب مخاب من عاب
 تاہدیت درماہ بازو روڈ کو روڈ را + تاہدیت بہرہ کسی کو نہایت
 نفسہ + شالہا من غالی الشاقۃ + عاب مخاب من عاب + عباد
 نواش + ناک کرد آنر کسی کہ ہلاک کرد ماؤتہ شاقۃ + نواش + گرو
 العکل خیر من عین العطل + عثک خیر من شمن غیرک +
 عمل بہترست از عینہ عالی از عمل + لاغوی تو بہترست از فرہ شدن خبر تو
 عذرک من داک علی الساعۃ + عذرکھا شہر و عذرکھا
 بے وفائی کرد تو کسی کہ رہنمائی کرد ترا بریدی کردن + با دواؤ کیل بہت شہرہ
 شہرہ + العرب انحرث بالتمی + العربان سواد وجہ البسای
 کیل بہت + زراغ شناسازت بہرما + زراغاسیابی روی پائے
 العربۃ کلھا کربۃ والفرقۃ کلھا فرقۃ العربۃ تھلب اللہۃ + عرب
 سفر ہمہ آن انورہست و جدائی ہمہ آن سوزشست + نازمہ کی بکشد و زرا
 فارکولہ + العربۃ انحرث + العربۃ من کثیر لک الحلیب + العربۃ
 سافرا بہت + غویب کسی است کہ بہت مراورامعشوق + غویب
 یثبت کل حینش غراۃ الجواد عن آراء الجواد عث
 جگہ بزمہ + سبباری جواد اگر اسی شہن جواد مذہبست + کینہ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

محاضرات

مولانا

三

دلیل

حالیہ

خزینة الم
۱۳۸
اشارة
الظلوب نظر في فلتات الأسس وصفحات الوجوه عشك من احلك
ولسا پیدایش در لغزشهای زبانه ها و گزاف های سر به راهی
بالباطل عشك من ارضاك بالباطل عصاصه الیوم
بی باقی + کینه فاعل از کسیر راضی گردان به نایق + نازکی رنگهای گردن از
دماء الخدود + غضب اخیل علی اللحم + غضب العنقا مطر الیوم
خونهای رخسار است + شمر شمر گفن شمر بر شمر شمر گفن عاشقان مانند باران است
عشك عن اخی من عیال + عیال حادین شجر جاهل + غلب
شمر گفن از غن شمر گفن دانا بهت از پیر نادان و غالب
احمر القدار + غلط العام فصیح + غل ید اوعینها واسترق
بشما یا تقدیرا + غلطی بشیر مردمان فصیح + حکم کرد و گشت بطریق بالکینه و بدیهه گشت
دقیه مغنما الغبناء غنی النفس + الغناء غذاء الروح کما کان
بر در آمدن از کینه او بی نیازی توانی نفس + سرود غذای ریخت چنانکه آید
الطعام غذاء النفس + غنی المرء فی العربیة وطن + عینة المرء وجدان
طعام غذای نفس + توانی مردود سفر و حین + غنیمت مرد بافتن
الحکمة + الغیب عند الله + الغیبة استد من الزنا + الغیث یصلح ما یجری
دانش + غیب نزدیک است که غیبت سخت تر از زناست باران نیکو کننده چیزی که
تجنیة دوم و دشمنای فارس
غریب دیده هر آن باشد بغیر خود و برادر یا برادر بود و غریب کور یا غنچه
غریب نیستیم یا مردم + غضب مردک است غلام است آنم
تجنیة
۷۹
اشارة



که در کتب قدیم و غلام جمال نازد و آقا بهر دو و غلام که از آن شود سال سید میشود
معمودا که هر که گنبد یا جرد و تخم ندارد نمی بخورند عجبی از ترش و فی و لنگست و غنی
و حبه که بکرم باشد سفره بر سر او می اندازد و عواص در وی چسبندی میدهد است
که باغورش خطه میزند و غوره مویز میشود مویز غوره نمیشود و عمل بخورد

کنجشہ نومہ در امثال ہندیہ

غرض باولی ہی غریب کو کوئی غرض نہ تھی۔ غریب کی جوردست
سہاچ، غریب کی جوردعہ خانم ناتون، عربوں فی روڑی رکھی دن
بڑی آئی، غصہ بہت زور تھوڑا مار کھانی کی نشانی، ختمہ سینہ
بنست و وفوم درمشلہای حرف فاسقتل، سہ گنجینہ

کنجیه اول در امثال عسیر

فَارَزَ مَنْ سَلِمَ عَنْ شَرِّ نَفْسِهِ ۖ فَاصْبِرْ لِي أَقْدَحَ لَكَ ۖ فَاعْتَبِرْ وَأَيُّوبُ

نجات یافت کسی کہ ربانی یافت از بدی ذات خود پس روشن کن که تا چه قدر زنی کافکبر را نام کی پس عت کی را بی

الْأَبَابِ + الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ + فِتْنِي وَلَا كَمَالِي خَيْرُ الْمَرْءِ

مصابین عقول / نشانه سخت زریست / از کشفین + جوانست و میت مالک + غزیزان

بِفَضْلِهِ أُولَىٰ مِنْ فَخْرِهِ بِأَصْلِهِ + فَدَبَّرَكَ نَدْبَهُ مِنْ طَبْعِ لَبِّهَا

بہترست از فکر انشعاب اصل خود بسوزند بیکر کن اور امانتد بیکر کسی علم علاج کردہ

حَبَّ + قَدْ لَوْ اِثْمَانَتْ مَذْكُورُ كَلِمَتٍ عَلَيْهِمْ بِمِصْرٍ + وَلَوْ

کسی که دوست داشت پس نبیره جز این نیست که تو بیدار خند هستی مستی بر لبستان بر کمانه لب می درازد

روز پنجشنبه

۱۵۰

میں

مات

حاصل

مع الذوال والرابع

جریبہ	۱۱۱	۱۱۱
-------	-----	-----

الْفَقِيرُ كَثِيرٌ وَاحِدَةٌ الْفَقِيرُ لَا يَخْتِاجُ فَكُلُّ الْمَرْءِ فِي

الْبَصْلَةِ + فَلَانِ اجْعُوعُ مِنْ كَلْبَةٍ حَوْمَلٍ + فَلَانِ فَاكْ

راحتی فلان گرسنه زنت از ماده سگ عربی + فلان ننداشت

فلان ماخذ کعبه است نزدیکت که در میوه نوار

فردی که سوده است در پاكستان + همان محمود و فاطمه از گرامی همان

وَمَا الْبَيْتُ إِلَّا حُوتٌ + فَلَانٌ يَتَجَبَّعُ عِيْدُ عَضَائِهِ + فَلَتَ فَلَانٌ
وَدُوْرُ رُفُوْدِ حَيَاتٍ + بِيَادِرَانِ + فَلَانٌ بَرَّكَزْ مِهْ بَكْتَنَ جَزَائِشِ بَرَّكَزْ مِهْ رَاهِیَ بَافَتِ عِلَاقَ

بِجُرْعَةِ الدَّقِينِ + فَلْتَكُنْ الْوَجْبَةُ + فَلَكَ عَلَى خَصْمِكَ بِالْإِحْتِمَالِ
۴ جریید زخم هم بس ای کشتی چیه فروزی بو برومن تو یوو در است

فَلْيَصْعَقُوا قَلِيلًا وَلْيَكُونُوا كَثِيرًا، فَمَا اعْتَلَّ سَيْمُ الضَّبَّاءِ

لَا حَيْثُ دَعَا الرَّبُّ إِلَى بَهْوَاجِ الْمَطْلُوبِ أَهْوَى مِنْ إِيْجَمَالِ

لَدَلِّ فِي مَحْصِلِهِ + فَوَاقِ كُلَّ ذِي عِلْمٍ عَلَيْهِ + سُبْحَانَ سُبْحَانَ سُبْحَانَ

مدرسه علم و داناست در مکتب

در این کتاب آمده است که برای مرده در رنگ کردن آفتابست در این کتاب

انفال عربیہ	۷		
-------------	---	--	--

[illegible][illegible]

والتسليم والشمس اطلع من غمامة في الخطاط في الجاهل في التار
روشنیست وافتاب روشن ترست از ان

والسفر في بيته يوقى التحكم في بطن همان زادك في
دور زخ + در خانه کس آورده بخود عالم در شکم خود زده زید و کلا و...

الكل يطلب الهالة في سعة الاخلاق كمن لا يراق في سمن
کلی بجزیر الاله در فراخی اخلاق کس که نراق در سمن

الكل يفسد عن عاقبة في كل شيء في كل قلب شغل
کلی فسد عن عاقبة در هر دشت فسد در دل کل شغل

بخینه دوم در مثل های فارسی

فارسی نگرست + قال بد بر زبان بد باشد + قال نیکو بزن به کاری +
قال چنان به خزان آمده است + قراک جوانمردان دست آویز امید است +
فتنه خفته را بکن بیدار + فتنه در خوابست بیدارش کن + قمر رخ روزی را با قمر
چه کار + فراموشی زیاران لازم افتادست دولت + فربه خواهد بود آدمی و
فربه شی دیگر و آماس خیری دیگرست + فوات کند خمار کا مشب مستی + فدا
کرده است + فرزندان که چه عیب ناکت + در چشم پدر عیب پاکست + فرزند کس
نیکند فرزندی + فرمان بردار در آینده از دست + فربه صفت باشد خوب
فرمانشغال بال شغلست + فرباه سگان کم بخند رزق کد را در فعل + و نه غایت
ماند نمایند + فعل بکرده را سزا نیست + فکر زاید و بگر و سودا عاشقی دیگرست
فکر بیهوده است + قفل را بسین که خوردن + فود در فلان بلین

فارسی نگرست
قال بد بر زبان بد باشد
قال نیکو بزن به کاری
فتنه خفته را بکن بیدار
فتمه در خوابست بیدارش کن
قمر رخ روزی را با قمر
چه کار
فراموشی زیاران لازم افتادست
دولت
فربه خواهد بود آدمی و
فربه شی دیگر و آماس خیری دیگرست
فوات کند خمار کا مشب مستی
فدا
کرده است
فرزندان که چه عیب ناکت
در چشم پدر عیب پاکست
فرزند کس
نیکند فرزندی
فرمان بردار در آینده از دست
فربه صفت باشد خوب
فرمانشغال بال شغلست
فرباه سگان کم بخند رزق کد را در فعل
و نه غایت
ماند نمایند
فعل بکرده را سزا نیست
فکر زاید و بگر و سودا
عاشقی دیگرست
فکر بیهوده است
قفل را بسین که خوردن
فود در فلان بلین

[illegible]

مع الدار مع التام مع الآراء مع الشيت والصاد والاضاد

أَمْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ تَسْقِيتَانِ قَضِيَّةٌ وَلَا أَبَاحُ لِلْكَافِرِ قِطْرٌ

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة وهدى

عَلَى قَطْرٍ إِذَا انْقَلَبَتْ نُحُورُ وَنَهْرٍ إِلَى نَهْرٍ إِذَا اجْتَمَعَتْ بَحْسُ

بهره بردار به سود بهره است و بهره بسوی بهره چون جمع سود مادر با است

الْقَوْمِ خَيْرٌ مِنْ اخْلَاقِ الْعِبَادِ ثَلَاثُ قُلُوبٍ الْأَحْمَقُ فِي

از خلقهای پیر زمان + دل دادن در

سَيَّانِهِ + قَلْبُ الْيَتِيمِ

رہبان اوست ۴۰ دل امن جز رہبان اوست ۴۰ دل امن عرش خدی

تعالى + قلب الموع من مائة الصفاء + فليتب له ظهر المحب + فله

یہ سب کچھ دیکھ کر وہ بے حد غصہ ہو گیا۔

عبدالاحد ایسارین + قلة الكلام لیستہ العیون +

١٠٠٠

فلنعمل على شاكليه فلا يستقوى الخبيث والطيب

۱۰۰

لَقَدْ أَحَدَى اللِّسَانَيْنِ، الْقُلُوبَ مَعَ الْقُلُوبِ نَتَشَاهَدُ، الْقُلُوبَ

[illegible]

مشاهد و القصر بن بنا جی * فیل عاجل خیر من کثیر اجل *

۱۰۰

فَيْدِلُ فِي الْجَبَابِ كَثِيرٌ فِي الْغَيْبِ + قَلِيلٌ الشَّارِ مُحَمَّدٌ بِالرَّيْحِ

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

نہ

جزو دوم

مثال عربیہ

مراطع

میرزا حسن خان

قصیدہ نوحہ

باب فی

است

عبدالغفور

السنه و الشهر و اليوم

عجائب

خزینه ۲۴۶
 کثیرها نوقد منها + القليل من التذبير ابقى من الكثير مع التذبير
 بیشتر از آتش فروخته کرده شود از آتش اندک از تدبیر باقی بماند از بیشتر
 القليل الذنا فع خير لكم من ال كثير الضار + القليل خير
 اندک سودمند بهتر است برای شما از بیشتر ضرر کننده * اندک دلاکت
 على الكثير القيص بالقبض القناعة الى الغناء
 بر بیشتر بپایستن مقابل پیرایست به قناعت بسوسته و الغناء
 القناعة افضل الغناء القناعة اكثر لا يعني + القناعة مال كينف
 قناعت بزرگتر تو اگر نیست به قناعت کم نیست که نماند
 القناعة من طبع الهائم قوحي والطفى + قول العطارد من
 قناعت از طبع مهاجر است و طبع کن و العطارد از
 دقائيق السكينة + القول ما قالت حدا ام + القول بحسب
 به کیسای سکینست * سخن جز نیست گفت حد ام * سخن موافق
 همة القائل يقع والسبب بحسب عصب الضارب يقطع
 همت گوینده واقع می شود و سبب موافق باز می زند * عصب
 قول الميته ميته قيد الماء اشده من قيد الحديد القيد
 سخن مردار مردارست به قید آب سخت ترست از قید آهن * قیدست
 والرقة + قيل للبغل من اوك قال الفرس خالي + قيمة المرء
 و راسه و از زانی گفته شد برای استر که گیت پدر تو گفت ای پسر من * قیمت مرد
 همة + قيمة المرء ما يحسنه
 همت است قیمت مرد چیزی است که آراسته کند او را
 انفعال عربيه ج۱۰

عطار و نام رویت
 از قلم منشی
 الارب
 سبک با انفس
 نام و قناعت
 صحابه است
 منشی الارب
 سبک مقام
 نام و نام مقام
 به کمال شاکر من بید
 که قید است از
 به ان قید کرده و
 بن معین را و نکونی
 بیکر دودی در ان
 قید پس دود شده و
 و دودی که گیت
 انچه خانه در بید
 نزد قوم خود بیک
 گفتند ان
 قلم منشی

از عطار و نام رویت
 بودی از زبانی که از ما
 معارف شد می دان
 زبیر و قلم منشی
 و از زبانی که از ما
 انعاموس

گنجینه دوم در مثلها می فارسی

قارون بزرگ شد که چهل خانه گنج داشت بنوشیروان فرزد که نام مکرگزار است +
 قاضی بنده گواه راضی + قاضی بر شوت راضی + قاضی حیت گواه شست +
 قاضی از پس اقرار نشود انکار + قاضی آربا نشیند بر نشاند دست را به محتسب
 گرمی خور و معذور دار و محبت را به قحبه چون پیر شود پیشه کند دلالی + قدر
 عافیت کسی جانند که بصیرتی گشتند + قدر و زور زگر است ناسد قدر جوهری
 قدر صیقلی باشد قدر نعمت است بعد از آن + قدم نامبارک و نسوخته +
 گر بدر یار و دبر دارد و در قرآن را از لوح زرت چهریزب + قرب سلطان آنست
 از وی تبرس + قرض که از هزار گذشت نان و گوشت باید خورد + قرض حین گوشت
 قرض شوهر نیست + قرض بغداد بدست + قرض نداری برو به پشت بخوابت قسم برای
 خور و دست + قصه کوتاه قضای نبشته نباید مترو + قضیه زمین بر سر زمین
 قطب انجانی چند + قطره قطره جمع گردد و انگلی دریا شود + قطع نظر از کشت کزکات
 دیگر حضرت تاسع و آن نیز هستند ققازون گردن کشاز گردن زد دست و سینه
 خواز از ادالی خارش کردن طفل بدینسان + قفل در آسمان قلاوه به از سنگ
 قلم رفته را چه چاره کند + قلم جو اندر دست + قلم نخت من شکسته سرت + قلم اینجارید
 مسر شکست + قند هر چه گوید دیده گوید + قیام از مزه در گزشت + قمار و راه قمار
 قناعت تو نگردد مرد را + قول مردان جهان دارد + قهر درویش بر جان درویش
 قهر درویش بآن درویش قیامت گریه دیر آید بیاید + قیمت بی حکمت نیست قیمت عفران چو پند

لوح
صاحب
سین
صادق
فان
لام
مهم
افند
و
ما

گنجینه سوم در امثال هندی

قاضی حاجی یون هندی قاضی می فارسی که می جوهری میانی قاضی می فارسی میانی

۵۹
ضمائم باب یکم
کلمه شریف
نظم غنیمت است
از این غنیمت
نظم

بخارینہ	۱۴۹	امثال ہفت
---------	-----	-----------

يُرِيهِمْ آيَاتِهِ ۖ كَالنَّشَاةِ يُخَفُّ عَنْ سَيِّئِينَ جَزَاءً ۖ كَأَن لَّهُمْ خِزْفَةً

بجزه ملک خود مانند گوسفند که می جوید از کار و بران + مانند زن کشته

مَخْدِرُ رَبِّهَا ۖ كَالْقَاضِ عَلَى الْمَاءِ ۖ كَالْكَبِشِ بِجُلِّ شَفْرِ

که می بیند و آه خود را مانند بچه کند و بر آب + مانند کیش بر می آید و کار در

وَنَزَّلْنَا دَاوُدَ كَامَهُودَ مِنْ مَّالِ إِسْرَءِيلَ كَامَهُودَ أَحَدَ

حَدِّ مَتَّعًا كَمَا لَمْ يَدْرُ فِي الْوَفَاءِ كَمَا جَاءَ فِي الْوَفَاءِ

از دو پای بختن او بدمانند تر باک گمنده در خطبیره و بود خزر پس ماده خزر شد *

كَانَ لَكَ مِنْ جَرَابِ الثُّؤْمَةِ كَانَ كَرَامًا فَصَارَ ذِرَاعًا

بویچہ کے توانا بنان آہک + بود لیکچہ پس گزید ذراع و

كانت ورسلة في صخرة كما نعالى رؤسهم الطير كأنه

سُؤَالَةُ الدَّرْسِ الثَّانِي : كَانَتْ قَاعَةً عَنِ السُّورَةِ الْكَافِرَةِ

گوئی کہ دوسری شہیندہت برالان + گوئی کہ دوسری قلمت کہ می نویسد

السَّعَادَةُ وَهُوَ عِيَانُ كَانُوا أَكَامِرَ الذَّاهِبِ كَعَمْرٍو

تکیه بر حق را و حال آنکه وی بر بنده است^۲ بودند مانند دی رونند^۳ + کلان شد عمرو

عَنِ الطُّوْقِ كَبْرِقِ الْحَلْبِ كَحَلِّ الْفَاصِلِ بَيْنَ الْعَصَاوِ

اسباط و اسبادهای بی باران در مانند در میان آمدن فاضل پیمان چوب

حاجبها **لِشَرِّ الْاِخْتِلَافِ فِي شَيْءٍ دَلِيلٌ كَذِبُهُ + كَثْرَةُ**

در چہرے نشان دروغ است	در چہرے نشان دروغ است	در چہرے نشان دروغ است	در چہرے نشان دروغ است	در چہرے نشان دروغ است
-----------------------	-----------------------	-----------------------	-----------------------	-----------------------

اسماء عربيه

[illegible]

الالباب
منه
دروغی و حق صحبت
کلی صحبت صاحب
شاید می شنوای
از آن که در میان
عالم سنگ

م	۱۵۱	اشمال کان
مطالب القرآن جَدَعَتْ اُذُنَا كَفَاكَ مِنْ عِيُوبِ		
نزد جینه شخ که بر سر داشت هر دو گوش را پس شد ترا از عیوب		
الدُّنْيَا اِنْ لَا يَبْقَى كَفَاكَ هَذَا عِلْمُكَ بِالْمَوْتِ + كَفُّ جَحْشِ		
دنیا . اینکه باقی نماند پس شد ترا از روی اندوه مسلم تو برگ + یک چیز فحش		
فِي مَن كَثُرَ عِلْمُ + كَفَّتْ اِلَى وَبَيَّةٍ + كَفَرْتَنِي هَا + الْكَفْرَانُ		
بهرست از کثرت علم + اشتنا بی کردن است سوئی بود مانند دایه کرد + کفر است		
شَدُّ مِنَ الْكُفْرِ + كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعْظَا + كَفَى بِالشَّيْبِ دَاعُ +		
بخت ترست از کفر + پس شد برگ از روی پند دهنده + پس شد پیر از روی پیکار		
كَفَى الْحَسُودَ حَسَدُهُ + كَفَى لِلْحَسُودِ حَسَدُهُ كَلَّا جَانِبِ		
پس شد حاسد از حسدش + پس شد برای حاسد عدو + هر دو جانب		
هَرَشِي لَمْ يَطْرُقْ + كَلَّا زَعَمْتَ الْعِيْرَ لَا يَقَاتِلُ + الْكَارِبُ عَلَى		
هر شی که نرسد + چرا گمان کردی گوشت را که می کشد + بگزار سگ را بر		
الْبَقْرِ + كَلَامُ الْمُلُوكِ مُلُوكُ الْكَلَامِ + كَلَامُ الْمُرْغَبِيَّانِ فَضْلُهُ		
گاو و شتر + کلام پادشاهان بادشاهان کلام است + کلام مرد بیان بزرگی است		
تَرْجَمَانُ عَقْلِهِ + كَلَامُ اللَّيْلِ بِحُكْمِهِ النَّهَارُ + كَلَامُ الْجَائِنِ		
و بیان عقل است + کلام شب نابود میکند آنرا روز + کلام نهان		
لَا يُعْتَبَرُ + كَلَامُ لَيْنٍ وَظَلَمَ بَيْنَ + كَلَامُ الْعَاقِلِ أَكْثَرُ مَالٍ وَ		
اعتبار کرده نمی شود کلام نرم و ستم میان + کلام دانا بیشتر اموال است و		
كَلَامُ الْجَاهِلِ أَكْثَرُ وَبَالٍ + كَلَامُ كَالْعَسَلِ وَفَعْلُ كَالْعَسَلِ		
کلام نادان بیشتر اذیت است + کلام مانند شکر است و فعل مانند خار در دهان است		
م	۱۵۲	اشمال عربیه

مع الطاء والفاء
 مع اللام
 مع النون
 مع الهمزة
 مع الواو
 مع الياء
 مع الميم
 مع النون
 مع الهمزة
 مع الواو
 مع الياء
 مع الميم

[illegible]

کالی بازہ نام تھا کالی بڑی سپاہی نام سردار کا مکھڑہ کی گھوڑی دوڑاتی تھیں مکھڑہ کی
 ہاتھری بازہ زمین چڑھتی مکھڑہ کا توہ کا جل سب کوئی دی چون بہانت بہانت
 کا جل نہ بار کو یاد دسا ہا مکا سا بہر کمانا عصابہر چنا ہر کا غدی ناو آج نہ دہلی کل
 دوہلی کا غدی گھوڑی دوڑاتی تھیں مکا کا کھڑی سا مکا کا کالی ہستی سچی کی تو نہ مکا کا
 کالی بادل ڈراونی دھول لہرسن ہار کالی کی اگی چراغ نہیں چلتا کالی کی سی ایک لہر جا
 کالی سکا ایک نہیں چوڑا کالی کوٹھن ہکالی ہاتھری چھی مکا لک کی کوٹھری میں جا
 اوسے ٹیکا لگی گا مکا لائے نہ پٹی ماتہ پاون ہکا لائے نہ کرچک دکھلاوی تب لالہ کے
 لالی پاوی ہکا لائے نہ کرل کی دہت ہکا ل کا مارا ہکا ل جاری ہکا م کا نہ کاج کا سیر بہ
 اناج کا کام چوڑا لونی حاضہ کام اپنا ہی کام ہی ہکا م پیار اپنی چاہ نہیں پیار ہکا م
 چوٹ کھنڈی ہسینٹ ہکا م فی ٹھی گھوڑی ہاتھری سہائی بول ہکا م کی ایک رگ سدا
 ہوتی ہی کانی کوکانا پیار ہکا م کو کون ہر ہی کانی کامیازن کانی اپنا ٹینٹ نہ ہکا
 اور دہلی ہسائی دیکھتی پیری کاناٹھ اور ہر ہر ہر کانا دوزخی کانا کو ہسائی نہیں اوکافی بن
 سہائی نہیں ہکان پڑن نہیں چلتی ہکان مین ریل ڈالی تھی مین ہکان الی علی جا
 ہکان کل کی ہکا م پر کی کوشن کانی پر کی ہنہیری ہکا م ہولی کی اوم ہکان ہی ہنہیری
 کٹر کاس ہو تو انا چلی کب موٹی کب کھڑی ہنہیری ہکسی ناو گاری پر کی کاس
 ناو پر کھڑی کی دن میں ٹھی اور کھڑی کی رات ٹھی کھڑی توبہ ہا چڑی اور کھڑی دہلی ہکا
 کٹر اسپنی ہکا ہکانا کھانا کھاسی مین ہکانا کھاسی دہلی کا نہ دہلی کا نہ ہکا
 کٹر چوک چڑھائی کالی چائی ہکا پائی تھکان کھاسی نہیں تو دہلی چاک رو جا
 کٹر ہسائی ہسائی تو دہلی ہکا ہسائی کھاسی کھاسی کھاسی کھاسی کھاسی کھاسی کھاسی
 کھاسی تر اٹھ نہیں تری سامین کھاسی ہی کھاسی کو گھاسی نہیں چھا کھاسی کی ہسائی ہکسی

کھاسی

کرمین ۱۲ ص ۱۸۴
دیرکاف خواجه
یگانه خان اداذه
سحبین زینب
کردن قهر زینب
مادر دگر گشتن
از دنیا میسر
از دنیا میسر
از دنیا میسر

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

وَالْأَنْبِيَاءُ كَذِبُوا إِلَّا كَمَا أَرَضَيْتَ وَلَا تَصِيدُ الْفِتَنَ

بسم الله الرحمن الرحيم

هَكَذَا كَيْفَ يَكُونُ سَوْدُ الْأَمْرِ كُلِّ سَبْعَةٍ

نیست زیرا که برای درو غلو به سبب ستم و ظلمت و نه هر سپید بیهوش

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَافِيَةُ بِمَا لَمْ يَحْفَنُ أَفْنِكَ بَدْوَانِكَ لَا مَر

میست لوده مگر با عافیت + بر آینه خواهرم رسانید عاقبتی از دوا فرمود برای

مَّا سَأَلَ الْمَلِكُ الْإِسْمَاعِيلَ بِالْعَدْلِ وَالْأَمْنِ لِمُلْكِهِ إِلَّا بِالرَّحْمَةِ وَالْحَقِّ

مترقبه در بستانک کربلایان * بستانک کربلایان و بستانک

الامام الميرزا محمد باقر بن موسي + لاماءك اقيت ولادراك

و بسم الله الرحمن الرحيم

انہیں + لا مال الا ما احرزہ العیاب + لا مثیل حرمین

[illegible]

نست و نند او را ز سر نیک • فلک • نیست وفا برای زن *

وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۚ لَهُ أَسْمَاءُ مَا يَدْعُونَ بِهَا الْمَلَائِكَةَ هِيَ خَلْقُ الْمَلَائِكَةِ هِيَ خَلْقُ الْمَلَائِكَةِ هِيَ خَلْقُ الْمَلَائِكَةِ

نمونه شد مرا هر که سر کرد بر سوزن کس شهید ما خبر کرده اند

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِكْرًا لِّعِبَادِنَا إِنَّهُ لَكَنُورٌ

امروز برای خود بدین بازی می گرد
فلکیت از خود کس *

لَا تُحِبُّونَ أَنْ تَتَمَنَّوْا الْأَمْوَالَ الْبَاطِلَةَ لِغِيَرِكُمْ أَتَمَنَّوْنَ أَنْ يُقْبَلَ مِنْكُمْ بَرَءُكُمْ وَأَنَّ يُنْفِقُوا عَلَيْكُمْ قُلْ هِيَ الْبَاطِلَةُ وَأَنَا نَافِقٌ

۱۰۱۰
 ۱۰۱۱

مثال	ج	ل	س
------	---	---	---

وہی کہ جس نے اسے دیکھا ہے وہی کہ جس نے اسے دیکھا ہے

فروغین	۱۴۸	امثال
لا تَجْعَلْ عَطَاكَ إِلَّا مَطْلَبًا وَلَا تَجْعَلْ الْبُخْلَ إِلَّا مَطْلَبًا		
نی برادر و دشمنهای خود را که سوارهای شاه + غرب نشود + عزیزان گرسنه + غالی نشود		
مَنْ مَلَأَ بَيْتَهُ وَعَدُوَّهُ يَفْقِدُ لَا يَذُوبُ الْعَرَفُ بَيْنَ اللَّهِ وَالنَّاسِ		
از سرشی گسترده شود دشمنی گسترده + نی برادر + نکوئی میان خدا و مردم		
لَا يَرَاكَ اللَّهُ إِلَّا مُحْسِنًا لَا يَرَاكَ مِنْ يَرَاكَ لَا يَسْمَعُ الْحَقُّ		
نی بیندازد اگر نکوئی کننده + شاهد میکند از هر کسی نوبت را + برابر نشود + پدید		
وَالطَّيِّبُ لَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ لَا يَسْتَوِي الْكَلْبُ وَالْحَمِيرُ		
و پاک + برابر نمی شود نابینا و بینا + شرم نیکند شیر از میش		
الْجَدْيُ لَا يَسْتَوِي الْعَيْنُ مِنْ تَطَرُّوْكَ السَّحَابِ مِنْ حَبْرٍ وَلَا الْأَرْضُ		
بزغال + شیر نشود چشم از رنگین و زنده ای از خمر و زمین		
مَنْ مَطَّرَ لَا يَسْتَوِي الْفَقِيرُ بِنُورٍ وَلَا يَصِلُ إِلَى الْكَلِّ إِلَّا مِنْ أَقْطَعِ		
از باران + بخت نشود فقیر بنور + نی رسیدن کل اگر کسی ببرد		
عَنِ الْكَلِّ لَا يَصْرَحُ أَرْحَامًا وَطَقَةً أَمَةً لَا يَطْعَمُ كُلُّ مَا يَسْتَمِعُ مِنْهَا		
از بخت + نمی رسد خوار را طعمه + طعم نیکند هر چه بشنود و فرمان		
لَقَصِيْرٌ مَرٌّ لَا يَجْزِيْكَ السُّوءُ عَنْ عَرَفِ السُّوءِ لَا يَعْلَمُ		
بای کوتاهتری + جز نمی شود بدت بد از بوی بدی + نی داند		
مَا فِي الْحَفِّ إِلَّا الْكَلُّ وَلَا شَكَاةُ لَا يَعْلَمُ حَرْمَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ لَا يَقْدِرُ		
بزیرا که در حفز + شکایت + نمیداند حرمتی بزرگتر از خداوند نیست		
لَا يَكُوْنُ مِنْ أَمَةٍ حَتَّى لَا يَفْقِدَ مَالَهُ فِي الْمَدِيْنَةِ لَا يَقْرَأُ الْحَقَّ		
بجز آنکه از ماد خود نازد + فتوی داده شود مال او را + حق را نمی خواند		
گنجینه	۱۴۹	امثال

لا تجعل عطاك إلا مطلبا
 لا تجعل البخل إلا مطلبا
 من ملأ بيته وعدوه يفقد
 لا يذوب العرف بين الله والناس
 لا يراك الله إلا محسنا
 لا يراك من يراك لا يسمع الحق
 والطيب لا يستوي الأعرج والبصير
 لا يستوي الكلب والحمير
 الجدب لا يستوي العين من تطروك
 السحاب من حبر ولا الأرض
 من مطر لا يستوي الفقير بنور
 لا يصل إلى الكل إلا من أقطع
 عن الكل لا يصرح أرحاما
 وطقة أمة لا يطعم كل ما يستمع
 منها
 لقصير مر لا يجزيك السوء
 عن عرف السوء لا يعلم
 ما في الحف إلا الكلب ولا شكاة
 لا يعلم حرم ربك إلا هو لا يقدر
 لا يكون من أمة حتى لا يفقد
 ماله في المدينة لا يقرأ الحق

سُبْحَانَكَ يَا كَلْبُ لَا تَقْعُزْ بِالْثَنَانِ وَلَا تَقْرَأِ الْآيَةَ الْعَلِيَّةَ

تا دوازده سالگی و بنیانهای منتهی شگای که نمیتواند از گرسنه مداب

لَا تَقْبَلُوا خِزْيًا عَلَيَّ + لَا يَكُنْ بَالُ الرَّائِدِ كُنْ لَا يَكُنْ التَّوَمُّ

پیشینگی و خرقاء بر من + دروغ نیکو می بیند از این خود نیایشه مومن

كُفَّارًا وَلَا كُفْرًا وَلَا يَكْفِفُ لَكَ نَفْسًا إِلَّا أَوْسَعَهَا وَلَا يَلْدِي

طعن کنند بزمین گفتند + تکلیف نیست: خدا افسی اگر موافق لجائیس + کزیده میشود

لَا يَنْبَغُ لَكَ مِنْ حَبْرَةٍ لَا يَطْرُقُ

موسن از یک سوراخ دوباره برآید و ترا مانند جبر و سنجی

فَمَا عَزَّانُ لَا يُولَدُ مِنَ اللَّيْلَةِ أَحْبَبُ إِلَيَّ مِنَ الصَّبَا بِمِثْلِ

دران دوامد بر ۴ نایبیت از عب عامله کر جسم روسی

الحَمْدُ عَلَى وَضْعِهِ لِلَّهِ الدُّنْيَا لِلْإِمَامِ وَلِلْآخِرَةِ لِلْإِمَامِ فِي الْمَقَامِ

گوشت بر کف دست گذاشت و گفت دنیا برای طلاق مانند مره احلام است در خواب

العَاقِلُ فِي قَلْبِهِ + إِنْ سَانَ الْعَاقِلُ وَرَاءَ قَلْبِهِ + إِنْ سَانَ السَّخِيخَ فِي دِينِهِ

دانا در دل کو ربان دانا پس من و

حسن + لسان یسیر و قلب یداج + لسان اجاهل متعاضد

چوب + بیان بیخ سینه و دل رخ سینه ران سینه

الاسان سيف فاطم لم يومن حياء والحمد لله رب العالمين

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنَّهٗ هَدَانَا ۚ لَوْلَا اَنَّهٗ هَدَانَا لَمَكُنَّا مِنَ الْخٰسِرِيْنَ

۸ یکتا رد ۸ انسان بر جان انسان

والله اعلم بصدق ما ذكره ربان بيان الله

الاصناف

پند و اندرز

خبره	۱۴۰	اشال
مع الف		
لَمَنْ ارْتَمَنَ مِنْ كَفَرِ النِّعَمِ لِقَاءُ الْوَدِيدِ بَعْدَ الْعِبَادَةِ الْحَيَاةِ		
نفس را از آن کس که کفر از نعمت الهی است و ملاقات دوست بعد از دوستی و عبادت		
لِظَمَانِ الْوَدَادِ + لَقَدْ ذَلَّ مَنْ بَاتَ عَلَيْهِ الْعَالِبُ + مَرْفُوعًا		
برای تشنه در سینه + پریشان کسی که شبانه بر روی رو به بالا + مرفوعه		
صَادَقَتْ قَيْدًا + لَقِيَتْ مِنْهَا فِي الْقُرْبَى + وَاللَّعْنَةُ عَلَى الْوَدَّعِي		
یافت + قیاس + ملاقات که بر ازین حق نزدیک + لعن بر آنی که خشنود و بی نیکی		
لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ + لِكُلِّ جَدِيدٍ لَذَّةٌ كَافَةٌ + لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ +		
برای هر اجل نوشته است + برای هر نو لذت است + برای هر بیماری دوا +		
لِكُلِّ دَاحِلٍ دَهْشَةٌ + لِكُلِّ دَهِرٍ رَجَالٌ + لِكُلِّ دُرِّ شَيْءٍ دُرٌّ كَسَا فُطْرًا		
برای هر درآینده ترس است + برای هر زمان مردمان + برای هر گهر گهر است + برای هر آفتاب		
لِكُلِّ مَعْرُوفٍ مَبْرُورٌ + لِكُلِّ صَارِمٍ نَبْوَةٌ + لِكُلِّ جَوَاهِرٍ كِبْوَةٌ + لِكُلِّ عَمَلٍ		
برای هر معروف فرواد است + برای هر صریح بران کار است + برای هر سبب بر سر آگاهی است + برای هر کاری		
رَجَالٌ + لِكُلِّ عَمَلٍ جَزَاءٌ + لِكُلِّ عَدَاوَةٍ دَوَاءٌ + لِكُلِّ عَدَاوَةٍ احْسَنُ +		
مردمان + برای هر کاری پاداش + برای هر دشمنی دوا است + مگر دشمنی عاصی		
لِكُلِّ غَدِ طَعَامٌ + لِكُلِّ عَمٍّ قَرَمٌ + لِكُلِّ وَغْوٍ مُوسَى + لِكُلِّ قَلْبٍ عَمٌّ		
برای هر غدای طعام است + برای هر عم و غمی است + برای هر غم و غم + برای هر دل غم		
كَأَنَّ لِكُلِّ دَاءٍ كَوَاءٌ + لِكُلِّ كَمَالٍ رَوَالٌ + لِكُلِّ لَيْلٍ هَازٌ + لِكُلِّ قَوْ		
چنانکه تحقیق برای هر بیماری در است + برای هر کمال روال است + برای هر شب هز است + برای هر		
مَقَالٌ + لِكُلِّ نَمْرُودٍ بَعُوضَةٌ + لِكُلِّ نَبَأٍ مَسْمُورٌ + لِكُنْ يَسْعَفِينَ كَبَّةٌ		
سخن است + برای هر نمرود بیهوش است + برای هر خبر فراموش است + لیکن در سبب کبک		
خبره	الاج	اشال

جَدُّو دَاكُلْ لِكُلِّ وَجْهَةٍ هِيَ مَوْلَانَا الْاَرْضُ مِنْ كُنْاسِ الْكِرَامِ

مقدمه: خرفه به برای یک جهت که او را در این جهت می بیند از پناه جافردن

أَصْحَابُ + الْبَاطِلِ جَوْكَ تَمْرٍ + مُصْحَلٌ + الْغُفُورُونَ + السَّائِلُونَ

صفت و برای دروغ جوئانیت پس نیست و برای دیوانگی اقسام و برای خنده

حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ مَنْ قَصِدَكَ لَمْ يَرْحَمْكَ اللَّهُ

حق و توجہ علی سرائے + محروم نہ کردہ شدہ آنکہ قصید کر شدہ اور + نحوست مذ

وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۚ لَهُ أَسْمَاءُ كُلِّ شَيْءٍ مَّا سَمَّاهُ بِهَا فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مورچه نیکی را تقویت دهید برای او پر * بفرستد

إِلَى تَمَلُّقِ الْحُرْبَاءِ ۖ لَمْ يُوَخَّرْ شَغْلُ يَوْمٍ مِّنْهَا ۖ

بسیار جالب و سودمند است. موضوع در دست کار امروزه برای فردا به روز

تَقَالَ امْرَأَةُ الْأَعْلَبِ + لَنْ تَأْخُذَ الْيَهُودَ سَفْهُوًّا

غرض شد زنی که اکثر مردان + البته خواستگارانی را که از او خواستگار شده بودند

عَلَيْهِ جَسَدِي رَحْمَةً وَرَحْمَةً لِّكَ يَا رَبِّي

لن يحصل صبراً يوجب من قبل روم و ترغيب من استعداده

از سر جلدی + برز مالک

تغسل أعضاء صبي + كونه رأس السماء مازلا + لونه

از شهید بگذرد و گفت مرا اگر بپسند آسمان زلفش دهد و اگر نپسندد

لَا تَنَامُ وَلَا تَسْأَوِ النَّاسَ هَلْ كَوْنُوا جَمِيعًا كَوْنًا سَوَاءً

و شمل یغمد + اگر جاز شوند مردم بر حق ملاکشند + کاشن بخوانند

[illegible]

لو كان المزارح حلالا لم ينجح السرايا لو كان في اليوم السابع

گر بود بخت طیبی و نژاد مگر بی اید اگر بودی که جلیقه سعادتی

۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰
-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----

عن الصَّيَادِ + لَوْ كَانَ ذِي حَيَاةٍ قُتِلَ + لَوْ كَانَ عِندَهُ كَثْرَةُ لَبْطَفٍ
 از صیاد + اگر بوی جاندار بود + اگر بوی نزد او خزانة البریه بود
 مَا عَدَاهُ + لَوْ كَانَ لِقَابُ غُرُورٍ لَمْ يَكُنِ الْقَلْبُ مَخْرُوبًا + لَوْ كَانَ
 غیر خود را + اگر باشد زبانت + بخت نباشد دل + ممکن بود اگر بود
 مِنَ الظُّمِّ لَكَوْنَا ضَاوُ + لَوْ كَانَ لَوْنُ مِنَ الدَّوَابِّ لَكَوْنَا حَمِيرًا + لَوْ كُنْهِي
 از بوی بگشاید + اگر بوی از چار بایان بر آید بوی از آن اگر بود
 يَدِي مَا صَحِيحَتِي + لَوْ كَانَتِ الْأَعْيَارُ أَبْطَلَتْ الْحِكْمَةُ + لَوْ كَانَتِ الْقُلُوبُ
 دست من زیاده بودی + اگر بوی اعتبار را نمر آید بطل شدش + اگر بوی بر سر
 جَلَّتْ قُدْرَتُهُ + لَوْ كَانَتْ حَقٌّ لِحُجَّتِ الدُّنْيَا + لَوْ كَانَتْ تَمُّ + لَوْ كَانَتِ الْأَوَامِرُ
 بزرگ است مرتبه او + اگر بودی ایمان بر آید بر آید + اگر بوی حرام آید + اگر بوی
 لِهَيْلِكَ الْأَنَامُ + لَوْ لَا مَقَارَنَةُ الْقَمَرِ لَشَتَّى الْكَسْفُ + لَوْ كَانَ يَضِيغُ
 از هیلت پر و خلق + اگر بوی از بوی ماه آید + اگر بوی ضلوع کرد
 الْفُقَيَّانِ الدَّامَةُ تَجَرَّبُهَا بِمَجْدِ الْأَيْلِ فِي الرَّمَّةِ + لَوْ كُنْ مِنْ دَبَّ
 جواهران خون + اگر بوی از بوی آید + اگر بوی از بوی آید
 لَكُمُ الْعَفْوُ + لَوْ كُنْتُمْ الْفَلَاحُ فَعَلَّامُ حَاجِدٍ فِي الْأَيْدِ مَا قَدَّمَ لَكُمُ
 بر آید شانه نشدی + اگر بوی از بوی آید + اگر بوی از بوی آید
 فِي الْمَنَارِلِ عَلَى الْأَكْمَامِ + لَوْ يَبْقَى الْحَيَاةُ يُرْجَى الْمَلَاقَةُ + لَوْ بَرَى لَهْمُ
 در منزله بر آید + اگر بوی از بوی آید + اگر بوی از بوی آید
 الْأَجَلُ وَمُرُورُهُ يَقْصُرُ الْأَمَلُ + وَعُرُورُهُ + لَكُمُ الْغَنَى كُلُّهَا + لَوْ كَانَتِ
 اجل را گذشتنی از گناه کند امید + از بوی از بوی آید + اگر بوی از بوی آید

[illegible][illegible]

کلامی که در این کتاب است
 در این کتاب است
 در این کتاب است
 در این کتاب است

اشغال	مهم	مهم
لیس لفظ مثل طی	لیس محسوب البکان عین	لیس
نیست شکار	نیست برای دیگران	نیست
سلطان العلم زوال	لیس الحسود راحه	لیس
برای پادشاه	نیست برای همه	نیست
الاماسع	لیس بحب دای	لیس
مگر آنچه	نیست برای بزرگوار	نیست
لیس من یحلبه بصاحب	لیس من عاده الکرم سرعه	لیس
نیست هر که	نیست از خوی	نیست
الانتقام	لیس من العدل لمرءه العدل	لیس
انتقام کردن	نیست از انصاف	نیست
من الجهل	لیس قحل الحج	لیس
از جهالت	نیست جای سنگ	نیست
کشتی الا فلاک	اللیل اخی و النهار اخی	لیس
مانند خیزنده	شب پنهان	نیست
حجب	لین الکلام قید القلوب	حجب
پوشش	نیست برای	نیست

گنجینه دو صد و شصت و هفت فارسی
 لا تق انفسه باشد کسی لذت نیست از کون با بر سید لغت
 لغت هیچ لفظ را می بین و در معنی بین لفظ لفظ است
 لغت

کلامی که در این کتاب است
 در این کتاب است
 در این کتاب است
 در این کتاب است

۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۷۶	اشمال	۱۷۷
مَا يَأْتِيهِمْ مِنْهُمْ مِنْ مَاءٍ حَافٍ أَنْفٍ + مَا تَرَى الرَّاحَتِي يَدِي مُقْبِرٍ	نست در خانه و منزه اشرف و مرد از مرگ بخت خود و بختی آسایش ادرست قبضه	۱۷۸
مَا تَدْنِي صِفَاتِهِ + مَا تَوَلَّدَ الْأَسْبَابُ إِلَّا بِمَسْرُوقِ الْأَسْبَابِ +	نست در صفات او و صفای او و نیست پیدایش اسباب مگر بفرایم کردن اسباب	۱۷۹
مَا جَدَّ عَصِيرُ أَنْفٍ + مَا حَكَّ ظَهْرِي مِنْ ظَهْرِي + مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا	برید و نشد کوتاهی بینی او و نشود پشت مرا مانند خن و پیداکرد خدا خلق را	۱۸۰
أَكْرَمَ عَلَى مِنَ الْعَقْلِ + مَا دَارَتْ لَهَا كَلْهَوْلُ الْهَلَالِ + مَا دَحَلَ نَحْتِ	بزرگتر بروی عقل و نگردید باله و گرد و داخل نشد نحت	۱۸۱
السَّيْفِ الْأَصْلَحُ الْجَنَّةِ + مَا ذَاقَ عَيْتَكَ وَلَا بَيْتَكَ + مَا رَيْتَ لَخْطَاوِ	نست مگر صاحب کینه و نچشید چو پیش را و نه لغد را حاجت نهد	۱۸۲
أَكْرَمَ عَلَى مِنَ الْعَقْلِ + مَا عَزَمَ مِنْ دَلِّ حَيْرَانٍ + مَا عَقَبَ الْعِيُونَ إِلَّا التَّيَامُ	نست مگر صاحب کینه و نچشید چو پیش را و نه لغد را حاجت نهد	۱۸۳
مَا عَلَكَ فَهُوَ سَمَاءُكَ + مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَدُ الْمُبِينُ +	نست بر من آسمان است و نیست بر رسول مگر سائین اشکارا	۱۸۴
مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ + مَا عِنْدَهُ خَيْرٌ وَصِيرٌ + مَا كَسَفَ حَوْتَ	نست بر من سبیل از رست و نیست نزدش نیکی و ندرنی از کس پاره کرد و نی	۱۸۵
السَّمَاءِ إِلَّا مَسْلَمَ الْبَدَاءِ + مَا لَا يَدْرَكَ كَلَّ لَا يَنْزِلُ كَلَّ + مَا لَمْ يَطْلُ نَازِلُ	آسمان مگر ننگ بایان و آنچه در یافت نشود و مبدو گذاشته نشود بایان و مال مسایه و نوز	۱۸۶
مَا لَظْفَرِي سَوِي الْعَرَبِيَّ نَيْسٍ + مَا لِلثَّرَابِ وَرَبِّ الْأَكْرَابِ + مَا لَمْ	نست برای من سلاخ مسافر و نوسی و نیست بر کلمات گذر و نگر و در و نگر و مال	۱۸۷
خزود و از دهم	اشمال	۱۸۸

خوبی	۱۷۸	اشغال
وَالسَّيِّئُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ ۖ وَاللَّهُ مَالِكُ السَّعَةِ		
در پیران زیبایش زندگی نیست * مال و پیران قوت نیست * نیست مراد		
وَلَا مَعْنَى ۖ مَالَهُ هَارِبٌ وَلَا قَارِبٌ ۖ مَالَهُ رَاغِبٌ وَلَا نَاجِبٌ ۖ		
و نه جزئی اندک نیست مراد اگر زنده و نزدیک شوند * نیست مراد راه دور و شتر و نه گویند *		
مَالَهُ سَارِحٌ وَلَا رَاحٌ ۖ مَالَهُ سَبْدٌ وَلَا كَبْدٌ ۖ مَالَهُ ضِدٌّ		
نیست مراد راجزه و نه بوی * نیست مراد ارمی و نه صوت * نیست مراد لغت		
وَلَا يَفِئْسُ ۖ مَالَهُ خَافٌ وَلَا رَافٌ ۖ مَالَهُ حَائِلٌ وَلَا آئِلٌ ۖ		
و نه چرنا * نیست مراد خایم و نه کوشش کند * نیست مراد راه دور و شتر و نه گویند *		
مَالَهُ أَلٌ وَغُلٌّ ۖ مَالَهُ دَقَّةٌ ۖ مَالِي ذَنْبٌ إِلَّا ذَنْبُ صَحْرٍ ۖ		
نیست مراد ناله کردن * نیست مراد رنگ * نیست بر ای کمانی مگر گناه * صحر *		
مَا مِمَّا لَرَجُلٍ يَدْعُهُ الْأَكْبَرُ ۖ يُخَيِّدُ الْغَفِيرَ غَيْرَ الرِّجَالِ ۖ		
نیست از مکر مردیک بوی شکست * نیست * شکا و ناپیر و زی * در مرد * مکر کرده شود		
مَعْدُورٌ ۖ وَالْمَأْمُولُ حَيْرٌ مِنَ الْمَأْكُولِ ۖ مَا لَدِمَ مَنْ سَكَّتْ ۖ		
معدورست * امید داشته شد بهرست از خورد و شده * شرمند و شده مکر غاشوش باز		
مَا وَزَنَ فِي مِيزَانِ الْفَلَاحِ إِلَّا الرِّيحُ ۖ مَا هَلَكَ أَمْرٌ عَرَفْدُهُ		
بخیله نشد در ترازوی آستان مگر باد * هلاک نشد مردیک شایسته * شد		
مَا يَصْنَعُ حَجْرَةٌ ۖ مَا يَجْعَلُ قَدْكَ إِلَىٰ أَدِيمِكَ ۖ مَا يَعْرِفُ هَرَامٌ		
آب نیده سنگ و فکدام چیز که از پوشت غار و سوی است بوی * نمی شناسد مگر را		
مَنْ يَرَىٰ ۖ مَا يَعْرِفُ كَيْفَ مِنَ اللَّهِ ۖ مَا يَعْقِلُ إِلَّا الْعَاقِلُونَ ۖ مَا يَقَعُّ		
از موشش نمی شناسد حق از باطل * نمیدانند آنرا مگر عاقلان * خنیده نشود		
خوبی	۱۷۹	اشغال

وَالسَّيِّئُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ ۖ وَاللَّهُ مَالِكُ السَّعَةِ
وَلَا مَعْنَى ۖ مَالَهُ هَارِبٌ وَلَا قَارِبٌ ۖ مَالَهُ رَاغِبٌ وَلَا نَاجِبٌ ۖ
و نه جزئی اندک نیست مراد اگر زنده و نزدیک شوند * نیست مراد راه دور و شتر و نه گویند *
مَالَهُ سَارِحٌ وَلَا رَاحٌ ۖ مَالَهُ سَبْدٌ وَلَا كَبْدٌ ۖ مَالَهُ ضِدٌّ
نیست مراد راجزه و نه بوی * نیست مراد ارمی و نه صوت * نیست مراد لغت
وَلَا يَفِئْسُ ۖ مَالَهُ خَافٌ وَلَا رَافٌ ۖ مَالَهُ حَائِلٌ وَلَا آئِلٌ ۖ
و نه چرنا * نیست مراد خایم و نه کوشش کند * نیست مراد راه دور و شتر و نه گویند *
مَالَهُ أَلٌ وَغُلٌّ ۖ مَالَهُ دَقَّةٌ ۖ مَالِي ذَنْبٌ إِلَّا ذَنْبُ صَحْرٍ ۖ
نیست مراد ناله کردن * نیست مراد رنگ * نیست بر ای کمانی مگر گناه * صحر *
مَا مِمَّا لَرَجُلٍ يَدْعُهُ الْأَكْبَرُ ۖ يُخَيِّدُ الْغَفِيرَ غَيْرَ الرِّجَالِ ۖ
نیست از مکر مردیک بوی شکست * نیست * شکا و ناپیر و زی * در مرد * مکر کرده شود
مَعْدُورٌ ۖ وَالْمَأْمُولُ حَيْرٌ مِنَ الْمَأْكُولِ ۖ مَا لَدِمَ مَنْ سَكَّتْ ۖ
معدورست * امید داشته شد بهرست از خورد و شده * شرمند و شده مکر غاشوش باز
مَا وَزَنَ فِي مِيزَانِ الْفَلَاحِ إِلَّا الرِّيحُ ۖ مَا هَلَكَ أَمْرٌ عَرَفْدُهُ
بخیله نشد در ترازوی آستان مگر باد * هلاک نشد مردیک شایسته * شد
مَا يَصْنَعُ حَجْرَةٌ ۖ مَا يَجْعَلُ قَدْكَ إِلَىٰ أَدِيمِكَ ۖ مَا يَعْرِفُ هَرَامٌ
آب نیده سنگ و فکدام چیز که از پوشت غار و سوی است بوی * نمی شناسد مگر را
مَنْ يَرَىٰ ۖ مَا يَعْرِفُ كَيْفَ مِنَ اللَّهِ ۖ مَا يَعْقِلُ إِلَّا الْعَاقِلُونَ ۖ مَا يَقَعُّ
از موشش نمی شناسد حق از باطل * نمیدانند آنرا مگر عاقلان * خنیده نشود

وَالسَّيِّئُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ ۖ وَاللَّهُ مَالِكُ السَّعَةِ
وَلَا مَعْنَى ۖ مَالَهُ هَارِبٌ وَلَا قَارِبٌ ۖ مَالَهُ رَاغِبٌ وَلَا نَاجِبٌ ۖ
و نه جزئی اندک نیست مراد اگر زنده و نزدیک شوند * نیست مراد راه دور و شتر و نه گویند *
مَالَهُ سَارِحٌ وَلَا رَاحٌ ۖ مَالَهُ سَبْدٌ وَلَا كَبْدٌ ۖ مَالَهُ ضِدٌّ
نیست مراد راجزه و نه بوی * نیست مراد ارمی و نه صوت * نیست مراد لغت
وَلَا يَفِئْسُ ۖ مَالَهُ خَافٌ وَلَا رَافٌ ۖ مَالَهُ حَائِلٌ وَلَا آئِلٌ ۖ
و نه چرنا * نیست مراد خایم و نه کوشش کند * نیست مراد راه دور و شتر و نه گویند *
مَالَهُ أَلٌ وَغُلٌّ ۖ مَالَهُ دَقَّةٌ ۖ مَالِي ذَنْبٌ إِلَّا ذَنْبُ صَحْرٍ ۖ
نیست مراد ناله کردن * نیست مراد رنگ * نیست بر ای کمانی مگر گناه * صحر *
مَا مِمَّا لَرَجُلٍ يَدْعُهُ الْأَكْبَرُ ۖ يُخَيِّدُ الْغَفِيرَ غَيْرَ الرِّجَالِ ۖ
نیست از مکر مردیک بوی شکست * نیست * شکا و ناپیر و زی * در مرد * مکر کرده شود
مَعْدُورٌ ۖ وَالْمَأْمُولُ حَيْرٌ مِنَ الْمَأْكُولِ ۖ مَا لَدِمَ مَنْ سَكَّتْ ۖ
معدورست * امید داشته شد بهرست از خورد و شده * شرمند و شده مکر غاشوش باز
مَا وَزَنَ فِي مِيزَانِ الْفَلَاحِ إِلَّا الرِّيحُ ۖ مَا هَلَكَ أَمْرٌ عَرَفْدُهُ
بخیله نشد در ترازوی آستان مگر باد * هلاک نشد مردیک شایسته * شد
مَا يَصْنَعُ حَجْرَةٌ ۖ مَا يَجْعَلُ قَدْكَ إِلَىٰ أَدِيمِكَ ۖ مَا يَعْرِفُ هَرَامٌ
آب نیده سنگ و فکدام چیز که از پوشت غار و سوی است بوی * نمی شناسد مگر را
مَنْ يَرَىٰ ۖ مَا يَعْرِفُ كَيْفَ مِنَ اللَّهِ ۖ مَا يَعْقِلُ إِلَّا الْعَاقِلُونَ ۖ مَا يَقَعُّ
از موشش نمی شناسد حق از باطل * نمیدانند آنرا مگر عاقلان * خنیده نشود

بِالشَّكْلِ + مَا يَوْمَ حِلْمَةٍ لَيْسَ + مَتَى كَانَ حُكْمُ اللَّهِ فِي كَرْبِ الْخَلِّ +

بیشتر از روزی که در وقت باشد علم خدا در گرفتن شیخ زمانه
مَثَلُ اسْتِعَانٍ بِدَقِّهِ + مَثَلُ الْبَرْغَوْتِ دِمَاعُهُ دَمُهُ + مَثَلُ

بار برداشتن بر بخت از شیخ خود مانند یک دماغش خون او + مانند
النَّعَامَةِ لَا طَبْرَ وَلَا بَهْلَ + مَثَلُ مَا كَانَ ذَلِكَ الْوَقْتُ + الْمَثَلُ

شتر مرغ نه پهلوی و نه شتر + مانند آنچه بود آن وقت + مثل
فِي الْكَلَامِ كَالسَّكْبَاكِ فِي الْإِدَامِ + أَجْزَأُ قَطْرَةَ الْحَقِيقَةِ +

در کلام مانند سبک در زبان خوش + مجاز پل بزرگ حقیقت است +
الْحَاجِزَةُ قَبْلَ الْمَسَاجِرِ + الْجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ + مَجْلِسُ الْكِرَامِ حُصُونُ

از جنگ باز داشتن پیش از ممانعت و ایستادن بامانست است مجلس بزرگان
الْكَلَامِ + مَجْلِسُ الْعِلْمِ رَوْضَةُ الْحَبَّةِ + الْحَبُّ بِحُبِّ الْحَبَّةِ +

کلام است + مجلس علم باغ بهشت است + دوست زنده میکند دوستی
الْحَبُّ مَحَبٌّ فِي حُكْمِ الْمَحْبُوبِ + الْمَحَبَّةُ لَا تَزِيدُ بِالْوَفَاءِ

دوست محبت در حکم معشوق + دوستی افزون نشود بسبب وفا
وَلَا تَنْقُصُ بِالْجَفَاءِ + الْمَحَبَّةُ مُوَافَقَةُ الْمَحْبُوبِ فِي مَحْبُوبِهِ وَمَكْرُوهِهِ +

و کم نشود بسبب ستم دوستی موافقت معشوق است در مرضی او و نامرضی او
مَحَبَّةٌ مِنْ مِثْلِهَا + مُحَسِّنَةٌ فِيهِ + مُحَالِفَةُ الْمُلُوكِ عَادَةُ الْعَالِمِ

محبت از مانند خود زن کوئی گشته است + مخالفت پادشاهان ننگ است در دنیا
نَارُ فِي الْأَجْلِ + مَخْرَقٌ لِيَسْبَاقَ + الْمَدَارَاتُ مَخْرَجُ الْحَيَّةِ

آتش است در آخرت + مرد میزد و آتش بجست کند نرمی کردن بیرون می زد مار را

دوستان را با یکدیگر میزدند و آتش بجست کند نرمی کردن بیرون می زد مار را

Handwritten marginal notes in Persian script, including commentary and additional definitions, written in various directions around the main text.

من حرمها + المذبح الذی یحرم + مذابذ یبین بین ذلک لای هوکلا
 از سوره اعراف + ستودان گفتار زیست + مذیب اندر بیان آن نه سبقتی کرد
 ولا الی هوکلا المرء علی دین حلیله + المرء عاقل بحاله + المرء
 و نه سوی این گروه مرد بر دین دوست خود + مرد نیک است بحال خود + مرد
 فی طی لسانه لانی طیلسانه + المرء کثیر باحیه + المرء لایزال
 در پیچیدگی زبان خود + مرد باور خود + مرد بسلطنت برادر خود + مرد نبوشه
 عدا و الما جهل + المرء مع من احب + المرء مع رجله + المرء
 دشمن است پیچیده نادان شود + با کسی که دوست داشت + با پای خوبت + مرد
 یخفی تحت لسانه + المرء محبوع لذی طی لسان + المرء یفسر
 پوشیده است زیر زبان خود + مرد پوشیده است نزدیک پیچیدگی زبان + مرد تفسیر
 علی نفسه + المرء یطیر همسینه و الطیر یطیر بحاجیه + المرء
 بر ذات خود + مرد پرواز میکند به سمت خود و بر سر + پرواز میکند به دور از خود + مرد
 یعرف عند المعامله + مرعی ولا کسعدان + المرء اول
 شناسد در پیش نزدیک معامله + هرگاه و نه مانند سعدان بد خوش بین او است
 فرم و احره نرح + المرء یورث الطعائن + المرء احره نرح
 شادمانی است و آخرش از او خوش طبعی پیدا میکند کینه با را + خوش طبعی که در می
 المهابه + المستشار مؤمن + المستلیم احره من المستلیم
 بیست است + مستشار مؤمن + مستلیم احره من المستلیم
 المستلیم شریک القائل + المستلیم مرأة المستلیم + مستأهدة الاجراء
 شونده شریک گویند + مستلیم ازین مسلمات + دین نیکوکاران

نویسنده	۱۸۰	امثال
من حرمها + المذبح الذی یحرم + مذابذ یبین بین ذلک لای هوکلا		
از سوره اعراف + ستودان گفتار زیست + مذیب اندر بیان آن نه سبقتی کرد		
ولا الی هوکلا المرء علی دین حلیله + المرء عاقل بحاله + المرء		
و نه سوی این گروه مرد بر دین دوست خود + مرد نیک است بحال خود + مرد		
فی طی لسانه لانی طیلسانه + المرء کثیر باحیه + المرء لایزال		
در پیچیدگی زبان خود + مرد باور خود + مرد بسلطنت برادر خود + مرد نبوشه		
عدا و الما جهل + المرء مع من احب + المرء مع رجله + المرء		
دشمن است پیچیده نادان شود + با کسی که دوست داشت + با پای خوبت + مرد		
یخفی تحت لسانه + المرء محبوع لذی طی لسان + المرء یفسر		
پوشیده است زیر زبان خود + مرد پوشیده است نزدیک پیچیدگی زبان + مرد تفسیر		
علی نفسه + المرء یطیر همسینه و الطیر یطیر بحاجیه + المرء		
بر ذات خود + مرد پرواز میکند به سمت خود و بر سر + پرواز میکند به دور از خود + مرد		
یعرف عند المعامله + مرعی ولا کسعدان + المرء اول		
شناسد در پیش نزدیک معامله + هرگاه و نه مانند سعدان بد خوش بین او است		
فرم و احره نرح + المرء یورث الطعائن + المرء احره نرح		
شادمانی است و آخرش از او خوش طبعی پیدا میکند کینه با را + خوش طبعی که در می		
المهابه + المستشار مؤمن + المستلیم احره من المستلیم		
بیست است + مستشار مؤمن + مستلیم احره من المستلیم		
المستلیم شریک القائل + المستلیم مرأة المستلیم + مستأهدة الاجراء		
شونده شریک گویند + مستلیم ازین مسلمات + دین نیکوکاران		
نویسنده	۱۸۱	امثال

تجربینه	۱۸۱	اشال میم
بین الخبی و الاستتار المشا هده مینا الجاهدة		میان آشکارا و پوشیده است + مشا به
المشورة حص من الندامة و ام من الملامة مصحبه		مشوره پناه است از شرمندگی و بی نیت است از ملامت + مصحبت
الاسرار ركب البحر مصائب الفوم عند قوم فراعنه		برهان سوار شدن بر دست + مصیبت های گروه نزدیک گروهی فراعنه است
يضر الطحال مايقع الكبد مضل المرء بين فكيه		گزینیکند نیز آنچه نفع میکند بگذا + بای گزایی مرد میان بر دو فک است
مضى مامضه مطل القتي ظلمه مطل كغاس الكف معاورة		گذشت آنچه گذشت + رنگ کردن تو اگر تیرست + رنگ کردن و اندخاب است + معاورة
الوطن يعقر الفطن معاينة الاخوان خير من فقد هم		وطن حسنی میکند زیرا + خشم کردن برادران بهتر است از گم کردن آنان +
مع الحوا طرئ سهم صائب مع الحاجة تلفي الحاجة العرفه		با خاک آلودگان تیرست بجا بنبیطه + دشمنی می یابی مطلب + شناسایی
تفهم ولو بالكل العقور العنه في بطن الشاعر المعثره		سویند اگر چه بشد یک گزند + منته در شعر جماعت +
بهي ولا يبي المفلس في امان الله المقابله خير من القدر		بهی و لا بیی مفلس در زینباری عزت + در بر و بهتر است از زینبار
مقابله من لا تقاومه حرب مقتل الرجل بين فكيه		مقابله من لا تقاومه حرب + مقتل الرجل بین فکیه +
نهیینه	۱۲	اشال عریه

[illegible]

قرینه	۱۸۲	امثال
<p>المکتوب نصف الملاقات + المکتار مهذبا + المکتار محاسبا</p> <p>نوشته نیم ملاقات است بسیار سخن گوید و در سخن بسیار سخن گوید</p> <p>لکيل + ملازمة الملوك حسن السلوك + ملك غشوم</p> <p>دشمن + ملازمت پادشاهان نیک روش است + پادشاه عالم</p> <p>خير من فتنه تدوم + الملك لمن غلب + الملك عظيم</p> <p>بهتر است از فتنه که همیشه ماند + ملک برای کسی است که غلبه ملک نازدینه</p> <p>الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم + الملك والدين</p> <p>ملک باقی بماند با کفر و باقی نماند با ستم + ملک و دین</p> <p>تو امان المصحح ملعون من ابتلى ببلتين فقد اختار</p> <p>و تو جزا داند از آزمایش کننده ملعون است و هر که گزینا کند بدو بلا پس تحقیق انصاف کرد</p> <p>اهو نهما + من اكل على زاد غيره طالع جوعه + من احترم</p> <p>یکدیگر دورا + کسی که اعتماد کرد بر توشه غیر خود در اندیشه گرسنگی او بد کسی که دلیر است</p> <p>على سلطان قتل + من احب شيئا فله ذكره + من احب قوه خبير</p> <p>بر پادشاه خود گفته شود کسی که دوست دارد چیزی را پس بگوید که او را بد کسی که دوست دارد چیزی را پس بگوید</p> <p>معهم + لمن اخطات فراسته ابطات فريسة + من اخر</p> <p>با ایشان + کسی که خطا کند از آنی او درنگ کند شمار او + کسی که تاخیر کند</p> <p>اليوم طاب ممامه + من اخذ مال الناس لا بد ان يوحدا</p> <p>خواب را خوش بود و خوابیدن را کسی که گرفت مال مردمان آنها را ست از یکدیگر گرفته</p> <p>ماله + من ادرء الفكر في العواقب امن من سنهام النار</p> <p>مال او + هر که زود کرد فکر را در انجام کارها بی بیم شد از تیرهای نیرنگ</p>		
تفسیر	۱۸۳	امثال

نوشته نیم ملاقات است بسیار سخن گوید و در سخن بسیار سخن گوید

دشمن + ملازمت پادشاهان نیک روش است + پادشاه عالم

بهتر است از فتنه که همیشه ماند + ملک برای کسی است که غلبه ملک نازدینه

ملک باقی بماند با کفر و باقی نماند با ستم + ملک و دین

و تو جزا داند از آزمایش کننده ملعون است و هر که گزینا کند بدو بلا پس تحقیق انصاف کرد

یکدیگر دورا + کسی که اعتماد کرد بر توشه غیر خود در اندیشه گرسنگی او بد کسی که دلیر است

بر پادشاه خود گفته شود کسی که دوست دارد چیزی را پس بگوید که او را بد کسی که دوست دارد چیزی را پس بگوید

با ایشان + کسی که خطا کند از آنی او درنگ کند شمار او + کسی که تاخیر کند

خواب را خوش بود و خوابیدن را کسی که گرفت مال مردمان آنها را ست از یکدیگر گرفته

مال او + هر که زود کرد فکر را در انجام کارها بی بیم شد از تیرهای نیرنگ

خوشه	۱۸۳	امثال
<p>مَنْ أَدْرَكَ اللَّيْلَ يَوْشَكَ أَنْ يُفَكَّهُ + مَنْ أَدْرَكَ شَيْءَ ظَهْرِ يَوْمٍ يَفْضَحْهُ کسیکه پیشه کرد گرفتن روزه نیک است که بشاوه و ایامی که کسیکه همیشه کرد جستن چیزی پرورش یابد مَنْ أَرْمَلَ كَرِيماً يُرْتَعَى فِي رِيَاضِ الرِّضْوَانِ كَرِيماً + مَنْ اسْتَخَفَّ أَحْوَانَهُ کسیکه کوچ کرد و حال نکند و دست چو در باغهای بهشت ماند آید + هر که سب کرد و برادران خَذَلَ + مَنْ أَسَاءَ آدَبَهُ ضَلَمَ نَسَبَهُ + مَنْ اسْتَرَادَّ عَلَى الْأَكْلِ وَالشَّرِبِ رسوا کرد + هر که بی کرد آداب و عادات نسبت + هر که از دنی کرد بر خوردن و نوشیدن لَمْ يَسْمَعْ إِلَّا بِاللُّغَابِ + مَنْ اسْتَعْصَبَ وَلَمْ يَغْضَبْ فَهُوَ جَاهِلٌ بِمِائِةِ اسْتِغْنَاءِ برای سیر نشو و گیر خاک + کسیکه خشم خود استند و خشم نکرد پس از دست بردارند الذَّيْبُ لِلْعَمِّ فَقَدْ ظَلَمَ + مَنْ أَسْرَعَ فِي الْجَوَابِ بَطَأَ فِي الصَّوَابِ + مَنْ أَسْرَعَ از گاو برای گوشتند پس متعجب هم کرد + هر که شتابی کرد در جواب دین کرد و صواب + هر که باشد أَبَاهُ فَمَا ظَلَمَ + مَنْ أَصْلَحَ فَاسْنَدَهُ أَرْعَمَ حَاسِدُهُ + مَنْ أَطْلَعَ عَلَى جَارِهِ پدر خود را پس هم کرد بر که اصلش کرد و ناسخود را چون که است حاسد و راند کسیکه آگاه شد بر بسیار أَهْتَكْتَ حِجْبَ اسْتَارِهِ + مَنْ أَطْلَعَ غَضَبَهُ أَضَاعَ لَدَيْهِ + مَنْ أُعْطِيَ دریده شد حجابهای پرده های + هر که فرمان بردار کرد خشم خود و اضائع کرد و عجب را که داد و شد تَمَّا أُعْطِيَ تَمَرًا + مَنْ أَعْجَبَ بِعَمَلِهِ حِطَّ أَجْرُهُ + مَنْ اِعْتَدَلَ شَيْئًا حَرَصَ فرمار داد و شد بار را + هر که خفت آمد بعون خود بطل شد مرد او + هر که خود چیزی از چیز عَلَيْهِ + مَنْ أَعْجَبَتْ أَرَاؤُهُ غَلَبَتْهُ أَعْدَاؤُهُ + مَنْ اِعْتَرَلَ نَجًّا + مَنْ اِعْتَصَمَ بر او + هر که شکفت آورد و در فکر غالتش داور دشمنهای او + هر که کیو شد نجات یابد هر که ننگ بِاللَّهِ فَقَدْ نَجَّى + مَنْ أَعْمَلَ اخْتِيَادَهُ بَلَغَ مُرَادَهُ + مَنْ اِعْمَلَ عَلَى شَرِّهِ بخدایا پس چنین نجات یابد هر که کرد کار توانائی خود را رسید مقصود او + هر که اعتقاد کرد بر بزرگی</p>		
تجمل	۱۲	امثال

توبه ۲۰	۱۸۵	امثال سیم
مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ + مَنْ تَهَاقَوْنَ بِالْشَّرِّ وَقَعَ فِي الضَّرِّ + مَنْ ثَبَّتَ جُودَهُ		
هر که در حق خدا بانه کند و از خدا بگریزد و بدی بپندارد و از گزند کسی که ثابت بخوابد		
ثَبَّتَ جُودَهُ + مَنْ جَالَ نَالَ + مَنْ جَاوَدَ الْكِرَامَ أَمِنَ مِنْ الْأَعْلَامِ		
ثابت شد بستی او + هر که جولانی کرد رسید + هر که همسایگی کرد در میان بی همش از دشمنان		
مَنْ جَاعَ انْقَمَ + مَنْ جَادَ بِمَالِهِ جَلَّ + مَنْ جَادَ بَعِضِهِ ذَلَّ + مَنْ جَادَ سَادَ		
هر که گرسنه شد امان نی شد + هر که سخاوت کرد با مال بزرگ شد + هر که سخاوت کرد با بری خوار شد + هر که سخاوت کرد		
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْنَالِهَا + مَنْ جَدَّ وَجَدَ + مَنْ جَوَّبَ		
هر که آمد بیک نیکی پس او ده نهمای است + هر که کوشش کرد یافت + هر که آرزو بود		
الْجَوَّابُ حَلَّتْ بِالنَّدَامَةِ + مَنْ جَبَرَ الْبَسْرَ + مَنْ جَهَلَ زَمَانَهُ		
مجبور را فردا ندوبی مفرستد + هر که دلیری کرد تو گماید + هر که نادانست زمانه خود را		
عَدَا الْحَوْلَ زَمَانَهُ + مَنْ حَسَنَ صَفَاؤُهُ وَجِبَّ اضْطِفَاؤُهُ +		
در گذشت گشای زمانه او را + هر که خوب شد صفائی او ضرور شد بر گرد وی او +		
مَنْ حَسَنَتْ خِصَالَهُ طَابَ وَصَالُهُ + مَنْ حَسَنَ اسْلَامَ الْمَرْءِ تَوَكَّلْ		
هر که خوب شد خصلتهای او پاکیزه شد وصال او + از خوبی اسلام مرستی از او		
مَا لَا يَعْزِيهِ + مَنْ حَفَرَ لِلْأَخِيَةِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ + مَنْ حَفَرَ مَعَاوَةَ		
چیزی را که از او نکند + هر که بکند بجای برای برادر خود بپوشش بپاورد + هر که بکند معانی را		
وَقَعَ فِيهَا + مَنْ حَفَّنَا أَوْ رَفَّنَا فَلْيَقْصِدْ + مَنْ حَلَمَ سَادَ مِنْ خَافَ		
بپاوردن + هر که خندت کرد ما را یا صل کرد ما را پس بگریزد + هر که باری کرد و خندت کرد بر ما		
صَوْتُكَ تَقَى مَوْتُكَ + مَنْ خَافَ وَجْهَ الصَّبَاحِ ذُبِحَ + مَنْ خَدِمَ حَقَّ		
آواز ترا از نو کرد و مرگ ترا + هر که ترسید روی صبح را بپشت کرد و مرا + هر که بپشت کرد		
توبه ۲۱	۱۸۶	امثال چهارم

توبه ۲۰
مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ
مَنْ تَهَاقَوْنَ بِالْشَّرِّ وَقَعَ فِي الضَّرِّ
مَنْ ثَبَّتَ جُودَهُ
مَنْ جَالَ نَالَ
مَنْ جَاوَدَ الْكِرَامَ أَمِنَ مِنْ الْأَعْلَامِ
مَنْ جَاعَ انْقَمَ
مَنْ جَادَ بِمَالِهِ جَلَّ
مَنْ جَادَ بَعِضِهِ ذَلَّ
مَنْ جَادَ سَادَ
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْنَالِهَا
مَنْ جَدَّ وَجَدَ
مَنْ جَوَّبَ
الْجَوَّابُ حَلَّتْ بِالنَّدَامَةِ
مَنْ جَبَرَ الْبَسْرَ
مَنْ جَهَلَ زَمَانَهُ
عَدَا الْحَوْلَ زَمَانَهُ
مَنْ حَسَنَ صَفَاؤُهُ وَجِبَّ اضْطِفَاؤُهُ
مَنْ حَسَنَتْ خِصَالَهُ طَابَ وَصَالُهُ
مَنْ حَسَنَ اسْلَامَ الْمَرْءِ تَوَكَّلْ
مَا لَا يَعْزِيهِ
مَنْ حَفَرَ لِلْأَخِيَةِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ
مَنْ حَفَرَ مَعَاوَةَ
وَقَعَ فِيهَا
مَنْ حَفَّنَا أَوْ رَفَّنَا فَلْيَقْصِدْ
مَنْ حَلَمَ سَادَ مِنْ خَافَ
صَوْتُكَ تَقَى مَوْتُكَ
مَنْ خَافَ وَجْهَ الصَّبَاحِ ذُبِحَ
مَنْ خَدِمَ حَقَّ

خوبی	۱۸۶	اشغال
<p>مَنْ خَشِيَ الذَّنْبَ أَعَدَّ كَلْبًا + مَنْ خَصِمَ الْقَاضِيَ إِلَى مَنْ يَسْتَكِينُ +</p> <p>هر که ترسید از گزند میاگرد یک سگ + هر که خصم کرد او را نهی بسوی که را کس ظهور کند +</p> <p>مَنْ دَامَ كَسَلُهُ خَابَ مَلِكُهُ + مَنْ دَخَلَ ظِلَّاهُ حَرًّا + مَنْ رَضِيَ نَفْسَهُ</p> <p>هر که همیشه شد کسل ای او نامید شد امیر او + هر که در آمد به خفا رخ رفت زبان به هر که خوش کرد او +</p> <p>بِالْإِسَاءَةِ شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ بِالرَّدَاءَةِ + مَنْ رَضِيَ بِقَضَاءِ اللَّهِ لَمْ يَخْطِئْ</p> <p>بهر گناه گواهند بر ذات خود بهلاکت + هر که راضی شد بحکم خدا غلط نگردد +</p> <p>لَمَّا دَلَّ مِنْ رَبِّي فِي رَجَائِهَا لَهُمْ عَظَمَ فِي عِيُونِ الْأَعْيُنِ رُكْبَ</p> <p>کس + هر که بلا رفت در مرتبه است همنا بزرگ شد در چشمهای آنها هر که سوار شد</p> <p>جِدَّةً غَلَبَ ضِدَّهُ + مَنْ رَكِبَ الْعَجَلَ أَدْرَكَ الزَّلَلَ + مَنْ زَادَ</p> <p>بر کوشش خود غلب شد ضد خود را + هر که سوار شد بر شتابی از بیعت لغو شد بهر که افزود</p> <p>حَبْرَهُ بَادَ حَبْرُهُ + مَنْ لَبَّى الْأَبْرَارَ فِي صَوْنِ الْأَشْكَارِ + مَنْ سَأَلَ سَلَامَةً</p> <p>خبر او هلاک شد غمی او + مرشد نیکوکاران در نگاهداشتن راز است + هر که سأل سلامتی</p> <p>مَنْ سَلَّمَ عَرْمَهُ رَجَعَ إِلَيْهِ سَهْمُهُ + مَنْ سَأَلَ خَلْقَهُ ضَاقَ زَرْفُهُ + مَنْ</p> <p>هر که بشد عزم او بازگشت سوی او برش + هر که بشد خلق او تنگ شد روزی او + هر که</p> <p>أَخْلَقَ طَابَ وَاقُهُ + مَنْ سَخِيَ بِرَأْسِهِ فَقَدْ رَجَعَ مِنْ سَعَادَةٍ جَدَّاهُ</p> <p>خلقهای او خوب شد بدائی او شد + هر که جگر زد بر سر خود پیش تنگ شد از بختی بخت</p> <p>وَقُوفُكَ عِنْدَ حَدِّكَ + مَنْ سَعَادَةُ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ خَصْمَ حَاقِلِهِ</p> <p>ایستادن تو نزد مرتبه خود + از نیگبختی مرست بودن دشمن او دانا +</p> <p>مَنْ سَقَى مَكْرَهُ بَارِئُهُ + مَنْ سَكَبَ سَلَمٌ وَمَنْ سَلَّمَ تَجَلَّاهُ + مَنْ سَأَلَ</p> <p>هر که آب داد حیل خود را هلاک شد حامی او + هر که خاموش نه سالم شد و هر که سالم شد بانی یافت + هر که پرسید</p>		
نهی	۱۸۷	اشغال

هر که ترسید از گزند میاگرد یک سگ + هر که خصم کرد او را نهی بسوی که را کس ظهور کند +
 هر که همیشه شد کسل ای او نامید شد امیر او + هر که در آمد به خفا رخ رفت زبان به هر که خوش کرد او +
 هر گناه گواهند بر ذات خود بهلاکت + هر که راضی شد بحکم خدا غلط نگردد +
 کس + هر که بلا رفت در مرتبه است همنا بزرگ شد در چشمهای آنها هر که سوار شد
 بر کوشش خود غلب شد ضد خود را + هر که سوار شد بر شتابی از بیعت لغو شد بهر که افزود
 خبر او هلاک شد غمی او + مرشد نیکوکاران در نگاهداشتن راز است + هر که سأل سلامتی
 هر که بشد عزم او بازگشت سوی او برش + هر که بشد خلق او تنگ شد روزی او + هر که
 خلقهای او خوب شد بدائی او شد + هر که جگر زد بر سر خود پیش تنگ شد از بختی بخت
 ایستادن تو نزد مرتبه خود + از نیگبختی مرست بودن دشمن او دانا +
 هر که آب داد حیل خود را هلاک شد حامی او + هر که خاموش نه سالم شد و هر که سالم شد بانی یافت + هر که پرسید

سَيْفُ الْعَدَاوَةِ عَمْدٌ فِيهِ رَأْسُهُ مِنْ سِلَاحِ الْجَدِّ أَمِنْ الْعِتَارِ مَنْ شَاوَهُ

شمشیر دشمنی را نیم کرد و آن سر خود هر گرفت در زمین بخار در خون شد و لغزش هر گرفت
هَلِ الصُّبْحَةُ أَمِنْ مِنَ الْفُصْحَةِ مِنْ شَرِّ مَا طَرَحَكَ أَهْلُكَ

ز صبحان صبح بی بیم شد از رسوائی + از بدی چیز که انداخته اهل است +
مَنْ مَاتَ لَمْ يَلِكْ لَمْ يَكْتَسَمْ مِنْ طَلَبِ الْحَاجَةِ مَنْ صَدَّقَ تَوْسِعُهُ

هر که رشت او مال را شرم زد است از طلب کردن جت + هر که راست شد نشان او
طَالَ تَبَسُّمُهُ مَنْ صَدَّقَ فِي مَقَالِهِ زَادَ فِي حِمَالِهِ مَنْ صَبَفَ

دراز شد تبسم او + هر که راست شد در سخن خود فروز شد در خوبی خود + تصنیف کرد
فَدَا شَهْدَتُ + مَنْ ضَحَكَ ضَحَكَ + مَنْ ضَعُفَتْ رَأْوُهُ قَوِيَتْ

بجای نشانه تر شد + هر که خندید خنده کرد و بگری + هر که ضعیف شد قوی او قوی شد
عَدَاوَةٌ + مَنْ طَابَ صُلْحُهُ زَكِيَ فِرْعَانُهُ مَنْ طَالَ تَعَدُّدُهُ كَثُرَ كَمَادُهُ

دشمنان او + هر که پاکیزه شد مرغ او پاک شد شاخ او + هر که دراز شد در گشتن او از بسیار شد
مَنْ طَلَبَ جَلَبَ + مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ وَجَدَ + مَنْ طَلَبَ شَيْئًا لَمْ يَجِدْ

هر که طلب کرد جلب شد + هر که طلب کرد چیزی را و کوشش کرد یافت + هر که طلب کرد چیزی را یافت و را
مَنْ طَلَبَ مَا لَا يَكُونُ طَالَ تَعَبُهُ + مَنْ عَتَبَ عَلَى الدَّهْرِ طَالَ عَتَبُهُ

هر که طلب کرد چیزی را که نمی شود دراز شد تعب او + هر که خشم کرد بر زمانه دراز شد خشم او
مَنْ عَجَلَ أَمُورَهُ يُصِيبُهُ مِنَ النَّدَمِ + مَنْ عَدَلَ مَا عَدَلَ + مَنْ عَدَلَ مَلَكَ مِنْ ظُلَمٍ

هر که شتاب کرد کارهای او برسد او را از سرسنگی + هر که انصاف کرد و عاقل بود و شکست از انصاف کرد
هَلَكَ + مَنْ عَزَّ عَلَى بَيْتِهِ لَيْسَ إِلَيْهِ مِنَ عَرَفِ الْجَارِ طَابَتْ لَهُ النَّسَارُ + مَنْ عَمَرَ

چون شد و بیک خانه نماند و بیک خانه نماند و بیک خانه نماند و بیک خانه نماند
بُغْيَانُهُ

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

نفسه فقد عرف ربه + من عرف ربه + من عقد عينا عجب بطره + من
نفس او این سخن شناخت پروردگار خود + کسی غایت گوشت شمع او هر که ببت چشم باز داشت نظر او را هر که
دماغه فی الصیف علی قدره فی الشفاء + من علت همت طال
دماغش در گرما + بچشمید و یک او در زستان + هر که بلند شد همت او دراز شد
همومه + من علمه حرفا فهو مولاه + من عل صباک فلنقبه
غمهای او + کسیکه آموزد و آموخته بشود + هر که عمل کرد و شایسته بشود + هر که
و من اساء فعینا + من عشنا فلنيس مينا + من ضلک اخلتک
او هر که بدی کرد بدی بپوشد + کسیکه فرود آید بران پس است از او بدی هر که غایت شد گوشت شمع
من فعل الردی یلقاه + من فعل ما شاء لقی ماساء +
کسیکه کرد بملکت ما ملاقات کند از او کسیکه کرد + او خود است ملاقات کند از او کسیکه کرد
منقبه المرء تحت لسانه + من قبض قبض + من قد لم یخیر علم
بزرگ برود زبانی است + هر که قبض کرد قبضه کرده + کسیکه پیش کرد پیشی از او
من قس عینا بعینه نقعه + من قرع بالاب وجم + من قسط ما سقت
هر که خاک کرد چشم را بزمه گاهی در سوگرد او را بدی هر که گوشت در او باقی ماند و در او بدی هر که انصاف از او بدی
من قصور عن السياسة صفر عن الرئاسة + من قل دینا سراء
هر که کوتاهی شد از مملکت + خالی شد از ریاست + کسیکه کم شد دینار او
ذل مقدار + من قل لب زاکمجه + من قل سروره کان
خوار شد مرتبه او + هر که کم شد عقل او خوار شد + هر که کم شد خوشی او باشد
الموت لاحت + من قلت فصائله ضعف و سائله لو من قمع شمع
مرگ آسایش او + کسیکه کم شد بزرگیهای او مستقیم + کسیکه کم شد سیرت او + هر که قانع شد سیرت او

اشال جہ

مَنْ قَتَلَ يُعْطَاهُ اللَّهُ كَمِيزَ خُلْدٍ حَسَدًا مَنْ كَانَ دَلِيلُهُ الْعَرَبُ

ہر کہ قانع شود بخشش خدا در دنیا بد اورا رشک بد ہر کہ بہشد رہنمای او زراغ

رَضِيَ بِمَثَلِ الْخَرَابِ + مِنْ كَثْرِ كَلَامِهِ كَثْرَ مَلَامَةٍ + مِنْ كَثَرِهِ

راضی شود بحکامی ویران + هر که بیشتر شد سخن او بیشتر شد بلامت او + هر که بیشتر شد بکلام او

الدَّامِئِيلُ كَثْرَكَ الْمَدَّ بِأَنْزِيرٍ + مِنْ كَثْرَ صَحَلَتْ قُلْتُ هَيْهَتَهُ +

دعایا
بیشتر شد برای او دنیا را ۴ هر که بسیار شد خند او کم شد بزرگی او ۴

مَنْ كَرَّحَ أَنْ يَكُفِّرَ أَخُوهُ عَنْهُ مِنْ كَثْرَةِ تَهَابِهِ بِالْوَاهِبِ اشْتَدَّ

هر که بیشتر بخواند او بسیار ثواب دارد + هر که بسیار بدخوشی او بر بخشد سخت شد

أَنْتُمْ عَاجِلُهُ لِلصَّائِبِ + مَنْ كَثُرَتْ ظُلُمُهُ وَاعْتَدَاؤُهُ قُرْبَهُ هَلَكَ

برگشتنش برای نیستی و کسبیکه بسیار شدتم او تجاوز کردن او از من و دیدگاه

وَنَآوُهُۥ ۖ مِّنْ كَثْرَةِ عِتْبَارِهِۦ قُلْ عِتْبَارُهُۥ ۖ مِّنْ كَثْرَةِ كَلَامِهِۦ كَثْرًا ۖ

و فای او + لیکه بیا شد اعتبار او کم شد لغزش او + هر که بیا شد سخن او بیا شد

من كنش عارف كنش معارف من كنش سواد قوم فهو ضامن منك بضاعتك

هر که بسید شد نیک نامی بسیار شناسانند که بسیار که بود اگر بی این کتاب ایشان است آوست

وَإِنْ كَانَ سَمَآرًا مِّنْكُمْ أَصْلًا لَّأَن قَلْبُهُ بِمَن كَلَّاجَانِيكَ

۶ شیرین بر که بزرگ شد آهش نرم شد دل او + از هر دو جانب تو

لَا بُيُوتَ لَكُمْ إِنَّمَا الْبَيْتُ الَّذِي فِيكُمْ وَإِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ الَّتِي يُفْتَنُ بِهَا النَّاسُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ عَلِيمٌ

نه حاضر در خدمت بود هر که گم شنام داد و در این معین دهنی کرد و را هر که سودمند شد دوستی او

لَا يَضُرُّكَ عَدَاوَتُهُ + مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ يَرْجُو الرَّاخَةَ + مَنْ لَا ذَنْبَ

زبان نغمه ترا دشمنی او + هر که نیست گناه مرا او امید دارد آسایش اگر کسی نیست گناه

خوبیست	۱۹۰	اشغال
<p>لَا يَحَافُ عَلَيْهِ + مَنْ لَا يَكْفِيهِ السَّيْرُ لَا يَكْفِيهِ الْكَيْفُ + مَنْ لَا أَمَانَةَ</p> <p>دور از ترسیده می شود بر کسی که کفایت نیکو را از آنکس کفایت نیکو را بسیار کسی که نیست</p>		
<p>لَا دِينَ لَهُ + مَنْ لَزِمَ الطَّمَعُ عَدِمَ الْوَرَعَ + مَنْ لَزِمَ الرِّقَادَ عَدِمَ</p> <p>دین نیست وین او را بد هر که لازم کرد طمع را نیست کرد پیر بیکاری که لازم کرد خواب نیست</p>		
<p>الْمُرَادُ + مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى مَافَاتِهِ أَرَامَ نَفْسِهِ + مَنْ لَمْ يَسْمَعْ الصَّمْتَ</p> <p>مقصود را بد هر که اندر بگشاید بر آنچه فوت شد او را آسایش او را خود را بد هر که شنید نسیبت</p>		
<p>فَانَّهُ يَرِيدُ سَمَاءَ الْمَلَامَةِ + مَنْ لَمْ يَعْرِفِ التَّوْبَةَ لَمْ يَعْرِفِ الْقَصْدَ</p> <p>پس البته او فرعون بکند شنیدن که پیش بر او که شناخت آساره را شناخت بصری را</p>		
<p>مَنْ لَمْ تَسْرُحْ حَيَاتَهُ لَمْ تَغْمُ وَفَاتُهُ + مَنْ لَمْ يَنْظُرْ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ</p> <p>هر که خوش نشد زندگانی او از بگشاید هر که نگاشت در آخرهای او</p>		
<p>وَقَعَرُ فِي حُجْرِهِ + مَنْ لَمْ يَقْبَلِ التَّوْبَةَ عَظُمَتْ خَطِيئَتُهُ + مَنْ لَمْ يُؤَدِّبْ</p> <p>بیفتاد در خوف + هر که قبول نکرد توبه را بزرگ شد گناه او بد کسی که او را نربود</p>		
<p>الْأَبْوَانَ أَدَبَ الرِّمَانَ + مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعَتَّةَ سَلَبَ الْقُدْرَةَ + مَنْ لَمْ</p> <p>پدر و مادر او را از زمانه + هر که نپذیرد گناه را دور کرده شود توانایی را بد هر که</p>		
<p>يَرْحَمُ لَمْ يَرْحَمْ + مَنْ لَمْ يَمْلِكْ فَكُلُّ الْكُلِّ + مَنْ لَمْ يَلِ بِالسَّائِغِ بَعْدَ</p> <p>رحم نکرد رحم کرده بد هر که مملکت خدا پس را دست بیدار نیست این بر مبارک پس از</p>		
<p>الْبَارِحِ + مَنْ لَيْسَ مَعَ الْمُتَخَذِينَ مَخْلَدًا لَهُمْ مِنَ التَّوْبَةِ +</p> <p>شوم + کسی که نیست با دوستند سهم پیرای از فرقه توبه است</p>		
<p>مَنْ لَيْسَ لَهُ تَقْوِيمُ النَّفْسِ فَهُوَ نَقْشُ نَقْوَمٍ + مَنْ مَاطَ بِرَأْعَاشِ</p> <p>هر که نیست مراد او را است کردن نفس پس می نقش تقویم + هر که درو بیکو از زنگ</p>		
گنجینه	۱۹۱	اشغال

ع
 ۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

فِي الْعَفْوِ مَرْفَاتٌ عِبَادَاتٌ شَهِيدٌ مَنْ مَالٌ إِلَى الْمَالِ

در عفو هر که مرد مفاخر شود شهید کسی که خویش کردوی مال

مَاتَ فِي الْمَالِ مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ فَهُوَ مَلَكَ بِنَفْسِهِ مَنْ مَنَ

مرد در محبت مال هر که مال شد ذات خود را پس می مالک شد بذات خود هر که جان

بِمَعْرِفِهِ سَقَطَ شُكْرُهُ مَنْ يَبْغِي فِي الدِّينِ يَصْلُفُ مَنْ تَطَرَّ

بگویی خود بفقار شکر او بر که ستر در دین بی بهره شد کسی که است

فِي الْعَوَاقِبِ سَلَمٌ مِنَ التَّوَكُّبِ مَنْ نَمَّ إِلَيْكَ نَمَّ عَلَيْكَ

در انجام کارها محفوظ ماند از تعیبها هر که سخن بگوید تو سخن بگوئی او بر تو

مَنْ هَابَ خَابَ مَنْ هَانَ عَلَيْهِ الْمَالُ تَوَجَّهَتْ إِلَيْهِ

هر که ترسید بی بهره شد کسی که بک شد بروی مال متوجه شد سوی

الْأَمَالِ مَنْ يَأْتِ أَحْكَمَ وَحْدَهُ يَقْلَمُ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

امید هر که بناید حاکم را تنها کشتگان شود هر که توکل میکند بر خدا

فَهُوَ حَسْبُهُ الْكَيْفَ تَصْحُكُ الْأُمْنِيَّةُ مَنْ يَجْمَعُ يَفْقَعُ

این بستم به استوار مرگ می خندد آرزو را را کسی که جمع شد بنید

عَمَلُهُ مَنْ يَزِرُ السُّوءَ يَحْصِلُ النَّامَةُ مَنْ يَزِرُ

استواری او هر که کشت میکند بیزار درو میکند شرمند را کسی که کشت میکند

السُّوءَ يَحْصِلُ النَّامَةُ مَنْ يَزِرُ السُّوءَ لَمْ يَحْصِلْ بِهِ عَنَاءُ

بدی را درو میکند شرمندگی را هر که کشت میکند خوارا درو کند بوی آلود

مَنْ لَيْسَ بِمُجَلٍّ مَنْ يَطْلُ مِنْ أَيْهِ يَنْتَظِرُ مَنْ يَطْلُ

هر که می شنود لاغری شود هر که در این شنگاه پرش گرمی بند بوی ک هر که از این

این کتاب در بیان خوبی و بدی است
و در بیان این که هر که مال را دوست دارد
خود را به آن می فروشد و هر که مال را
بیراهه می داند و از آن بگریزد
خود را نجات می دهد و این کتاب
در بیان این است که هر که
مال را به خود می بندد
خود را به آن می فروشد
و هر که مال را
بیراهه می داند
و از آن بگریزد
خود را نجات می دهد
و این کتاب در بیان
این است که هر که
مال را به خود می بندد
خود را به آن می فروشد
و هر که مال را
بیراهه می داند
و از آن بگریزد
خود را نجات می دهد
و این کتاب در بیان
این است که هر که
مال را به خود می بندد
خود را به آن می فروشد
و هر که مال را
بیراهه می داند
و از آن بگریزد
خود را نجات می دهد

بڑی بڑی آنکھیں ہموئی پر سو ڈری ہموئی پر کوئی کیسی کا نہیں آتا ہموئی کی نور و صبح کا
 گھر ہموئی شیریں جیتی جی پہلی ہموئی کیوں کہ سانس نہ آتی ہموئی عجیباً ہون کی ناون
 موئی ہالی ٹوٹی سگائی ہموئی جون ہموئی پر دو دھنیں ہموئی محبت گئی گئی نان اور پان
 تھی سی جھٹکس کی بد کیا مہمان **مہمان** مسافر و توسی دیکھیں غم کی کیا کرتی ہ
 میان لی ٹوٹی سب گہری کہوئی دیشا دیشا بہت بہت کڑا کڑا تہوہ تہوہ دیشا اور
 کتھوئی بہر دیشی مٹی تیان کوٹان کین ہا تکرانی بی پرین دیشی پھر ہیر باب سخی تھا
 پرائی بر دی آزار کرتا تھا ہیر انا تھا سہی ٹھنکا تھا ہیر ایک بولی میری دہلی میری مٹی
 شانت بولی ہیر میری ہی سورج کی نہیں اور راجہ ہیر انگتا ہیر گہری گل لانی اور نام کما
 جہنم ہیر ان گور بار ہیر ہون مکی ہی وہ ہری واکلی ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر
 تیری ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر
 کوہی زکام ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر ہیر

الکچینہ اول در مثال عربیہ

النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ +
 نار ماندہ سوخت + پارو زرباز گردن دیشہ و آتش بنانی بسیار رحمت آتش دوزخ
 النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ +
 آتش ریزہ + نمی زند آزار آسمان بہمائی آتش میخورد و آتش خورد اگر خیابان خیر را کہ خورد
 النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ +
 آتش بسیار خاک سرت چالبتہ و غیرانہ بندگاز + مردمان تابع اند بر کسی کو غالب شد
 النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ + النَّارُ كَالْعُذُومِ +
 مردمان باور انانہ و معتقد اند و صفتها + مردمان بر دین با دشمن خدا + مردمان

ترجمہ امثال عربیہ

100

پس چون گم شود شناخته شود و گویا چون گم شود شناخته شود و گویا

گوریت + بنام چیر محمدت پیش حاجت + بهتر علی محمد مرد خان او

پناہ میگیرم خدا از نقصان بعد زیادتے و پناہ میگیرم خدا از

پناه بگیریم بخدا از ان + نعمت گ ستمگر اهل است + ستمگر قهار قهار

شتر از آن نفس معصوم سیاه کرد معصوم را نفس حقیقت برود

عاجل + نفس جای هر بدی + افشاند قصاب رودک +

نقطه های قرآن بخش و آموزش نقد نزدیک اول

کمرشدين ما چهاردم از ذوق کمال است + غبار در دوستان نفع است براى شرم

ررشنی + نقد میخانه گره بار + کالج تباہ میکند دوستی + روشنی

مرد بهت از آمدن

الخمس	١٣٧	١٣٧
-------	-----	-----

[illegible]

برای چیدن آرد و سیلین است نماز ستون دین است و قامت هر کس ستون نماز نماز بنام خدا
 برز و نگار به جان بر رعیت پایدار و در دوزخ و آتش بر آسمان توان فرست که روز لک و پشتم
 بر زمین بود و ملک میخور و در ملک این می کشد و خوشی بی نیش حاصل شود و ملوک را ماضی و خوار
 قهر نیست و نویسد و دانند که در نامه چیست و نهان کی ماند آن را زنی که او سازند
 محفلها اند از توجو و ناز و بن خود و نه خودی و نیکس دی گند که بی بیگ دی اند آسمان
 درخت نه در زمین بخت و نه در هر سخن بخت کردن و دوست به خطای بزرگان گرفتن خطا
 ندروی مانند ندرای فتن و ندروی ربانی نه راه گریز و نه پیروز و نه کباب و نه شیر شتر
 میخوریم و نه دیدار عرب و نه صبر در دل عاشق و نه آب و نه غزال و نه قاضی و نه شیخ و نه مجتهد
 نه نقیبه و نه مراد و نه کس و نه شراب خوار که نه به نه نامی و دار و که سلطان گیر و نه ایامی که نه سلطان
 نهان گندی سخن می و نه هر زن ز نیست و نه هر مرد و نه ضایع و نه بخت یکسان نکند
 نه چای مرکب توان تا خوش بکه با سپهر باد و اخت و نه هر که چه چه و نه خشت و نه بخت و نه
 نیاید و بخواه با زانی که نیست و نه تاب و نه دارم و نه طاعت و نه ایامی و نه بیستی و نه باخورد و نه
 خوش عقرب و نه زنی که نیست و نه متفادای طبیعتش نیست و نه نیم و نه خطره جان و نه غلام و نه
 نیم خورده و نه یک هم رنگ و نه شاید و نه نیم نامی که نه خور و نه و نه بدید و نه در و نه شان کشیدیم و نه
 نیکی نیک ابدی بر این نیکی بر باد گند لازم

گنجینه سوم در امثال هندی

تا مانده که تو افغان بگز و تا به نایح بخانون آنگن شیر با و پانی کل می گویند و نکست کیا و نادان است
 کری و انا قیاس کری و نادان کی دوستی جی کا زبان و نادان دوست سی و انا و دشمن بهلا
 نازک لهریادی زیر و نه ناک چوبائی بین و نه ناک کانی مبارک کان کانی سلامت و نه ناک

[illegible]

کنجینہ اول و شمال غربیہ

الْوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ + الْوَاحِدُ شَيْطَانٌ وَالْآخَرَانِ

واحد صادر نمی شود از او کریم کی لا واحد یک شیطان مت دود

شَيْطَانَانِ وَالثَّلَاثَةُ رُكْبٌ + وَأَرْضِي فَإِنَّ حَيْرَتِي فِي الرَّطِيطِ +

دو شیطان و سہ جماعت اند ۛ و احمق باش پس البتہ بہتری تو در حماقت من ق

وَأَسَاكَ مِنْ تَغَاظِ عُنُكَ ۖ وَأَسَافَ حَتَّى مَا يَسْتَلِ السَّوْفُ ۖ

غمنواری کرد و ترا هر که غفلت در زید باز تو x و ملاک شد تا آنکه گله نمیکند بلاسکه را و

وَأَمَّا شَرْبُ طَبَقَةٍ ۖ الْوَاقِيَةُ خَيْرٌ مِنَ الْوَاقِيَةِ ۖ وَالْأَكْلُ مِنَ الْأَكْلِ

موافقت کرد و ضمن طبقه را به زن نگاهدارنده بهتر است از این افسون کرده دوستی کرد و تا هر کس

لَعَادُكَ. وَأَنْ تُصِيبَهُ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُ بِهَا. وَأَنْ كَثُرَ مِنَ الْخَطَا

نمود ترا x و اگر بر سه شمار اید می شناسان شوند بومی و تحقیق بیشتر از آن پیش کنان

لِيُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا وَلِيُوَفِّيَهُمَا ذُرِّيَّتَهُمَا إِنَّ اللَّهَ لَظَهِيرٌ لِّلْمُتَّقِينَ

بناوت میکنند بعضی ایشان بعضی + و جز این نیست که برای هر مرد چربست کینه که آن تحقیق در می باید کرد

لَمْ تَغْلِبْنَاهُمْ عِظَامُهُمْ وَوَحَّدْتُ النَّاسَ خِزْفَةً + وَجُوبُ

الزمه اند بزرگ + یافتم مردمان را آخر کار تره + واجب

الْأَخْطَى كَاءُ الْمَقَاطِطِ + وَجْهٌ الْحَرْجِ + وَجْهٌ الْمَيْلِ

ما حفظ بر این می گفت است ۴ شوی که دستنگ روی خود را ۵ بدوی رسانند

۱۳۰۰	۱۳۰۱	۱۳۰۲	۱۳۰۳	۱۳۰۴	۱۳۰۵	۱۳۰۶	۱۳۰۷	۱۳۰۸	۱۳۰۹	۱۳۱۰	۱۳۱۱	۱۳۱۲	۱۳۱۳	۱۳۱۴	۱۳۱۵	۱۳۱۶	۱۳۱۷	۱۳۱۸	۱۳۱۹	۱۳۲۰	۱۳۲۱	۱۳۲۲	۱۳۲۳	۱۳۲۴	۱۳۲۵	۱۳۲۶	۱۳۲۷	۱۳۲۸	۱۳۲۹	۱۳۳۰	۱۳۳۱	۱۳۳۲	۱۳۳۳	۱۳۳۴	۱۳۳۵	۱۳۳۶	۱۳۳۷	۱۳۳۸	۱۳۳۹	۱۳۴۰	۱۳۴۱	۱۳۴۲	۱۳۴۳	۱۳۴۴	۱۳۴۵	۱۳۴۶	۱۳۴۷	۱۳۴۸	۱۳۴۹	۱۳۵۰	۱۳۵۱	۱۳۵۲	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵	۱۳۵۶	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۸	۱۳۶۹	۱۳۷۰	۱۳۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳	۱۳۷۴	۱۳۷۵	۱۳۷۶	۱۳۷۷	۱۳۷۸	۱۳۷۹	۱۳۸۰	۱۳۸۱	۱۳۸۲	۱۳۸۳	۱۳۸۴	۱۳۸۵	۱۳۸۶	۱۳۸۷	۱۳۸۸	۱۳۸۹	۱۳۹۰	۱۳۹۱	۱۳۹۲	۱۳۹۳	۱۳۹۴	۱۳۹۵	۱۳۹۶	۱۳۹۷	۱۳۹۸	۱۳۹۹	۱۴۰۰	۱۴۰۱	۱۴۰۲	۱۴۰۳	۱۴۰۴	۱۴۰۵	۱۴۰۶	۱۴۰۷	۱۴۰۸	۱۴۰۹	۱۴۱۰	۱۴۱۱	۱۴۱۲	۱۴۱۳	۱۴۱۴	۱۴۱۵	۱۴۱۶	۱۴۱۷	۱۴۱۸	۱۴۱۹	۱۴۲۰	۱۴۲۱	۱۴۲۲	۱۴۲۳	۱۴۲۴	۱۴۲۵	۱۴۲۶	۱۴۲۷	۱۴۲۸	۱۴۲۹	۱۴۳۰	۱۴۳۱	۱۴۳۲	۱۴۳۳	۱۴۳۴	۱۴۳۵	۱۴۳۶	۱۴۳۷	۱۴۳۸	۱۴۳۹	۱۴۴۰	۱۴۴۱	۱۴۴۲	۱۴۴۳	۱۴۴۴	۱۴۴۵	۱۴۴۶	۱۴۴۷	۱۴۴۸	۱۴۴۹	۱۴۵۰	۱۴۵۱	۱۴۵۲	۱۴۵۳	۱۴۵۴	۱۴۵۵	۱۴۵۶	۱۴۵۷	۱۴۵۸	۱۴۵۹	۱۴۶۰	۱۴۶۱	۱۴۶۲	۱۴۶۳	۱۴۶۴	۱۴۶۵	۱۴۶۶	۱۴۶۷	۱۴۶۸	۱۴۶۹	۱۴۷۰	۱۴۷۱	۱۴۷۲	۱۴۷۳	۱۴۷۴	۱۴۷۵	۱۴۷۶	۱۴۷۷	۱۴۷۸	۱۴۷۹	۱۴۸۰	۱۴۸۱	۱۴۸۲	۱۴۸۳	۱۴۸۴	۱۴۸۵	۱۴۸۶	۱۴۸۷	۱۴۸۸	۱۴۸۹	۱۴۹۰	۱۴۹۱	۱۴۹۲	۱۴۹۳	۱۴۹۴	۱۴۹۵	۱۴۹۶	۱۴۹۷	۱۴۹۸	۱۴۹۹	۱۵۰۰	۱۵۰۱	۱۵۰۲	۱۵۰۳	۱۵۰۴	۱۵۰۵	۱۵۰۶	۱۵۰۷	۱۵۰۸	۱۵۰۹	۱۵۱۰	۱۵۱۱	۱۵۱۲	۱۵۱۳	۱۵۱۴	۱۵۱۵	۱۵۱۶	۱۵۱۷	۱۵۱۸	۱۵۱۹	۱۵۲۰	۱۵۲۱	۱۵۲۲	۱۵۲۳	۱۵۲۴	۱۵۲۵	۱۵۲۶	۱۵۲۷	۱۵۲۸	۱۵۲۹	۱۵۳۰	۱۵۳۱	۱۵۳۲	۱۵۳۳	۱۵۳۴	۱۵۳۵	۱۵۳۶	۱۵۳۷	۱۵۳۸	۱۵۳۹	۱۵۴۰	۱۵۴۱	۱۵۴۲	۱۵۴۳	۱۵۴۴	۱۵۴۵	۱۵۴۶	۱۵۴۷	۱۵۴۸	۱۵۴۹	۱۵۵۰	۱۵۵۱	۱۵۵۲	۱۵۵۳	۱۵۵۴	۱۵۵۵	۱۵۵۶	۱۵۵۷	۱۵۵۸	۱۵۵۹	۱۵۶۰	۱۵۶۱	۱۵۶۲	۱۵۶۳	۱۵۶۴	۱۵۶۵	۱۵۶۶	۱۵۶۷	۱۵۶۸	۱۵۶۹	۱۵۷۰	۱۵۷۱	۱۵۷۲	۱۵۷۳	۱۵۷۴	۱۵۷۵	۱۵۷۶	۱۵۷۷	۱۵۷۸	۱۵۷۹	۱۵۸۰	۱۵۸۱	۱۵۸۲	۱۵۸۳	۱۵۸۴	۱۵۸۵	۱۵۸۶	۱۵۸۷	۱۵۸۸	۱۵۸۹	۱۵۹۰	۱۵۹۱
------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------

فصل

۱۰ از کافران و منافقان
 ۱۱ مکر و حیله و تدبیر
 ۱۲ امین و یار و دوست
 ۱۳ مکر و حیله و تدبیر
 ۱۴ آتش و کینه و دشمنی
 ۱۵ بخت و شانس و تقدیر
 ۱۶ دوست و دشمن و یار
 ۱۷ مکر و حیله و تدبیر
 ۱۸ مکر و حیله و تدبیر
 ۱۹ مکر و حیله و تدبیر
 ۲۰ مکر و حیله و تدبیر

خبریه	۲۵۵	مثال واد
آقِم + وَجِبِ الْحَرَشَ آقِمِ + الْوَحْدَةَ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ الشُّرَعِ +	آقش بزمه روی در خانه در شربت + تنهایی بهتر است از شمشین بد *	محکم
وَحْشٍ وَلَا حَبْلٍ + وَجِلْ بِيَدِهِمْ وَبَيْنَ مَلِيشَتِهِمْ + وَدَقْ	زنی که زود دست بخورد و در میان و جملات کرده میان ایشان چیزی که خوش نیندند * نزدیکش	مغالب
الْعِيرَ إِلَى الْمَاغِ + وَرَثَ فَلَانٍ هَذَا قَبْلَ أَنْ يَنْفَسَ فَلَانٌ +	گور سوسوی آب + وارث شد فلان این را پیش از آنکه فلان بچرخد *	مغالب
وَرَثَ صَدَقَةُ الْمَتَانِ الْكَبِيرِ مِنْ أَجْرِهِ + وَصَفُ الْعَيْشِ	بار صدقه نهند بزرگتر است از ثواب او * بیان کردن عیش	مغالب
نَصْفُ الْعَيْشِ + وَضِعُ الْأَحْسَانِ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ ظَلَمَ +	نصف عیش است * نهادن احسان در غیر محلش ستم است *	مغالب
وَضِعَ فَلَانٌ عَلَى يَدَيَّ عَدْلٍ + الْوَطْنُ أُمُّ النَّاسِ وَدَعَا	نهاد فلان بر هر دو دست عادل * وطن مادر توقفت * و دعاه	مغالب
الْكَرِيمُ الرِّزْمُ مِنْ دَيْنِ الْغَرِيمِ + وَعَيْنُ الْوَضَاءِ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ	جمل مرد لازم تر است از قرضه قرض خواه * چشم خوشنودمی از هر عیب	مغالب
كَلِيلُهُ + الْوَفْتُ سَيْفٌ قَاطِعٌ + وَقَمِي نَفْسِكَ تَهَبْ +	مانده است * زمانه شمشیر برنده است * تو قهر کن نفس خود را بشنیده شود	مغالب
وَقَعَتْ عَلَيْهِ رَحْمَةٌ + وَقَمِ الرِّبْعُ عَلَى أَرْبَعٍ + وَقَمِ فِي عَاشُورَ	واقع شد بر وی رحمت * واقع شد بهار بر سه ایام * بیفتاد در جای	مغالب
تَسْرٍ + وَقَمِ فِي رَوْضَةٍ وَعَدِيرٍ + وَقَمِ فِي حِصْنٍ بَيْضٍ +	بسی * واقع شد در باغ و چشمه * واقع شد در سختی و تنگی *	مغالب
تَجَنَّبِ	۲۳	مثال واد

لا محض عشره
 في اجتهاد
 مع
 اى توقف ١٢
 فائق في الامر
 ناظر ١٣
 مفتي الاسلام
 محمد بن قزويني
 بعض اركان الكون
 شيخنا
 في حق

بخشیه	۱۷۱	امثال واد
یل لمن ساء خلفه و یل لمن وقر الا حرامه <small>خفتیست برای کسی بد خلف او و درشت مظهر او + بلاکت است برای کسی که تو تیر کو آزادگان را +</small>		
انجینه دوم در مشلهای فارسی		
واکن کیسه بخور بهر سیه + وامانده گار با بخر باید واد + وامانده به که در مانده ای بر قدر سخن گر به خندان نرسد + وای نه یکبار که صد بار + وای گریه پس امر و بود فردائی + وای بران خورده که نه خوری + وای گریه که نه خور چیزی دیگرست + وظیفه گلهی رو بهر بدست آورد + وفای عهد گو باشت ریاسوزی وقت ضرورت چو نماند گرینه دست بگیرد شیر تیر نه وقت خوش چو از دست رفت بانه بدست نیاید + وقت را بنده ساخت را سلطان ولی راویل می شناسد		
انجینه سوم در امثال هندی		
و اچهر می کلیان + و اینه خلاق بی وقت پڑی بهر جانی کویری کویت وولی کی گم بهر شیطان + ولی کو ولی بی پچا نای بی پان تنک منسی جو ندو ندی + ورنهکس بهر چالی مل و نو خاک اوڑالی + و بهی پاتریج جومیلین و ده دن دیا جو گوڑی پڑی کیهاده دن گئی جو خلیل خان فاخته مارتی تی + و دن گئی جو بهمنس کپڑی مکتی تی + و ده دیا بهی جلادیا + و کسلی بهی عالی جسدین تل مند بهی تی + و ده گوڑ نهین جو چیو ناکهای + و ده مند بهی عالی ره بهی بهان ایت ریستی تی + و هم کی دار و بهی نهین + و بهی تل جو میسر پڑی		
بخشیه	۱۷۲	امثال فارسیه

تفاوت

تفاوت

تفاوت

دو می باشد و ده می بین سی و ده ای انا چو اینی کام بخم می خرنیه سی ام و میشا حرمش شمس
گنجینه اول در امثال عربیه

هَاتِ مَا عِنْدَكَ تُعْرِفُ بِهِ * هَآنَ عَلَى الْإِنْسَانِ مَا لَاقَى الدُّبَّ

هَانُ عَلَى النَّظَارِ مَا يَمُوتُ بَطْنُ الْجُلُودِ * هَبْ وَلَا تَمْنُنْ

سید شد بر بسندگان این نیکو دین پشت جلوه * بر بخش و دست ناز
الهدایا مشرکه * هذا اصعب من خوض القناد * هذا

4 به با مشرک است . این دستور درست است . اما باید این خست فارغ از ...
اجل من الحشر . هذا وان الحوب فاستدري ناسم .

هَذَا جِرَاءُ مَنْ زَارَعَ شَوْكًا وَطَلَبَ مِنْهُ ثَمْرًا * هَذَا

این پادشاه که در کشت خوار را و طلب کرد از آن پادشاه را
عَلَى طَرَفِ الْقَامِ هَذَا كُنْشَ الْحَجَرِ هَذَا مِنْ بَرَكَةِ

البركة * هذا يضرب في حديث باري * هذه بتلك

وَالْبَادِي أَظْلَمُ هَرَبَاكَ مِنْ نَفْسِكَ أَنْفَعُ مِنْ هَرَبَاكَ

گنجینه	سجاد	امثال غریب
--------	------	------------

مع القاف

مجله

مع الدال

三

2

٢٠

ح

1

[illegible]

مِنْ أَهْلِ سِدِّ الْأَهْلِ فِي الْكَلَامِ كَالْمَلِجِ فِي الطَّعَامِ هُنَّ

الزَّوْجُ الْغَدَاكَلَهْ هَمَّا لِنَفْسِهِ هَلَاكُ الْمَرْءِ فِي الْعَجْ

هَلْ بِالرُّمْلِ أَوْ شَالْ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ

هَلَاكُ الْحَيَاةِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ هَلْ يَحْسُنُ الْعَفْوُ

عِنْدَ الذَّنْبِ هُمَا صِرْعَانِ هُمَا قِيْضَانِ هُمُ السَّعِيدُ

أَخْرَجَتْهُ وَهُمْ لِقَاءُ رَبِّهِ هُمُ فِي شَيْءٍ لَا يَطُوعُ عَلَيْهِ

أَلْهَمُ نَصْفُ الْهَرَمِ هُمُومُ الْمَرْءِ بَعْدَ رَهْمِهِ هَلِيْكَ

مَرْنَا عَلَيَّكَ أَيُّهَا الْمَرْءُ هُوَ ابْنُ ابْنِ وَبَابٍ هُوَ أَبْيَضُ الْكَبِدِ

هُوَ أَجْرٌ مِنْ لَمَاشِي بَلْ رَجَحْ هُوَ أَجْرٌ مِنْ حَاصِي خَصَافِ

هُوَ أَحْمَقُ مِنْ رَجُلَةٍ هُوَ أَحْمَقُ مِنْ صَاحِبِ ضَانِ

هُوَ أَجْرٌ مِنْ لَمَاشِي بَلْ رَجَحْ هُوَ أَجْرٌ مِنْ حَاصِي خَصَافِ

هُوَ أَجْرٌ مِنْ لَمَاشِي بَلْ رَجَحْ هُوَ أَجْرٌ مِنْ حَاصِي خَصَافِ

مع الزمان والسنين مع الصداق واللام

مع السبع

مع النون

مع الواو

از شیر بی بودگی در سخن مانند ملک است در طعام
شیرید جز خوردن اوست شکستن بر می نفس خود هلاکی مرد در کبریت
هال با رمل او شال هل جزاء الا احسان اگر احسان
هلاک است ایست آهائی اندک نیست یاد اش انسان اگر احسان
هلاک الحیاة وهو لا یعلم هل یحسن العفو
هلاک شد حرایس و حال آنکه او نمیداند خوبه منی شود و عفو
عند الذنب هم صرعان هم قیضان هم السعید
نزدیک گناه هردو دوزخ اند هردو برابری اند اندوه بدخت
اخرته وهم الشقی کینا کا هم فی شئی لا یطوع علیه
آخرت اوست و اندوه بدخت دنیا می اوست قصد کرد در چیزی که پروا نمیکند از او
الهم نصف الهرم هموم المرء بعد رهمه هلیک
اندر نیمه پیر است اندوه های مرد باندازه پنهانی اوست گوارنده
مرنا علیک ایها المرء هو ابن ابن و باب هو ابیض الکبد
ناله کن بر سر میاهای مست کننده او پسری است یعنی بچول نیست او سپید بکریست
هو اجر من لماش بل رجح هو اجر من حاصی خصاف
او دلیر ترست از رنده پیاده در ترج او دلیر ترست از برانده خصیه اسب
هو احق من رجلة هو احق من صاحب ضان
او نادان ترست از خر فزه او نادان ترست از صاحب میش نمر
انزال معربیه

ثَمَّالَيْنِ * هُوَ أَذَلُّ مِنَ الْبُعَاةِ * هُوَ أَذَلُّ مِنَ بَيْضَةِ الْبَلَدِ
 که شتادنت * او خوار ترست از پشنگ * * او خوار ترست از میانه شه
 هُوَ أَسْوَدُ الْكَبِدِ * هُوَ أَسْمَعُ مِنَ الذَّيْبِ الْكَذَلِ * هُوَ
 او سیاه جگرست * او شنوترست از زرگر سبک سوزن * او
 أَشَدُّ مِنَ الدَّلَمِ * هُوَ أَشَدُّ مِنَ النَّوْمِ * هُوَ أَضْرَدُ مِنْ عَزْرِ
 سخت ترست از دلم * او سخت ترست از پشنگ * او توان ترست از ماده
 جَرَبَاءُ * هُوَ أَضْعَفُ مِنْ سُرَاةٍ * هُوَ أَطْوَعُ مِنْ تَوَابٍ
 بزرگترین * او کاریز ترست از سینه * او فرمان بردار ترست از توبه
 هُوَ أَطْعَمُ مِنَ الْغَيْبِ * هُوَ أَغْزَلُ مِنْ مُرِّ الْقَيْسِ * هُوَ أَيْ
 او طعم ترست از اشعب * او غش بازی کننده ترست از مر القیس * او برینه ترست
 مِنَ الْغَزَالِ * هُوَ أَكْذَبُ مِنَ الْخَيْدِ الطَّيْحَانِ * هُوَ أَكْسَى
 از دوک * او دور و غلج ترست از پیر سافو شیرین * او باداو * او بیشه ترست
 مِنْ بَصَلٍ * هُوَ أَلْزَمُ لَكَ مِنْ شِعْرِ قَصْدِكَ * هُوَ أَصَحُّ مِنْ
 از پیاز * او لازم ترست بر ترا از موی پیشانی تو * او بی مزه ترست از
 حَمِّ حَوَارٍ * هُوَ أَسْمَعُ مِنْ لَبْدَةِ الْأَسَدِ * هُوَ أَنْوَمُ
 گوشت پرترست * او بازدارنده ترست از موی شیر * او خوابنده ترست
 مِنْ قَهْدٍ * هُوَ الْأَوَّلُ هُوَ الْآخِرُ * هُوَ أَسْمَنُ بَخَرٍ
 از یوز * او اولست او آخرست * او روغن ترست از گنده نه شود
 هُوَ أَسْمَنُ لَخْمٍ هُوَ بَيْضَةُ الْبَلَدِ * هُوَ أَسْلَمُ مَكْرِيَةٍ
 او آفتابست که گنده نمی شود * او میانه شهرست * او شکست و قتل گردان

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳
يَضْوَعُ * هُوَ عَيْمُصُ هَذَا اَبُو هُوَضْلُ بِنِ هُوَضْلٍ * هُوَ عَلِيٌّ	۱۱۴	۱۱۵
جَبَلُ ذِرَاعِكَ * هُوَ فِي شَيْءٍ لَا يَطِيرُ عَنَّا بِهِ * هُوَ كَأَنَّ الْبَطْنَ	۱۱۶	۱۱۷
هُوَ كَالْبِ الْقُرْطِ قَطَعْتَ أَذَنَهُ * هُوَ مِنْ خَيْرِ قَوَيْسٍ سَهْمًا	۱۱۸	۱۱۹
هُوَ يَدَابُ الضَّرَاءَ * هُوَ لَشَوْبٍ وَيُرْوَبُ * الْهُوِيُّ مَطِيَّةٌ	۱۲۰	۱۲۱
وَلَوْ كَذَلِكَ لَا صَبَحْتَ صَاحِبًا * هِيَ الْخَمْرُ تَكْنِي الظَّلَامَ	۱۲۲	۱۲۳
كَالذَّيْبِ يَكْنِي أَبَا جَعْدَةَ * هِيَ وَهَيْئًا عَنِ جَمَالٍ وَغَوَاةٌ *	۱۲۴	۱۲۵
هَيَّانُ بْنُ بَيَّانٍ * هِيَ بِنْتُ بِي * أَلْهَيْبَةُ حَبِيبَةٌ * هَيْمَاتُ	۱۲۶	۱۲۷
أَبْنِ الشَّمْسِ وَالذُّرَيَّا * هَيْمَاتُ ذَهَبٌ كَذَهَبِ أَمْسِ الدَّارِ	۱۲۸	۱۲۹
هَيْمَاتُ مِنْكَ قَعِيقَانُ * هَيْمَاتُ مِنْ لَصِيحَةِ الْعَدُوِّ	۱۳۰	۱۳۱
هَيْمَاتُ مِنْ قَوَيْسٍ قَعِيقَانُ * دَوْرُشْدُ دَمِي كَذَهَبِ	۱۳۲	۱۳۳
هَيْمَاتُ مِنْ قَوَيْسٍ قَعِيقَانُ * دَوْرُشْدُ دَمِي كَذَهَبِ	۱۳۴	۱۳۵

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵

گنجینه دوم در شلمای فارسی

هر آن امر که گرد باد و گرد و دود اگر رستم بود کون داد و گرد و دود هر آنچه حکم عالم
 کند همان داد است × هر بهار بر خزان در پی است × هر جا که پیری خدمت دیوی با
 اوست × هر جا که رنگ دیوی بود گفتگو بود × هر جا که ملک خوری نمکدان × هر جا
 که گل است پیاوش خاری است × هر جا که میوه خوب است کلغ پیخو زده × هر جا که نجست
 اینجا راست × هر چه خدا خواست همان میشود × هر چه استاد از دل گفت همان میگویی
 هر چه به یلی می آید به تملی میرود × هر چه زن خواهد باد و هر چه مادر خواهد مباد × هر چه
 بقامت نهد بقیمت بهتر × هر چه از دوست میرسد بگوشت × هر چه در دل فرو داند
 در دیده نیکو نماید × هر چه با دوا و دزد × هر چه چنان خسته و کند شیرین بود × هر چه
 کند بخت مردان کند × هر چه دیر نیاید بکوشش را نشاید × هر چه در جند آتی بنده آتی ×
 هر چه دست از قامت ناسازنی اندام است × ورنه تشریف تو بر بالاسی کسی کو تا به دست
 هر چه با دوا و ماکشتی بر آب انداختیم × هر چه با دوا و دست و امان شما × هر چه دانا کند
 کند نادان × لیک بعد از خرابی بصره × هر چه کاری بد روی × هر چه از دزدان در مان
 هر چه از دزدان بخت خواستی × در تن از دزدی در جان کاستی × هر چه در دیکست بچشم
 بر می آید × هر چه از آسمان آمد زمین برداشت × هر چه ز که در کان نکشفت نمک شد ×
 هر چند گفتم خالو حسن گفتم گفت نه تو خالو جی حسنی × هر چه بگوید با شنیدن بالان اوید ×
 هر خبر و باری در گزیده در ویرا در نیست × هر روز عید نیست که حلوا خور و کسی × هر روز
 گا و خواهد مرد که کوفته از نان شود × هر زمینی را بود خاصیتی × هر سخن وقتی و هر نکته
 مکانی دارد × هر سگی که عمو کند در کوچه خود شیر غرانت × هر ششی گویم که فردا

لاده کرد

ترک این سوداکنم با چون فردا شود امر و ذرا فرواکنم بهرشی را در دلی نیست
 بهر شغلی دین را به صد بحر کشیدنت بهر عمل اجر می و بهر کرده جزای دارد
 بهر عیب که لمطان به پسند و بهرست بهر فرعون و کوسا نیست بهر کاری
 و هر مردی به هر کجا در جهان فلک زده است به کار او نماند و تا نیست بهر کجا
 چشمه بود شیرین بهر دم و مرغ و موند گرد آید بهر کجا در دینت در مانش مکر و دین
 بهر کرده را جز نیست که بهر کراوچ و ز نوبت اوست بهر کراول زنده است غفلت
 بهر کرا خلاص پیش آفتاب پیش بهر کرا آب و بهر نیست لب خشک ماند بهر کرا صبر نیست
 بخت نیست بهر کرا و روی رسد ناچار گوید وای را به هر کرا طاقوس باید قصد
 بهرستان کند بهر کسی را قرار در پیش نیست بهر کسی را بهر کاری نماند بهر
 در و لش انداختند بهر کسی را فرزند خویش خوش نماید بهر کسی صحت خویش بگوید
 بهر کسی آن در و عاقبت کار که شست بهر کس بقدر خویش گرفتار مختصست بهر کسی
 بقدر عبت خود خانه ساخته بهر کس بخیال خویش خطی دارد بهر کس و کاری دیگر
 بهر کمالی را زوالی بهر که اوری بهر بود داشت دیدن روی نمی رسد داشت
 بهر که آمد بجهان نابل فنا خواهد بود بهر که یار نیست خدا خواهد بود بهر که شست
 مزاج باشد نی آب زید بهر که از خدا ترسد از او باید ترسید بهر که آید گو بیا و بهر که خواهد
 گو برد بهر که آمد بجهان بر گشتی بری پیدا کنم بهر شد و اند چه با خاک بهر سی پیدا کرد
 بهر که آمد عمارتی نو ساخت کند رفت و منزل بدیگری پرداختند بهر که با فوج نشینند
 چه غم از یو فانش بهر که با بدان نشینند نی نشینند بهر که با پدر و پسر و پسر و پسر
 بهر که خود را بهر که بداند بهر که بر گرد و خیزد بهر که بر گرد دست شفقت فردا
 سزا بیند بهر که با در سردار و سردار دارد بهر که بی کردید یار شود بهر که بی

کس ز اسودت بر که شانه فروم بجا و دو خاک بر سرش افتد - هر که خود را بنده خدا را
 ندانند - هر که خیانت و رندیش از حساب بگذرد - هر که در جنگ پشت نماید - هر که
 مود - هر که زندگی ندارد و در محبت - هر که سلطان مرید او نباشد - هر که بنده بگردد
 هر که شکر گرم خورده تا آب این کوزه خورده - هر که شکر زنده سکته نامش خوانند - هر که کم خورده
 نور چشم است - هر که عیب دیگران پیش تو آورد - شمر و بیگانه عیب تو پیش دیگران
 خواهد برد - هر که گریز و فرج از خدای شاه بکشد - غول بیابان او و - هر که مال خود
 پیشانی خورده - هر که نان از عمل خویش خورد و دست حاتم طائی ندیده - هر گاه خرک باشد
 شغال بسته تیغ کند - هر گاه خور ویران کند پری می باید هر بار مژده دارد - هر کس که
 بیجا - هر که در هر کاری و بر زمین - هر نشیبی افزای و نیست - هر فروشی را
 بخت چهاره هجرت او - غیر جو خورده هزار دوست که یک دشمن بسیار است - هر که
 در یک خاموشی بر ابرست - هزار عشق تصدق کند به قطره غم - که غیش خواب و خیانت
 و غم همیشه رفیق بهم الاغ و هم سلاخ - هم بشه دشمن هم همیشه است - بخت مردان
 مدد خدا - بخت کار با دار و بخت ابرست مردان شود - مور تواند که سلیمان شود
 هم ثواب و هم ثواب - خفا دشمن کو دست - هم ز دنیا لایه هم که روانی - هر که
 شتاب کند بجهت تو نیست - هر که ضرر ندارد - و حساب بد بیاورد - هم فایده
 تماشای و مال هرست آید - هر بار زنجیر - هر که را یک بار دیده است - همه با خفا
 عشقت چه سجده نیست - هر که بی حقیقت گفتی - همه پدید آید از آب شوند پلیدی
 آب از هیچ چشم بسته نشود - همه از زمین بخواست - که تو طاعتی و خانه رنگ نیست
 همیشه در صدق گوهر نباشد - همیشه چاه کن از دست خویش در پاهست - هر
 که گرم رفتن شد تا شیر از منی به ستم بهین سنگت و پشت با هر قرضی همدی

۵

زخم بست * ہنر بہتر از ملک و مال پذیر * بنور مردہ من زندہ تر ابارست
خوز بہان کش در کاسہ است * بنور دو نیم قرط باقی دارد * بنور سجدہ ساختہ نشند
نویسہ بردش نشست قیج کارہ * بنور ہنہ کارہ * پنج ماویج توہ

نیمہ انجمنہ سوم در امثال ہندیہ

۱ ہاتمہ دیکھن کو آہی کیا * ہاتمہ نہ مٹھی بابلانی اوٹی * ہاتمہ پانی کی کاسہ
۲ در مٹھ میں مچھیں تھامیں * ہاتمہ کو ہاتمہ بھانی * ہاتمہ کشیدہ آسمان دیدہ * ہاتمہ
۳ با کاسا تو پیٹ کا کیا سانس * ہاتمہ کی لکیر کھین مٹی میں * ہاتمہ نہ گلی ناک میں
۴ یازہ کی ٹلی * ہاتمہ پاؤں بچائی نو ذکیوڑ کائی * ہاتمہ کا دیسا تہہ کمانی لگا * ہاتمہ
۵ کاویا آہی آہی * ہاتمہ ہون مٹھدی پاؤں مٹھدی اپنی پچن اور ون دیندی * ہاتمہ
۶ مٹی گنی کمانی * ہاتمہ کی پاؤں مٹھدی سبک پاؤں * ہاتمہ پیری گاؤں گاؤں جکا
۷ ہاتمہ اوسکا ناؤں * ہاتمہ نکل کیا دم انگ رہی * ہاتمہ اپنی ہتھیلی پر اوی تو
۸ اومی ہنگاہی * ہاتمہ میں ہار نہ گھر میں کہتی * ہاسی ری جوتانی مٹھدی پر سرسوں
۹ جماتی ہون ہتھیلی کا پیو لائیل پر رکھی پرتی ہی ہر ایک بات کی آخر چھتہ تھابھی
۱۰ ہی * ہر جیسی کو تھیا * ہر داؤں کوڑ پینک پینا * ہر کچھ ہی مٹھکا ہوئی * ہری ہر
۱۱ دل گئی مٹھو گئی وقت گئی گئی * ہر کمانی گئی ہر ارہ ہاتھی لٹا تو ہی سوا لاکھ
۱۲ مٹی کاہہ ہزار لاکھ مٹی گھر بار کی مٹھو نیکو بہت ہی * ہزار نعمت اور ایک ہتھوڑ
۱۳ ہزار آفتیں ہیں ایک دل لگانیں * ہزار برس کل ریزہ اور نہ ہی ناؤں * ہزار چوہا
۱۴ مارون اور ایک کرگھن * ہزار گھر مٹی پانی کی پڑ گئی چھکنا نہ گھر کما * ہگاسی
۱۵ لڑکی کی تنہی بھانی باقی میں * ہگتی گئی پاؤں کی روٹی جو ہنی نہ گالالائی * ہگنا

کافور

توڑا اور پٹ پٹ بہت * مگین اور انکھین غور میں نکلاؤ نہ جلاؤ بھی پھی ہی
 کھلاؤ * ہلکا پھوڑی اور اور جامی * بل شکون میری تو بھری ہمار کی از سر
 کہ ہی خبر نہیں * ہم رنگ کی دھنی * ہم کیا رائد کی توجہ ہیں * ہم کیا گمان کہودا
 کی ہیں * ہم نمون یہ بھائی فتح محمد ہیں * ہم فی کیا کہ ہی جری ہیں * ہم ہی ہی
 تھا * ہی ہی انکھین کہ ہیں * ہمیشہ روتی ہی جنم گذار * ہمیشہ ہی گئے ہی ہیں
 ہنست کیا ہوئے کہ کھلاؤ * ہنسین کہیں ہی ہوئے کمال * ہنس گن پاؤسی تیر
 لاگی * منسیا دور کہ پڑوسن کی ناک * ہو زدی دور ہی ہوا کی گھوڑی پر سوار
 ہیں * ہوائی دیدہ * ہوتا ہی گلی میں اپنی کتابی شیبہ * ہوچی چوٹ نہائی کی
 ہوسناک * ہریا چٹا لکھا لکھا * ہونہار برویک چینی چینی پات * ہو نمون سی لہی
 کی بونہی * گئی تھری کی گہ بٹیا ہوا ہی * ہی مدہ ہیں * ہینگ آئی تو باٹ لکائی
 ہینگ لکار کما کر و تیر تیر سی ویک در مشکما ہی حرف پات تل برسہ گنجینہ

انجینہ اول و امثال عربیہ

یا ابی الحنین العذۃ * یا تیک ما قلدک * یا حبذا الامارۃ
 انکار کنند حقین ہانہ را وپ می آید ترا غنہ اندازہ کردہ براتی * ای خوب ست سرداری
 و لو علی الحارۃ * الیاس احدى المحتنین * الیاس یومحی والکائنۃ
 اگرچہ باشد بر سنگ * ناامیدی یک از دو آسائشست * ناامیدی آزادست و امید نہ
 الیاس خیر من التصع الی الناس * یاس القلب راحۃ النفس
 ناامیدی بہتر از زاری کردن سوی دمان * ناامیدی دل آسائش نفسست
 یا کل حذرۃ بلعوم الناس * یا کل الفیل ویفص البقۃ * یا کلت
 سوز ناانہ خود را بگوشست دمان * بخلا و میل را و قبضہ میکند دمان طبعانی کا

یہاں سے لے کر آخر تک
 ہر ایک شعر کا
 معنی و ترجمہ
 درج ہے

مُرْطَاوِیُوفِ جُحَاةً ۖ یُوبِکُ الصَّبَّ مِنْ لَدُنْ لَمْ یُری

در جامی بن خواب میکند در خطه تر ۖ سواری شود دشوار را کسی که نیست نرم برای او و دیگر

مَا فِی الْقَلْبِ الصَّافِی کَلَمَاءِ فِی الرَّجَاحِ یَزِیْلُ الصَّدَاقَةَ

اینچه در دل صافست مانند آب در اکیته ۖ افزون میکند جده

فِی الْعَمَلِ یَسْجُودُ فِی الرِّقَاعِ ۖ یَسُودُ الْمَرْءُ قَوْمَهُ بِأَهْلِ مَسَکَانَ

در بندگی ۖ نهان میکند آتش میدان در قید کفایت سر داری شود مرد قوم خود را به نیکی کردن

لِیَنْبَشِکُوْا اِلَیْ مُصِیْبٍ ۖ یَصِیْرُ اَمْرَ الصُّبُوْرِ اِلَیْ رِیَاکَدَةِ ۖ

سواران را که میکند سواران شود ۖ میگردد کار صابر سوسه افزون

یَطْبُکُ الرُّبُوبُ کَمَا طَبَّهَ یُعْلَمُ مِنْ حِثِّ تَوَکْلِ الْکِفِّ

زار و زبی چنانکه بچون او را ۖ داشته می شود از جامی که خورده می شود و شانه

یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَا یُؤِیْدُ یَقُولُ ۖ هَٰذَا الرُّسْمُ کُلُّ شَیْءٍ

میکند خدا آنچه میخواهد و حکم کند آنچه اراده میکند ۖ میگوید ذوالرسم و بر چیز

یَحْسِبُنِیْ اِلَّا الْحَرِیْبُ ۖ یَقْضِی اللّٰهُ مَا هُوَ قَاضٍ ۖ یَكْسُوْهُ

کفایت میکند مرا اگر جنگ حقیر ۖ حکم میکند خدا آنچه وی حکم کند است ۖ می پوشاند

النَّاسَ وَاسْتَنْهَ عَآرِیَهُ ۖ یُکْفِی مِنَ الْقِلَادَةِ مَا حَاطَ بِالرُّقْبَةِ

مردمان را به سرین او برینست ۖ کفایت میکند گردن بند آنچه در گردن را

بَلَدٌ الْعَقَبُ وَبِیْنِیْ مُسْنِیْ عَلٰی حِمِّیْ ۖ وَیَحِیْ کَارِکَ یَنْدُکُ فِی

سیکزد کرم و آوا میکند ۖ شب نمکند بر گرمی صبح میکند در حال گرمی ۖ نکند را بکند

الْفِیْ یُوسُفُ قُوَّةً عَلٰی یَعْقُوْبَ ۖ یَزُوْا وَلَیْنٌ ۖ یَوْمَ اَطُوْلُ

بر او گرمی ۖ یوسف رویش چشم بقورست ۖ جست میکند نرم میشود ۖ روز و روز تر

مع الزام

مع السین

مع الشین

مع الصاد

مع الفاء

مع القاف

مع الهم

مع الهم

مع الهم

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

۲۱۹
 مثال یا
 من ظل القنانه * یوم اضراک بکام القنانه * یوم کیوم الحفظ
 از سایه قنانه * روز که در تربیت شکر روز نازد روز پست
 الحور * الیوم * حتما و عدا صرا * یوم السقا نصف السقا
 ستم کرده * حور شایسته مفدا کارست * روز سقا نیمه در سقا
 یوم قد یوم یغنی الحدو * یوم لا یفقدو * یاقی القضاء
 روزی که غنی اندازد و بدو * روزی که اندازد و بدو شده نمی آید که بدو
 یوهی الکیم ولا یوقع یهب مع کما ریح
 بیدرو پوست را و دمی دود * عشت باهر باز میسازد

گنجینه دوم در شلهای فارسی
 یا با این شور را شندی با این ملی * یا خانه بجای رخت بود یا خیال بود
 یا دول گر بود ذکر با بی * یا پیش بخیه یا در هر دو بدست کند خواجه
 در کنار یا موج روزی افکنده شش مرده بر کنار یا در شطاطم نه بار شطاط
 یا نه بتر یاوه * یا در خانه و من گرد جهان میگردم به آب در کوزه و من نشسته
 لبان میگردم به یار غازی باید که زخم ماری شده * یا در مار به بر تیر *
 یا در کار افتاده را یاری هم از یاران رسد * یا در من میگوید لیکن من نشسته
 بر پشت * یا در زنده * یا در هر مرده * یا در باقی صحبت باقی * یا در یاران ما
 شش * یا در یاران را فرود شسته * یا در آب کرد تا فالان چهر صورت
 گرفت یک انار و صد بهار یک آب و صد سنگ یک آتش و صد زنبور *
 یک بام و دو هوا * یک بینی و دو گوش * یک بزرگین و صد زنای گلدار گلین

یہ پستی بہترین ہے یہ پست نبی جی ہاں کی گیسوں کی گاجر کہا میں مجاہد تو کبھی
کہہ گئی ہیں مجاہد جوانی مجہد بہا و سنگت کہہ دو لاوی ہنسی آدمی یہ کی فاقونین
سبکی تھی یہ کہہ ہنس کی چال ہی یہ منہ اور کاجرین یہ منہ اور نوچ کی
لاسا یہ منہ اور مسور کی دال یہ وہاوتیں کٹیں
یہ وہ گور نہ چوچوٹا کہانی یہی گوار یہی میدان یہی لچیں کہ کہانی کہانی
خاتمہ محمد اسد کہ باوجود حواث انگیز ہمای فلک ضل انداز فقر قہ پر داریں
بحر زخار و محیط فاسد کہ کہ تخیل سا حلش عقل بالادست خواصمان قلمزم
ہمہ والی الطیر غور پتہ امواج تیر نیست بنا بر حسن نیت طالبان در سہار کماہ او در صد
و پانزدہ ہجری بنوی گرداب وار و گوہر کر واریکی و در بیک صوف قرار گزیدہ
رجائی شوق از جناب ایزوی عجب ہمہ آگاہ این نسخہ کی مثل کہ در نور افشانی فوائد مند
مشعل خورشید ضعیف المثل امل الفش و بیش ست ہمولہ از صر ز اعتراض تیرہ در
طلعت جہل محفوظ بودہ نوگوار می چشم روش سلوان روزگار باشد و ہر گاہ کہ بنگا
انصاحت سمات و فصاحت آیات از امثال ہمیشہ لفظی برگیرند و شیرین
مقالان بذلہ گو و نگین کلامان لطیفہ جو فوائد پذیرند این لی نصیب از دعای خیر
لی نصیب نگارند و چون درین خزینہ عامہ انقود امثال عربیہ فارسیہ و ہندیہ بہت
بنا و علیہ دیباچہ اش در ہر سہ السنہ حسن اتمام پذیرفت و بعد اختتام عامہ و روز
استعارہ تبارخیش نیز در ہر سہ زبان گفتہ و چنین آئینہ ہذا لکشی
مستعینا کوئی المتعال ہر سال تار بختم کہ کہ ہم نہ تلاش عیان
بر این کمال و کوثرین ہی خراج ساتھ عدد و بولہ لایافت خزینہ الامثال
۱۲۱۵

یہ پستی بہترین ہے
یہ پست نبی جی ہاں کی
گاجر کہا میں مجاہد
تو کبھی کہہ گئی ہیں
مجاہد جوانی مجہد بہا
و سنگت کہہ دو لاوی
ہنسی آدمی یہ کی
فاقونین سبکی تھی
یہ کہہ ہنس کی چال
ہی یہ منہ اور کاجرین
یہ منہ اور نوچ کی
لاسا یہ منہ اور
مسور کی دال یہ وہاوتیں
کٹیں یہ وہ گور نہ
چوچوٹا کہانی یہی
گوار یہی میدان یہی
لچیں کہ کہانی کہانی
خاتمہ محمد اسد کہ
باوجود حواث انگیز
ہمای فلک ضل انداز
فقر قہ پر داریں
بحر زخار و محیط
فاسد کہ کہ تخیل سا
حلش عقل بالادست
خواصمان قلمزم
ہمہ والی الطیر غور
پتہ امواج تیر نیست
بنا بر حسن نیت
طالبان در سہار
کماہ او در صد و
پانزدہ ہجری بنوی
گرداب وار و گوہر
کر واریکی و در بیک
صوف قرار گزیدہ
رجائی شوق از
جناب ایزوی عجب
ہمہ آگاہ این
نسخہ کی مثل کہ
در نور افشانی
فوائد مند
مشعل خورشید
ضعیف المثل امل
الفش و بیش ست
ہمولہ از صر ز
اعتراض تیرہ در
طلعت جہل
محفوظ بودہ
نوگوار می چشم
روش سلوان
روزگار باشد
و ہر گاہ کہ
بنگا انصاحت
سمات و فصاحت
آیات از امثال
ہمیشہ لفظی
برگیرند و شیرین
مقالان بذلہ
گو و نگین
کلامان لطیفہ
جو فوائد
پذیرند این
لی نصیب از
دعای خیر لی
نصیب نگارند
و چون درین
خزینہ عامہ
انقود امثال
عربیہ فارسیہ
و ہندیہ بہت
بنا و علیہ
دیباچہ اش
در ہر سہ
سنہ حسن
اتمام
پذیرفت و
بعد اختتام
عامہ و روز
استعارہ
تبارخیش
نیز در ہر
سہ زبان
گفتہ و
چنین آئینہ
ہذا لکشی
مستعینا
کوئی
المتعال
ہر سال
تار بختم
کہ کہ ہم
نہ تلاش
عیان
بر این
کمال و
کوثرین
ہی خراج
ساتھ
عدد و
بولہ
لایافت
خزینہ
الامثال
۱۲۱۵

خاتمه

په اران هزاره که ارباب العطا یا که دانش منزه از شبه و فتنه است و گوناگون پاس خال الیاری
 در قدس تشبیهات و امثال است که درین احیان فرخی تو امان می باشد و در سیمیه بحر
 مفید طفا علی الطبعیت نافع منشیان صافی توحید مرغوب اطفال غافل و بی خبر
 رشادت سواد نشاط بخش جوانان بذل سبج مثل انواع اندوه و رنج کسبیده حکما می کل
 یعنی خزینة الامثال که اوصافش در سبب طبع مرقوم الفه زیب اندراج یافته است
 اقل فی نوع انسان عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان فیض علیه الرحمة
 والرضوان در مطبعه مطفا فی جناب الخ منظم محمد مصطفی خان واقع خنده
 کانه بر حلقه چکا یوزیدیل انطباع یافت چون کتاب مذکور بر سه زبان یعنی
 عربی فارسی و هندی شمالی دارد برای ما هر سه لغت نفع کمالات دارد و جواز یافت
 این نسخه خواند ایست که گفته اند غلام از مطالع آن کسب حصول
 بدست و صاحب مطبع و صحیح و خوشی و کاتب و دیگر
 کارگران اران طبع را بقرااضه و حای
 بخیه در اوقات اجابت
 با و اوله نذر
 فقط

پشتتار

این کتاب می بخوبی تامل داخل هی بر جشمی گور نمیشد گردیده است
 حسب واد قانونیست که هیچکس بدون اجازت احقر البه کسی طبع نفرماید

صفتی	بسط	غلط	صحیح	صفتی	بسط	غلط	صحیح
۳	۱۴	سلاکته	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۵	۱	نونا	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۶	۴	گنی	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۷	۱۰	گرگم	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۸	۱۳	القاعه	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۹	۱۵	الرقاعه	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۱۰	۱۹	الربع	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۱۱	۲	لین	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۱۲	۱۰	کونی	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۱۳	۱۲	نقده	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۱۴	۱۲	نقع	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۱۵	۱۸	برسد	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۱۶	۱۴	برای	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۱۷	۳	اليوم	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۱۸	۵	اعلم	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۱۹	۱۵	فوق	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۲۰	۱۹	الحیوان	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۲۱	۱۹	کروه شود	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۲۲	۱۱	افسر	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۲۳	۱۰	کن	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۲۴	۱۵	فوق	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۲۵	۴	فما را	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۲۶	۵	خاص	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح
۲۷	۲	ابل	صحیح	صفتی <th>بسط</th> <th>غلط</th> <th>صحیح</th>	بسط	غلط	صحیح

[illegible]

